

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از
ابوالحسن بنی صدر

مرده ده آن زندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۷۷۵ از ۱۹ اردیبهشت تا ۱ خرداد ۱۳۹۰

ضعف ذاتی رژیم؟

پیشروی رژیم متلاشی؟

قسمت اول پاسخ به پرسش در باره سیاست به ظاهر یک بام و دو هوای امریکا و اروپا در باره ایران و کشورهای عرب، شامل ویژگی های مشترک و درسهائی که بین الملل انقلاب می آموزد، در شماره پیش، از نظر خوانندگان گرامی گذشته است. اینک، به بکار بردن درسها در گزینش هدف و روش و نیز بدیل، می پردازم. پیش از این کار، امر واقع مهمی را یادآور می شوم:

هرکجا ارتش خاصه ملی داشته است و متعلق به سازمان سیاسی صاحب ایدئولوژی استبداد و نیز استبداد مایل به استبداد فراگیر نبوده است، از مقابله مسلحانه با جنبش مردم، خود داری کرده است. و هرکجا ارتش بخشی از حزب حاکم دارای ایدئولوژی استبداد و یا استبداد متمایل به استبداد فراگیر بوده است، در مقابله مسلحانه با مردم، شرکت جسته است. دست کم بخشی از سپاه پاسداران در ایران و ارتش در سوریه و ارتش سعودی (مدافع سنت و وهابیت) در بحرین، نمونه هائی از ارتشهای متعلق به دولتی با مرام استبدادی، بلکه متمایل به استبداد فراگیر هستند. در لیبی، افراد مزدور و بخشی از ارتش که پیوندهای ایلی و طایفه ای دارد، در رویارویی مسلحانه با مردم شرکت دارند.

این ویژگی شکنندگی ارتش ساخته ایدئولوژی قدرت را زیاد می کند. هرگاه افسران و درجه دارانش بتوانند خویشتن را از وابستگی به رژیم حاکم رها کنند، رژیم سقوط می کند اما ارتش برجا می ماند و می تواند صفت ملی پیدا کند و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور را بزرگ ترین خدمت بشمارد و بدان بپردازد. اگر نه، ارتش و رژیم با هم سقوط می کنند و وضعیتی مثل وضعیت عراق و افغانستان بوجود می آید.

در صفحه ۲

◀ ولایت مطلقه فقیه تضاد ساز، دولت را متلاشی کرده است: ص ۳

◀ نصب ژنرال پترائوس به ریاست سیا و سیاست امریکا؟ - بین الملل انقلاب از دید یک فیلسوف: ص ۵

◀ اثرات کنونی اجرای قانون یارانه: گرانی تحمل نکردنی و «فتنه بزرگ اقتصادی»: ص ۶

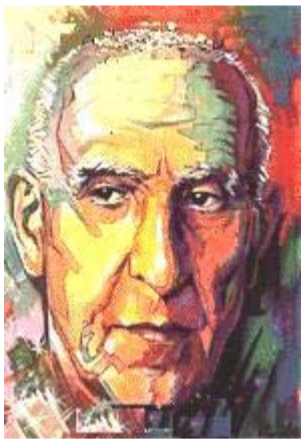
◀ وضعیت اقتصادی ایران در بهار انقلاب به روایت اسناد انگلستان: ص ۸

◀ اعتصابهای کارگران و سرکوب دانشجویان گزارشگر وضعیت بد سیاسی و اقتصادی است: ص ۱۴

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و هشتمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۲۵)



جمال صفری

◀ به روایت جان فوران: «ریشه های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) که سرانجام دودمان پهلوی را در ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م به قدرت رساند را باید در خرابی های ناشی از جنگ جهانی اول و سامان نیافتن نظام جهانی پس از این جنگ و سرخورده شدن جبهه مخالف استبداد در ایران به دلیل روند معکوس انقلاب مشروطیت جستجو کرد. از سال ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ مناطق شمالی ایران زیر سلطه روسیه و مناطق جنوبی تحت سیطره انگلستان بود. روسیه نفوذ عظیمی بر کابینه داشت و تجارت خود را با ایران به طور گسترده ای افزایش داده بود؛ آن چنان که حجم داد و ستد ایران - روسیه در سال ۱۲۹۳ سه برابر آن در سال ۱۲۷۹ بود.»

«ایران در جنگ جهانی اول اعلام بی طرفی کرد اما به رغم این بی طرفی صحنه درگیری های قوای روسیه، عثمانی و بریتانیا شد. جنگ تأثیر مستقیم و مخربی بر اقتصاد ایران داشت، ارتش های مهاجم، محصولات کشاورزی و دامی را مصادره کردند، طی نقل و انتقال آنان شبکه آبیاری و بران شد، دهقانان به زور به جاده سازی و سایر بیگاری های نظامی واداشته شدند و روستاها خالی از سکنه شد، به طوری که ایران حتی تا سال ۱۳۰۴ به سطح تولید کشاورزی ما قبل جنگ بازنگشت. اثرات ناشی از اشغال ایران توسط نیروهای متخاصم در جنگ جهانی اول تنها محدود به حوزه کشاورزی نبود، داد و ستد و پیشه وری در سطح محلی باقی ماند و گسترش نیافت. واردات بر صادرات پیشی گرفت و در شمال کشور نیز رکود تجارت وضعیت بدی به وجود آورد. اوج مشکلات زمستان ۱۲۹۷ بود که قحطی شدیدی به علت پایان یافتن مازاد محصولات و ذخیره مواد غذایی بروز کرد.»

در صفحه ۱۰

در صفحه ۳

دوستان از یاری مالی نشریه، دریغ نفرمائید!

ما را نیاز به یاری شماس!

شرایط کنونی جنبش ملی و راهکارهای

پیشبرد آن

متن سخنرانی خانم ژاله وفا در بحث آزاد در ماه آوریل در شهر هامبورگ به دعوت گروه ۲۲ خرداد هامبورگ و خانم بهار دوست.

موضوع بحث امشب شرایط کنونی جنبش ملی و راهکارهای پیشبرد آن است. جهت ورود به بحث به ذکر یک جمله اکتفا می کنم:

در مقطع کنونی نه تنها موقعیت و وضعیت جنبش مدنی ایران نسبت به خرداد ۸۸ تغییر کیفی و کمی کرده است، بلکه موقعیت نظام ولایت فقیه نیز دستخوش تغییرات بسیاری گردیده است. بحث خود را با برشماری این تغییرات عمده شروع می کنم.

در صفحه ۱۳

محمد جعفری

عشق و منبع فیاض عشق (۲)

زیبائی، خوشگلی، خوش سیمائی، نظیر هر موجود دیگر مثلاً هزاران گل وجود دارد. اما هر کسی گل ویژه ای را ترجیح می دهد و یا بیشتر دوست دارد. آیا می توانید بگویند که گلهای دیگر به اندازه آن گل مورد نظر زیبا نیستند؟ چنین امری غیر ممکن است. اما هر فرد خود با دید و درکی که از زیبایی دارد، در گلی بهتر آن را تشخیص می دهد و در گل دیگر کمتر و با گلی را زیباتر درک می کند. اما می دانیم که همه گلهای زیبا هستند. اصولاً آفرینش و خلق زیبا است. و اینتنها فیها من کل شیئی موزون « حتی شادی و سرور انسان وقتی چیزی خلق و یا کشف می کند، غیر قابل وصف است و فقط آثار شادی را در سیمایش می شود مشاهده کرد.

در صفحه ۱۵



در ایران بعد از انقلاب، به یمن هوشیاری گرایش جانبدار بیان آزادی، ارتش بر جا ماند اما بیش از آنچه باید صدمه دید. در دوران فرماندهی نخستین منتخب تاریخ ایران، ارتش در جنگ دفاع از وطن شرکت کرد و صفت ملی جست. امید که این صفت را همواره حفظ کند.

سیاه پاسداران تشکیل شد و بتدریج، مرام استبدادی متمایل به فراگیر را یافت و ستون فقرات رژیم خیانت و جنایت و فساد شد. جنبش مخالفت با رژیم ولایت فقیه، از ۵ بهمن ۱۳۵۸ شروع شد. در آن روز بود که مردم ایران در همان حال که به پیشنهاد کننده برنامه ای برای تحقق استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی و به اسلام بمتابزه بیان آزادی، رای موافق می دادند، به حاکمیت ملاتاریا بر کشور، رای مخالف می دادند. این جنبش، تا امروز، چون موج، برخاسته و فرو نشسته اما همواره استمرار جسته است. بنا بر این، کمتر تردیدی در استمرار آن تا استقرار ولایت جمهور مردم نیست. آیا سپاه پاسداران از واقعیتی که انقلاب ایران بود و واقعیتی که جنبش مستمر بر ضد استبداد متمایل به فراگیر به نام دین است و جنبشهای کنونی در جهان، درس می گیرند؟ بر همه افراد سپاه است که پیش از آنکه دیگر شود و ایران کانون جنگ و خشونت بگردد، از ایفای نقش ستون فقرات رژیم و سرکوبگر مردم، باز ایستند.

و اما چگونه درسهای تجربه را بکار ببریم:

*** هدف و روش و بدیل گزینی به یمن ۱۳ درس تجربه ها:**

۱ - هرگاه هدف جنبش همگانی، استقرار ولایت جمهور مردم و برخورداری هر ایرانی از استقلال و آزادی و حقوق ذاتی خویش و بهرمندی جامعه ایرانی از حقوق ملی باشد، راه حل نه مراجعه به قدرت خارجی که بسط وجدان همگانی و غنای آن می شود. روشن سخن این که در جامعه ایرانی، بخشهای بزرگی وجدان روشنی بر ولایت جمهور مردم و حقوق ذاتی انسان نجسته اند. پس اگر، در سطح دانشگاهها و دبیرستانهای کشور، نیروی محرکه تغییر، بسط و غنای وجدان همگانی را کار خود کند، و یک جمعیت حدود ۸ میلیونی آگاه بر این حقوق و مصمم به عمل پدید آید و این نیروی محرکه بزرگ بر آن شود که در سطح جامعه ملی، به بسط و غنای وجدان بر حق ملی و حقوق انسان بپردازد، نه تنها بزرگ ترین نیروی تغییر را بوجود آورده است، بلکه تحول از استبداد به مردم سالاری را قطعی و بدون بازگشت کرده است.

این کوشش نیاز به خشونت ندارد. نیاز به استمداد از قدرت خارجی ندارد. خشونت و در نتیجه، مراجعه به قدرت خارجی که سبب بسط خشونت می شود را بی محل می کند. حاصل این کوشش پدید آمدن فرهنگ استقلال و آزادی و میسر شدن رشد بر میزان عدالت اجتماعی است. این حاصل نه تنها ماندنی است بلکه هر نسل بر غنای آن می افزاید. در حقیقت، آنچه پیشنهاد می شود، جدی گرفتن کار عبور از استبداد به دموکراسی و

پیشروی رژیم متلاشی؟

بشر، به آشکاری تمام، بازگو می کند: حقی را وسیله تجاوز به حق دیگر کردن، ارزشی را وسیله رعایت نکردن ارزشهای دیگر کردن، کاری نیست که همه روز و در همه جامعه ها، فراوان، انجام می گیرد؟ معانی دلخواه را به این و آن ارزش دادن، حق را به قدرت تعریف کردن، جهان شمول نیست؟ چرا. حقوق و ارزشها و کرامت وقتی در بیان آزادی، تعریف شدند و مجموعه ای را پدید آوردند، بکار آن می آیند که آدمیان را از اعتیاد به مصرف زور، برهند.

۵ - عواملی که نقش شمعک را بازی می کنند فراوانند: ترسهایی که رژیمها ایجاد می کنند و بخصوص وجود تمایلهای ظاهر فریب در یک رژیم و بی تفاوتی بخش بزرگی از جامعه و رابطه ستیز و سازش رژیم با قدرت خارجی و... در شمار عواملی هستند که نقش شمعک را بازی می کنند و رژیم را بر سرپا نگاه می دارند. بی اثر کردن این عاملها، کار جانشین کردن رژیم استبدادی را با دولت حقوقمدار بسیار آسان می کند.

۶ - رژیم های تک پایه یک یا بیشتر دشمن می تراشند. این دشمن یا دشمن ها هم سبب حفظ انسجام و عصیت نیروهائی می شود و یا می شوند که نقش ستون فقرات رژیم را بازی می کنند و هم جامعه را از جنبش همگانی برای تغییر باز می دارد و یا باز می دارند. ضعیف شدن این دشمن یا دشمنان، یکی از عوامل تعیین کننده، از نظر برخاستن مردم به جنبش همگانی است. برای مثال، رژیم جنبش سال ۸۸ را به گروه رجوی و پهلوی طلب ها نسبت داد. می دانست دروغ می گوید و می دانست این دو گروه که به یمن مبارزه مستمر از راه بیان حقیقت، بسیار ضعیف شده اند، کمتر نقشی در جنبش نداشته اند، اما چون آنها را بی خطر می بیند، با استفاده از آنها، مدار بد و بدتر بوجود می آورد تا هم نیروهای تشکیل دهنده ستون فقرات رژیم را بترساند و منسجم کند و هم برای روحانیان دلیل بتراشد برای حمایت کردنشان از رژیم، اگر نه سکوت رویه کنند. این دروغ می تواند مانع از همگانی شدن جنبش بگردد، هرگاه مبارزان دموکرات بگذارند ابهام پدید آید و کلمه «ابوزیسون» آنها و این دو گروه را، یک مجموعه جلوه گر سازد.

نیروهائی که استقلال و آزادی و دموکراسی را هدف می کنند، می باید با زورمداری، به هر شکل که درآید، مبارزه کنند و دائم ابهام ها را بزدایند و مبارزه خود را شفاف کنند. وگرنه، به جای تضعیف دو دشمنی که رژیم تقلا می کند ترساک تر نشانان بدهد، اسباب قوت آنها می شوند. هیچ گروه، از جمله این دو گروه، نباید تردید کند که تا زمانی که این دو گروه ترس ایجاد می کنند، نه حامیان رژیم در حمایت سست می شوند و نه مردم به جنبش همگانی روی می آورند. چنانکه جنبش همگانی در ایران وقتی روی داد که حزب توده ناتوان شده بود و نه ستون فقرات رژیم و نه مردم، برغم تأکیدهای مکرر شاه، از آن ترس نداشتند که، بر اثر انقلاب،

حزب توده جانشین رژیم شاه شود. در مصر و تونس نیز، اسلام توجیه گر خشونت و سازمانهای اسلامی که دستیابی به قدرت را هدف کرده بودند، ضعیف شدند و ترساندن های بن علی و مبارک کاری از پیش نبردند.

هرگاه دو گروه قدرت را بمتابزه هدف و دست یابی به آن را به هر قیمت رها کنند، رابطه با قدرتهای خارجی را قطع کنند و از ایفای نقش عامل این قدرتها باز ایستند و از ترور اخلاقی و ساختن تاریخ جعلی و... باز ایستند، هم به خود خدمت کرده اند و هم به خارج شدن نیروها از خدمت رژیم کمک کرده اند و هم اقبال همگان را به جنبش آسان ساخته اند.

۷ - تاریخ را نباید سانسور کرد. تاریخ باید همان سان که واقع شده است، ثبت شود. سانسور تاریخ و یا آن را جز آن که واقع شده است، بازگفتن بسود هیچ کس جز رژیم حاکم نیست. چرا که نخست نقش مردم است که سانسور می شود و سپس انقلاب است که خشونت زای می گردد و سرانجام، نقش بازسازان استبداد است که از دید مردم مخفی می ماند و حاصل این همه، بی اعتمادی مردم است به خویش و غفلت آنها است از توانائی خود وقتی بخواهند حقوقشان را بکار برند و استعدادهایشان را به خدمت گیرند. حاصل اینهمه، جز این نیست که به دلیل سازگار با هدف جنبش پدید نیاید. اما ایران و هر کشور دیگری در موقعیت ایران، نیاز به بدیلی دارد برخورداری از بیان آزادی بمتابزه اندیشه راهنما و توانا به استقامت در برابر عواملی که در باز ساختن استبداد وابسته، بکار هستند. از ویژگی های این بدیل شفاف بودن هویت آن است. در حقیقت، هویتهای مبهم عوامل باز دارنده جنبش و مزاحم پیدایش بدیل توانمند هستند.

۸ - کاستن از پایگاه اجتماعی رژیم به نگاهداشتن آن در موقعیت اقلیت و به خودداری از هر عملی است که این اقلیت را به اکثریت بدل کند و یا حتی به اندازه ای تقویت کند که رژیم از بی ثباتی برهد. هر رژیم تک پایه به بی ثباتی گرفتار است. پس کار بایسته افزودن بر این بی ثباتی است و نه کاستن از آن. کاستن از ترسهای گروههای اجتماعی که با حامی رژیم هستند و یا از تحول آن به یک دولت حقوقمدار می ترسند نیز، کاری است که نیروی محرکه سیاسی بطور مستمر می باید به آن بپردازد. بنا بر این، گروه بندیهای حامی رژیم و یا ترسان از تحول، می باید شناسائی شوند ابهامهای ذهنی و ترسهای واقعی و یا مجازی آنها تشخیص و زدوده گردند. وضعیت لیبی و ساحل عاج و نیز ایران، به ما می آموزد که این کار تا کجا هم در مرحله مبارزه و هم در مرحله برخورداری از فرهنگ آزادی و برقرار کردن دولت حقوق مدار، مهم است.

۹ - عوامل بازدارنده جامعه نیز بسیارند: موانع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جنبش همگانی، موضوع یک رشته گفتگوهایم با رادیو آزادگان و سخنرانی ها در اجتماعات ایرانیان و مصاحبه ها

است. در این جا، یکچند از این عاملها را خاطر نشان می کنیم:

● وجود بدتر از رژیم و ترس از ماندن در مدار بسته بد و بدتر و گرفتار بدتر شدن. اگر رژیمها دشمن می سازند، از جمله بخاطر ترس جامعه از بدتر است. دشمن رژیمی که از رژیم بدتر است، گروهی است که عامل قدرت خارجی است و یا در گذشته، مردم آن را تجربه کرده اند و هنوز در خدمت قدرت خارجی است. اینک که ما بعد از تجربه هستیم و حاصل مداخله نظامی امریکا را در عراق و افغانستان و نتیجه مداخله امریکا و اروپا را در لیبی و ساحل عاج مشاهده می کنیم، می بینیم مردم ایران و مردمان کشورهای دیگر، ترسی بیشتر از آن دارند که پیش از تجربه داشتند.

● وجود مرزهای قومی و جنسی و طبقاتی نیز عامل باز دارنده دیگری است. در کشورهای جنبش همگانی میسر شده است که نسل جوان توانسته است این مرزها را بردارد. برای برداشتن این مرزها، تحقق حقوق انسان و کرامت او و حقوق ملی و حقوق اقوام می باید هدف شوند. این هدف بطور شفاف بیان گردد. به سخن دیگر، در سطح جامعه، این حقوق به عمل در آیند.

● ضعیف شدن همبستگی ملی و در مواردی پاره شدن رشته های همبستگی کاربست که رژیمهای استبدادی تک پایه می کنند تا جامعه را در ترس شدید از تجربه نگاه دارند. این در سطح جامعه است که می توان رشته های گسیخته را بهم بافت و همبستگی ملی را قوت تمام بخشید. تضاد را اصل راهنمای عقل سیاسی کردن، گروه های سیاسی را به عامل بازدارنده جامعه از دست زدن به جنبش ملی، بدل می کند. این گروه ها - که برخی از آنها ایران سنی و یا دین سنی و یا بی دینی سنی و... را روش کرده اند - از این واقعیت غافلند که خود را ضد ایران و جامعه ایرانی تعریف کردن و یا خود را ضد دین و یا ضد... تعریف کردن، از موانع جنبش همگانی می شوند. هرگاه بیان آزادی را اندیشه راهنما کنند، «ضد با» را با «توحید با» جانشین می کنند و از عوامل برخاستن مردم به جنبش همگانی می گردند.

● رژیم استبدادی تک پایه و خالی از هدف و پراز فساد، فرآورده تخریب نیروهای محرکه، از جمله جوان است. جوان عامل باز دارنده جنبش همگانی می شود هرگاه هدفی را تعریف نکند و نپذیرد که تحقق آن، جز حاصل بکار افتادن نیروهای محرکه در رشد نمی تواند شد. هرگاه بخشی از نسل جوان که نقش نیروی محرکه را بازی می کند، قدرت را هدف کند و بخواهد، رژیم با رژیمی مطلوب خود و همچنان قدرتمدار جانشین کند، خود عامل باز دارنده جنبش همگانی می شود. در تجربه ایران، استقرار رژیم ملاتاریا ممکن نمی گشت اگر بخشی از نسل جوان، بمتابزه نیروی محرکه، به خدمت باز سازی استبداد، در نمی آمد. از این رو، نیروی محرکه سیاسی که جوانان بخش بزرگ آن را تشکیل می دهند، پیشاپیش، می باید بیان آزادی را اندیشه راهنما کند.



ولایت مطلقه فقیه تضاد ساز، دولت را متلاشی کرده است:

هنوز مدت زیادی از پخش فیلم مضحک ظهور نزدیک است نمی گذرد که داستان سربازی در مورد افراد ذکر شده در آن فیلم روز به روز گسترش بیشتری پیدا می کند و هر کدام از سه نفر جعلی معرفی شده از لشکریان امام ستم ایران بر تبلیغات خود افزوده و هر کدام با به منبر فرستادن دروغگو ترین و فریبکار ترین یاران خود در گره های جادو و سحر می دمند و ولی خود را از یاران قطعی امام زمان می دانند:

خامنه ای ستائی در بحبوحه نزاع او با احمدی نژاد و با وجود دولت متلاشی:

● اخیراً حجت الاسلام سعیدی امام جمعه موقت قم که سر بر سجاده افرادی چون «آیات الله» رضا استادی و امینی و جوادی آملی می گذارد و تنها به دلیل اینکه فرزند «آیت الله» سعیدی است، این مقام را در اختیار گرفته - سعیدی پدر او در زندان سخته کرد اما آن زمان، علت مرگ او شکنجه گفته شد!! - در نماز جمعه قم، ادعا کرد که سید علی خامنه ای بهنگام تولد، با علی گفته است. البته چنین معجزه ای نه از حضرت محمد و نه از حضرت علی و نه از دیگر ائمه، نقل نشده است. تنها حضرت عیسی بود که به امر خداوند در گهواره سخن گفت. یک مبتلا می کیش شخصیت، به هم پایه کردن سید علی خامنه ای با عیسی (ع) نیز قانع نیست. اگر او در گهواره سخن گفته است، علی خامنه ای می باید بهنگام زاده شدن، با علی بگوید!

او با آب و تاب فراوان گفته است: - نقل به مضمون - قابله هنگامی که می خواست بچه را به دنیا بیاورد همه را از اتاق بیرون کرد و همه پشت در منتظر ایستاده بودند. بعد صدایی از درون اتاق شنیدند که قابله می گفت علی یارت هنگامی که قابله با بچه به پشت در آمد، از او پرسیدند که چه شد که گفتی علی یارت؟ گفت: هنگامی که آقا سید علی خواست از شکم مادر بیرون بیاید فریاد زد یا علی! و من هم جواب دادم علی یارت! این دروغ آفتاب فاحش بود که موضوع لطیفه های بسیار شد. چون دروغ او ایرانیان را به خنده تمسخر و خشم (از گستاخی این مملوق) برانگیخت، اما شد جمله را از متن خارج کرده اند. اما جمله یک جمله خبری است. در متن و خارج از متن یک معنی دارد. اگر راست نبود، می باید جمله را تکذیب می کرد.

● باز، دروغ شامگرد بر سینه مصباح یزدی و منبری اصحاب سیخ علیرضا پناهیان معروف به علیرضا مارمولک است. او گفته است: شما فکر می کنید که چرا سینما گران به دیدار آقا می آیند؟ چرا شاعران به دیدار آقا می آیند و از او کمک می گیرند؟ حتی وقتی دانشمندان هسته ای و هوا - فضا نژاد ایشان می آیند، ایشان آنچنان سوالات تخصصی می کنند که همه از دانش او متعجب می شوند! (نقل به مضمون).

● و اخیراً «حجة الاسلام» سعیدی نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران - یک سعیدی دیگر - گفته است: سید خراسانی همین سید علی خامنه ای است و...
هواداران سید علی خامنه ای، بخصوص از کودتای ۲۲ خرداد ۸۸ بدین سو که

ضعف ذاتی رژیم؟

اما واقعیتی که این روزها به خوبی مشت دروغ سازان را باز می کند، نزاع خامنه ای و محمود احمدی نژاد است. بنا بر طرحی که اجرا می شد، اولی سید خراسانی و دومی شعب بن صالح بودند. پس باید تا ظهور مهدی، در کنار هم می ماندند. نزاع افتادن میان این دو، هم زحمت ها را بر باد داد و هم ضعف شخصیت این دو را آشکار کرد:

● احمدی نژاد به کردستان رفت. مأموران او نتوانستند مردم سمنندج را به استقبال از او راضی کنند. از خارج شهر، گروه گروه آدم آوردند تا به جای مردم شهر، از احمدی نژاد استقبال کنند. مردم شهر از این گروه ها خواستند شهر را ترک کنند. قوای مسلح رژیم وارد عمل شدند. زد و خورد و خون ریزی شد. سفر بر احمدی نژاد بس تلخ شد. حکم حکومتی خامنه ای تلخ کامی او را به غایت رساند. این شد که در محل ریاست جمهوری حاضر نشد.

● در چهارمین روز غیبت او، خبر استعفای او انتشار یافت. سایت او، خبر را تکذیب کرد. اما زود، تکذیب را برداشت.

● در ۶ فروردین ۹۰، دو خبر انتشار پیدا کردند: خامنه ای با احمدی نژاد دیدار کرده است و احمدی نژاد سه شرط برای بازگشت به کار قائل شده است: مشااتی معاون اول شود و مصلحتی وزیر اطلاعات و جلیلی نیز برکنار گردند. پیش از آن، گفته شده بود که او خواهان تغییر نجر، «وزیر» کشور، نیز هست. این چهار شرط چه از احمدی نژاد باشند و چه نباشند، بسیار گویائی دارند:

۱ - هرگاه مشااتی معاون اول بگردد و مصلحتی عزل شود، اثر اول آن، بی محل شدن خامنه ایست. زیرا اولی با حکم حکومتی او از معاون اولی محروم شد و دومی به حکم حکومتی او «وزیر» ماند. اما اثر دوم آن، تصدیق صلاحیت مشااتی از سوی خامنه ای، بنا بر این، بطور مسلم، او نامزد ریاست جمهوری می شود. و اثر سوم معاون شدن مشااتی، قرار گرفتن دستگاه اداری در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری تحت امر مشااتی قرار می گیرد. و عزل مصلحتی، بمعنای در اختیار احمدی نژاد و مشااتی قرار گرفتن واواک است که هم در نزاع بر سر قدرت در درون رژیم بکار می آید و هم در انتخابات.

۲ - اما عزل جلیلی، بدین معنی است که پرونده اتمی بطور کامل در اختیار احمدی نژاد و گروه او قرار گیرد. هم اکنون، طرفداران خامنه ای، او و مشااتی را منتهی می کنند به داشتن ارتباط پنهانی با امریکا و اشتغال به کار حل مسئله اتمی به دلخواه امریکا. بدیهی است دبیر شورای امنیت ملی در سیاست داخلی، نیز نقش دارد. از جمله این شورا است که تعیین می کند چه موضوعاتی نباید موضوع بحث مطبوعات شوند و حتی در باره آنها، خبر منتشر کنند. چنانکه در حال حاضر، انتشار خبر در باره جنبش مردم سوریه ممنوع است و مردم کشور از برخورد های مسلحانه در شرق و غرب کشور بی اطلاع هستند.

۳ - اما جاننشین شدن نجر، «وزیر» کشور با شخص دیگری، اختیار انتخابات را نیز از آن گروه احمدی نژاد می کند. بدین قرار، دولتی که جبهه جنگ شده است و جنگی که در هیات وزیران و در مجلس و قوه قضائیه و با اصلاح طلبان و گروه هاشمی رفسنجانی و با روحانیان بلند پایه قم و دولت با ملت، جریان دارد، از هم اکنون، یک شکست خورده قطعی

دارد و آن خامنه ایست. زیرا کودتای ۲۲ خرداد ۸۸ را او تصدی کرد. او بود که به مردم اعلان جنگ داد و اینک، با دست پرورده خود، در جنگ شده است. در شیراز، ابلهانه علت جنگ را نیز گفته است: اتفاقات به دشمن امکان داده است تبلیغ کند نظام دو سر دارد. به سخن دیگر، مقصود او از بی اعتبار و بی حیثیت کردن «رئیس جمهوری» از راه صدور حکم حکومتی و نصب مصلحتی به وزارت، اثبات یک سر بیشتر نداشتن نظام بوده است. اما او جمله دیگری نیز گفته است: تا زنده ام نمی گذارم نظام از مسیر خود منحرف شود. این جمله را همگان تهدید کردن احمدی نژاد و متهم کردن او به منحرف کردن نظام از مسیر خویش، تلقی کرده اند. مبلغان خامنه ای نیز تا بخواهی در اهمیت این جمله بلحاظ اینکه کاشف از عزم خامنه ای است بر سر جای خود نماندن احمدی نژاد، گفته اند و نوشته اند.

● در ۶ اردیبهشت ۹۰، سخنان آیت الله دست غیب منشر شد. او رژیم را به ۱۶ تخلف از احکام دین متهم کرد و خبر داد که ۵ مرجع تقلید نیز نظر داده اند این تخلف ها انجام گرفته اند و برخی از آنها، تخلف های دیگری را نیز خاطر نشان کرده اند. بدین ترتیب، سفرهای خامنه ای به قم نیز به شکست انجامیده اند.

در این جا، نخست چند اطلاع مهم را که از داخل دریافت کرده ایم، می آوریم و آنگاه گزارش را پی می گیریم:

* احمدی نژاد، استعفای خود را به خامنه ای داده است و از او خواسته است یا استعفای او را بپذیرد و یا با برکناری مصلحتی موافقت کند:

● در دیدار خود با خامنه ای، احمدی نژاد استعفای خود را به او داده و خواسته است یا استعفای مرا قبول کنید و یا با عزل مصلحتی موافقت کنید. در ۷ اردیبهشت، بعد از دیدار با خامنه ای، او همچنان در محل کار خود حاضر نشده بود.

● از جمله دلایل عصبانیت احمدی نژاد از مصلحتی اینست که واواک در دفتر کار او، میکروفون نصب کرده است و علت مخالفت خامنه ای با عزل شدن مصلحتی اینست که گروه مشااتی از واواک سندهائی را خارج کرده اند.

● آنها که در نزاع، جانب خامنه ای را گرفته اند، می گویند: خامنه ای نظام را در بن بست می بیند و راهی برای خارج کردنش از بن بست، جز روانه کردن احمدی نژاد و با تبدیل کردنش به موجودی بی نقش، نیافته است.

● کمیسیون اصل ۹۰ مجلس و بازرسی کل کشور، با موافقت خامنه ای، بر ضد احمدی نژاد فعال شده اند: بازرسی کل کشور که تحت ریاست پور محمدی، همان «وزیر» کشوری که احمدی نژاد برکنار کرد، مشغول رسیدگی به تخلفات احمدی نژاد است. در مجلس مافیها نیز، ۱۲ نماینده از کمیسیون اصل ۹۰ خواسته اند به تخلفات احمدی نژاد از قانون اساسی و قوانین عادی رسیدگی کند. مهندس بهنام نیز گفته است می کوشیم تا که کار به استیضاح احمدی نژاد نکشد.

● دستگاه های مختلف در کار جمع آوری مواضع احمدی نژاد از زمان انتخاب به ریاست جمهوری تا امروز هستند. هدف اینست که تقصیرها را به گردن او بیاورند و او را کسی معرفی کنند که تمامی مواضع او بر زبان ایران بوده است.

● اما در سپاه، از سران آن که در کودتای خرداد ۸۸ شرکت کردند، تا ۷ اردیبهشت، تنها جعفری، «فرمانده کل» سپاه از احمدی نژاد برائت جست و از «فتنه جدید» در نظام، سخن گرفته است. جز او، یک تن دیگر نیز همین موضعگیری را کرده است. اما بقیه سکوت کرده اند. هر گاه بحران با برکناری احمدی نژاد حل شود - امری که بسیار مشکل می نماید - تصفیه سپاه و دستگاه اداری و نیز کادرهای سیاسی و روحانی رژیم، وسعتی را پیدا می کند که نظام هیچگاه به خود ندیده بود.

● از روزی که احمدی نژاد قهر کرده است، سپاه و بسیج و قوای سرکوب به حالت آماده باش در آمده اند.

● به لحاظ این که افسران سپاه وضعیتی را که پیش آمده است، در نمی یابند و از خود می پرسند: مگر نمی گفتند «آقا» به احمدی نژاد نظر دارد و مگر ایشان نگفتند به او و حکومتش اعتماد دارد، پس چرا با او این رفتار می شود؟ فرمانده سپاه توجیه کرده است که واواک می باید تحت نظر رهبر باشد و احمدی نژاد حق نداشته است وزیر آن را تغییر دهد. بنظر او (که می خواهد واواک تحت اداره سپاه قرار گیرد) و دستیاران خامنه ای، واواک، می باید از قوه مجریه جدا و تحت اداره «رهبر» قرار گیرد. سعیدی، نماینده خامنه ای در سپاه، افسران سپاه را توجیه کرده است که اطاعت از ولی امر، اطاعت از خدا است. او، در همان حال که اظهار امیدواری کرده است احمدی نژاد به راه آید، تهدید کرده است که سرپیچی از امر «رهبر» سرپیچی از امر خدا است. روشن است که سرپیچی کننده باغی باغین می شود و حکم او اعدام می گردد!

توجیه افسران سپاه خود گویای وسعت نارضایتی در سپاه است. اگر نارضایتی وسیع نبود، نیاز به توجیه خامنه ای (چهار نوبت و در چهار دیدار با سران رژیم) و فرمانده سپاه و نماینده او در سپاه نبود. شدت نارضایتی در سپاه به حدی است که برخی از

افسران سپاه از «جنگ در سپاه» و احتمال تصفیه ای بسیار، صحبت می کنند.

● جنگ مغلوبه تبلیغاتی بر ضد یکدیگر، شدت تمام جریان دارد: - فارس نیوز که متعلق به سپاه است خبر داده است که مشااتی گفته است شعیب بن صالح من هستم و...

- سایتهای مخالف احمدی نژاد خبر می دهند که علت عصبانیت احمدی نژاد از مصلحتی اینست که او نوار گفتگوهای احمدی نژاد با نزدیکان خود را نزد خامنه ای برده است. در این نوار، احمدی نژاد «رهبر» را ابله و نادان و... توصیف می کرده است.

- احمدی نژاد و مشااتی متهم شده اند که قصد دارند دست روحانیت را از دولت کوتاه کنند. حتی می خواهند ولایت فقیه را حذف کنند و دست کم، در مقامی تشریفاتی ناچیز کنند. دکتر مهدی خزلی روحانیت مرده است و جنازه آن را باید زود دفن کرد. راست سخن اینست که خمینی و خامنه ای، با ولایت مطلقه زور، روحانیت را کشته اند و برابر رویه ای که دارند، گناه آن را بر دوش احمدی نژاد و مشااتی می گذارند.

● در ۷ اردیبهشت، احمدی نژاد گفته است: بشرط پخش مستقیم سخنانش، آماده سخن گفتن با مردم است. به سخن دیگر، کسی که در دروغگوئی شهره آفاق شده است و به تکرار می گفت مطبوعات در ایران آزادند، حالا اعتراف می کند که سانسور بدانند است که او اطمینان دارد اگر پخش مستقیم نباشد، صحبت هایش



سانسور خواهند شد.

● به گزارش ایسنا (۹ اردیبهشت ۹۰) ذوالنور، ابراز عقیده کرد: این آدم‌ها در عمق وجودشان سرسوزنی به ولایت و روحانیت اعتقاد ندارند، آن‌ها اسلام بدون آخوند را القا می‌کنند، امروز مشایب رئیس جمهور اصلی است. دخالت در وزارتخانه‌های مختلف و نیز تقابل متکی و مشایب باعث برکناری متکی شد؛ همچنین مسائل پیش آمده در وزارت اطلاعات و نمونه‌های دیگر حاکی از دخالت‌های مشایب دارد. البته این مسائل در مقابل خدمات دولت ناچیز است و مسیر رئیس جمهور هماهنگ با آرمان‌های نظام است و امیدوارم خداوند آقای رئیس جمهور را از شر این آدم نجات دهد.

● در همان تاریخ، در نماز جمعه، احمد خانی، احمدی نژاد را تهدید کرد که به سرنوشت بنی صدر گرفتار می‌شود. او سه امر واقع را نام برد و مدعی شد بدون حمایت رهبر انجام شدنی نبودند: ختنی کردن «جریان فتنه» (سرکوب اصلاح طلبان بعد از کودتای خرداد ۸۸) و رساندن مسئله اتمی به این مرحله و اجرای قانون یارانه. از طرح شدن این سه مسئله معلوم می‌شود احمدی نژاد در گفتگو با واسطه‌ها، این سه کار را در ستون بستن خود و ستون پدیده‌کار خامنه ای وارد کرده و گفته است وام دار خامنه ای نیست.

پیش از او، علی لاریجانی او را تهدید کرده بود. خبر سؤال از رئیس جمهوری انتشار پیدا کرد. گفته شد ۱۰۰ «نماینده» زیر سؤال امضاء کرده‌اند. اما یک «نماینده» خبر را تکذیب کرد.

اینهمه، بدان معنی است که تا ۱۰ اردیبهشت ۹۰، احمدی نژاد بر قهر خود با خامنه ای، مانده است.

● این امر که طالب در کار سلطه بر واواک است و واواک موضوع نزاع اطلاعات سپاه با احمدی نژاد و حامیان او است، گویای این واقعیت است که مجتبی خامنه ای، حامی احمدی نژاد در «بیت رهبری» نیز از احمدی نژاد فاصله گرفته است.

● هدف از صدور حکم حکومتی، حذف احمدی نژاد بوده است. خامنه ای به این نتیجه رسیده است که اگر فرصت دلجوئی از مردم را از دست بدهد، فردا بسیار دیر است. زیرا موج جنبش در ایران نیز بر خواهد خواست. از این رو، بنا دارد کاسه کوزه‌ها را سر احمدی نژاد خراب کند.

این خبر همراه است با خبر دیگری: خامنه ای واسطه ای (بنابر قولی، محمد خانی) نزد موسوی و کروبی فرستاده است تا مگر با این دو، به نوعی توافق برسد. بنا بر خبر، این دو بر موضع خود ایستاده‌اند.

گرچه روانه کردن احمدی نژاد، بیش از پیش خامنه ای را بی اعتبار می‌کند، اما ماندن و سرکشی کردنش او را بی اعتبار تر می‌کند. هرچند در قلم، گفته بود به احمدی نژاد و حکومت او اطمینان دارد و ...، اما برکنار کردن او را هم می‌تواند توجیه کند (از جمله به قول شجونی اگر اطاعت از ولی امر نکند و به راه بنی صدر برود، به سرنوشت او گرفتار می‌شود) و چون خمینی بگوید: «من با کسی عقد اخوت نبسته‌ام»!

● اما نظر دیگری اظهار شده است: احمدی نژاد بر آنست که با کسب آبرو، از بن بست بدر آید؛ اجرای قانون یارانه به شکست کامل انجامیده است؛ نه تنها از درآمدی که قرار بود از محل آزاد کردن قیمت‌ها حاصل شود، خبری نیست، نه تنها درآمدی حاصل نمی‌شود تا به صنایع کمک شود، بلکه یارانه‌ای که باید به افراد پرداخت شود، ۴ هزار میلیارد تومان از درآمد حاصل از آزاد کردن قیمت‌ها بیشتر است. علت اینست که توانسته‌اند قیمت‌ها را

بطور کامل آزاد کنند. با وجود این، یک سوم مشترکان، قبوض گاز را نپرداخته‌اند. پس وضعیت مناسب است با کنار رفتن از راه رویارویی با ولی مطلقه‌ای که تضاد ساز است و هم اکنون نه تنها دولت را متلاشی کرده، بلکه آن را صحنه نزاع همه با همه نیز کرده است.

● در ۱۰ اردیبهشت، خامنه ای گفت: هر اقدامی که دشمن را شاد کند مدموم است. در همین روز، «خبر» قبول استعفا احمدی نژاد انتشار یافت. در مجلس، مرگ بر ضد ولایت فقیه طنین افکند. لاریجانی گفت: جریان انحراف موفق نمی‌شود. در مجلس گفتند: از ساعتی پیش، جریان فتنه دست به اقدام زده است؛ بیانیه‌ای را دارند به امضای وزراء و استانداران می‌رسانند. اما خوشبختانه وزراء حاضر به امضای آن نشده‌اند. در مجلس صحبت از اتحاد اصول گرا و اصلاح طلب در برابر جریان فتنه شد که دو خبری را تأیید می‌کند که انقلاب اسلامی از ایران در یافت کرده است: قصد خامنه ای، بر کنار گذاشتن احمدی نژاد و مصالحه با اصلاح طلبان. رفتار برخی از «اصلاح طلبان» نیز این نظر را تأیید می‌کند.

● در ۱۰ اردیبهشت ۹۰، فاطمه علیا، «نماینده مجلس»، با برنا نیوز مصاحبه کرده و گفته است: من با احمدی نژاد دو ساعت دیدار و گفتگو کردم. او از ولایت فقیه منحرف نمی‌شود. توضیحاتی دارد که به زودی خواهد گفت. اما اگر چنین است، دوساعت گفتگوی او با احمدی نژاد چگونه قابل توجیه است؟ تقاضای مقدم از لاریجانی در باره تشکیل جلسه غیر علنی و تعیین تکلیف چه معنی می‌دهد؟ ادعای او بر تعطیل قانون اساسی و رعایت نشدن ولایت فقیه گویای کدام رویداد است؟ این خبر که «فتنه جدید» از ساعاتی پیش دست بکار شده است، تکذیب قول فاطمه علیا نیست؟ و این گزارش از گفتگوی احمدی نژاد با نزدیکان خود چه معنی می‌دهد؟

● در ۱۰ اردیبهشت ۹۰، مجتبی ناوندی که از خبرنگاران حامی حکومت به شمار می‌رود، در وبلاگ خود «روزگاری نو» نوشت احمدی نژاد، در دیدار با گروهی از نزدیکان خود، گفته است: «بنده کوتاه نخواهم آمد، چون بحث احمدی نژاد نیست»

ناوندی نوشته است قصد انتشار سخنان احمدی نژاد را نداشته، اما تلاش «جریان اقتدارگرا» برای تبلیغ این امر که رئیس دولت دهم در مقابل علی خامنه‌ای ایستاده است، باعث شد که پس از «استخاره» این سخنان را منتشر کند.

در این دیدار، احمدی نژاد گفته است: «خاکریز خامنه‌ای» است و کسانی «هدفتان این است که خاکریز را بزنند و بعد از ریختن دیده بان خاکریز، به سراغ حضرت آقا [خامنه‌ای] بروند».

احمدی نژاد در این جلسه «از لایه‌های دست چندم آقای پشت صحنه» سخن گفته و اعلام کرده است «کم کم چهره واقعی این افراد را برای مردم روشن» خواهد کرد.

بنابر قول ناوندی، «این بار ظاهراً روز گفتن ناگفته‌های احمدی نژاد فرارسیده است و دکتور تصمیم دارد در یک برنامه زنده تلویزیونی اسنادی درباره توطئه‌ها و مفاسد گذشته و همچنین برنامه‌های آینده این گروه، ارائه دهد که انشاءالله رسانه ملی هم همکاری خواهد کرد».

● در ۱۰ اردیبهشت، سایت «آن‌لینوز»، جانبدار احمدی نژاد خبر داد: «احمدی نژاد روزهای آینده تصمیمات «قاطع و دشمن شکنی» اتخاذ خواهد

ضعف ذاتی رژیم؟

کرد که نتیجه آن به زیر کشیده شدن «صدر مناصب اعطایی الهی» خواهد بود. بدون شک طی روزهای آینده با تصمیمات قاطع و دشمن شکن رئیس جمهور، ایمان جوانان و ملت، به شمشیر مولا، محمود احمدی نژاد، صدها برابر خواهد شد. با اقدامات احمدی نژاد، جریان نفاق بدون شک رسوا خواهد شد و مرجعیت و اعتبار خود نزد ملت را از دست خواهد داد و برای همیشه به کج انزوا و ذلت فرو خواهند غلطید.»

کسی که خود را صاحب «صدر مناصب الهی» می‌داند غیر از خامنه ای مدعی ولایت مطلقه فقیه چه کسی می‌تواند باشد؟ بدین سان، دو اصطلاح جدید وارد ادبیات رژیم مافیای شد: مخالفان احمدی نژاد و مشائی، این دور را رأس «فتنه جدید» می‌نامند و موافقان او مخالفانش را متعلق به «نفاق جدید» توصیف می‌کنند!

● در ۱۱ اردیبهشت ۹۰، بولتن نیوز خبر داد: احمدی نژاد به وزیران خود گفته است: امروز تمام نقشه‌های دشمنان ملت را نقش بر آب می‌کنم. دشمنان ملت ایران از درک رابطه پدر و فرزندی رهبر انقلاب و رئیس جمهوری عاجز و ناتوانند و همچون گذشته آب در هاون می‌کوبند. او قرار است امشب در جلسه هیات وزیران شرکت کند و سپس در اجتماع خبرنگاران حاضر شود و به پرسش‌های آنها پاسخ دهد.

* احمدی نژاد سر به راه شد و رژیم «یک سر» گشت اما تضاد آشکار شد که دلیل کوتاه بودن عمر رژیم است:

● در ۱۱ اردیبهشت ۹۰، بعد از ۱۰ روز قهر، احمدی نژاد در جلسه هیات وزیران شرکت کرد. غایب، مصلحی بود که گفتند به قلم رفته بوده است. قسمتی از سخنرانی او که در باب اطاعت از «رهبر» و اعتقاد به ولایت فقیه بود را صدا و سیما منتشر کرد. اما قسمتی را که تعرض ضمنی به خامنه ای بود، سانسور کرد. قسمت سانسور شده اینست:

«اعتقاد و باور من این است که یک رئیس جمهور قوی و مقتدر موجب عزت رهبری، کشور و به خصوص ملت می‌باشد. یک رئیس جمهور قوی می‌تواند بایستد، سیر باشد، دفاع کند، امور کشور را پیش برده و موجب عزت کشور شود. هر رهبر و مدیر جامعه‌ای نیز نیازمند بازوان پر توان است، تجربه تاریخی حاکی از آن است که حتی زمانی که بالاترین شخصیت‌های اعتقادی ما فاقد بازوان پر توان بودند، اراده و منویات آنها روی زمین باقی ماند و جاری نشد.»

● او در باره دلایل ۱۰ روز قهر خود و در خانه ماندن، گفته است: «البته دور کاری و خانه نشینی چند روزه دلایلی دارد که این دلایل در در دل خود نگه می‌دارم چون بسیاری از حرف‌ها باید در دل انسان باقی بماند»

● با وجود این، اختلاف قابل پوشاندن نیست. علاوه بر سخنان بالا، گویای این واقیعت که خامنه ای او را ضعیف کرده است، از وجود اختلاف این سان سخن می‌گوید: «رهبر معظم انقلاب در طول دوره ریاست جمهوری بنده، همواره با روشن بینی، هوشمندی و دقت هر چه تمام‌تر کمک، مدیریت و هدایت می‌کنند و دولت همیشه از رهنمودهای ایشان بهره برده و البته هر اختلافی هم در چارچوب اندیشه و نظام ولایت فقیه قابل حل می‌باشد».

● خامنه ای توی دهن او زده و او قهر کرده است. دلایل آن را هم در دل خود نگاه می‌دارد. با وجود این، مقصر «عده‌ای

در خارج با مکاری و تزویر و عده‌ای جاهل و بعضاً مغرض هم در داخل جشن و پایکوبی به راه انداختند که البته قصد پاستخکوبی به آنها را ندارم. آنچه روشن است اینکه در طول پنج سال و شش ماهی که در دولت در خدمت مردم بودیم شبانه‌روز با عشق و ایمان مشغول کار بودیم و همه وجودمان در مسیر ولایت بوده است.»

● سپاه، عباس غفاری جن گیر گروه احمدی نژاد را توقیف می‌کند. و در همان روز ۱۱ اردیبهشت، عباس امیری فر، امام جماعت نهاد ریاست جمهوری - کسی که گفته شده است احمدی نژاد بنا داشته است او را جانشین مصلحی، وزیر واواک کند - دستگیر شد. دستگیر شدن او در روزی که احمدی نژاد در جلسه هیات وزیران شرکت کرد، یعنی این که احمدی نژاد، بدون این که امتیازی بگیرد، سر به راه شد! این شخص را روز بعد، با سپردن وثیقه، آزاد کردند. او متهم است به شوش کردن افکار عمومی و شرکت در تهیه فیلم ظهور ... اما جرم واقعی او اینست که خبر از بی کفایتی مصلحی و تغییر او داده بود.

● اما تضادی که دیگر قابل پوشاندن نیست، تضاد میان جمهوریت با ولایت فقیه است. توضیح این که ولایت فقیه یعنی این که ملت در برابر «رهبر» مسئول است و جمهوریت یعنی این که ولایت با جمهور مردم است و رئیس جمهوری منتخب ملت و مسئول در برابر او است. بهنگام کودتای خرداد ۹۰، این تضاد را پوشاندند با تاجیز کردن نزاع میان دو شخص. یکی بنی صدر و دیگری خمینی. بنی صدر، نخستین و تا این زمان، تنها منتخب آزاد مردم ایران را کسی جلوه دادند و همچنان می‌دهند که گویا به ۱۱ میلیون رای خود غرور شده است و... اما خامنه ای را به قول «سردار» قاسمی، «آقا» برگزیده است. با وجود این، خامنه ای که گرفتار این وسواس است که مبادا رژیم دو سر شود، حکمی ناقص قانون اساسی صادر کرد و توی دهن «رئیس جمهوری» زد. معنی کار او اینست که جمهوریت به جای خود، ولایت فقیه با استقلال رای یک مسئول، در حوزه مسئولیت او نیز تضاد دارد. آن تضاد کشنده که کار رژیم را به اینجا کشانده و از این جا تا وادی مرگ خواهد کشاند، این تضاد است.

هر گاه مصلحی وزیر واواک بماند، سخنان احمدی نژاد می‌گویند که او این واقیعت را دریافته است که «حکم حکومتی» و «روز قهر و بازگشت به کار، او را تا حد یک آلت فعل، ناچیز و ضعیف کرده است. اما تضعیف او، گویای بی کفایتی کامل خامنه ای است. نه تنها او را عامل اصلی وضعیت کنونی معرفی کرد، بلکه از زبان احمدی نژاد، به جامعه گفت: از این پس، وضعیت باز هم خراب تر می‌شود. در حقیقت، دولت زوار دررفته را نمی‌توان به سامان آورد.

* ظهور نزدیک است یا انتخابات!؟:

حسین شریعتمداری اگر در تمام عمرش یک حرف درست زده باشد، این جمله است: ظهور نزدیک است یا انتخابات؟ وقتی حسین بازجو در مورد این فیلم و داستان ظهور اینگونه نظر می‌دهد، ببینید که مردم در مورد این بازی رسوا چه فکر می‌کنند و چگونه می‌اندیشند. جنگ اخیر میان «سید خراسانی» و «شعیب بن صالح» بر سر «وزیر» و واواک که به دلیل برکناری یکی از یاران رحیم مشایب، روی داد. احمدی نژاد بدون اینکه «وزیر» واواک در خواست استعفا کند، در فریبی آشکار، با استعفا او موافقت می‌کند و او را مشاور امنیتی خود می‌کند. این خبر در دروغ‌گزاری ایران منتشر می‌شود. اما چند ساعت از انتشار موافقت با استعفا

نگذشته، به قول روزنامه جمهوری اسلامی «رهبر» این عزل را بر نمی‌تابد و دستور می‌دهد «وزیر» واواک به کار خود، ادامه دهد. احمدی نژاد این حکم را - که مخالف همان مجرای قانونی است که خامنه ای مدعی بود اصلاح طلبان از آن مجرا می‌باید عمل می‌کردند - بسیار خفت بار می‌یابد و بدان تن نمی‌دهد.

اینک نزاع این دو، هم مضحک و هم ترازیک شده است. نزاع «رهبر» با دست پرورده و دست نشانده خود، موضوع لطیفه‌ها شده است و در همان حال، گویای وضعیت غمباری است که ایران در آنست. نقش نظاره‌گری که مردم به خود داده‌اند، آهیم در بحبوحه جنبش و انقلاب از شمال آفریقا تا آن سوی هند و در چین، بسیار بیشتر غمبار است.

یادآور می‌شود که سید خراسانی (خامنه ای) برای توجیه حمایت خود از احمدی نژاد (شعیب بن صالح)، در برابر مدرسین حوزه علمیه گفت: از ایشان حمایت می‌کنم به این دلیل که ایشان مطیع است و هماهنگ با بنده و من از سفر و سخنان وی نمی‌ترسم و ... و اینک معلوم می‌شود که این شعیب بن صالح جعلی و آن سید خراسانی جعلی، از رهگذر همکاری در کودتای انتخاباتی و در پی تصرف دولت توسط سپاه، در کنار هم قرار گرفته‌اند. اما چون پای قدرت

به میان آمده است، یکی نمی‌خواهد سر به تن دیگری باشد. اگر به یاد داشته باشیم، زمانی که احمدی نژاد مراد خود یعنی رحیم مشایب - که وی معتقد است جزء ۱۳ نفر هم‌راهان امام زمان می‌باشد - را به عنوان معاون اول خود منصوب کرد، همین خامنه ای جقدر اتماس کرد که وی را برکنار نماید و چون نتیجه نداد، «حکم حکومتی» صادر کرد و در آن، از احمدی نژاد خواست: رحیم مشایب را از این کار برکنار و مشاغل مهم در اختیار او قرار ندهد. صدور این حکم اثر نکرد. تا

اینکه برخی از دستیاران خامنه ای به فریاد آمدند و از احمدی نژاد پرسیدند: چرا «حکم حکومتی» را اجرا نکرده‌است؟ آنها متن «حکم» را انتشار دادند. اما او باز زیر بار نرفت. تنها عنوان رحیم مشایب را تغییر داد و او را به عنوان رئیس دفتر ریاست جمهوری منصوب کرد. در کلیه جلسات او را بر صندلی معاون اول نشاند و همین مسئله موجب درگیری دستیاران خامنه ای، از جمله صفار هرندی و محسنی اژه‌ای و برخی دیگر از وزرای مطیع خامنه ای شد. احمدی نژاد تو

دهنی زدن به خامنه ای، آنها را، با توهین و تحقیر از وزارت برکنار کرد. خامنه ای، در همان «حکم حکومتی» نیز، قانون به دروغ مدعی است که هر کار می‌باید از مجرای قانونی انجام بگیرد. چرا که بنا بر قانون اساسی، عزل و نصب وزیران و همکاران، با رئیس جمهوری است. البته جنک‌های دیگر میان این دو یار جعلی امام زمان طی چند ماه پیش رخ داد. از جمله اختلاف بر سر برکناری منوچهر متکی بدون کسب اجازه از خامنه ای. همچنین انتخاب و انتصاب نمایندگان ویژه مأمور مناطق مختلف دنیا. چون خامنه ای مخالفت کرد، احمدی نژاد مجبور شد عنوان منصوبان خود را تغییر دهد و نماینده را مشاور بنامد. اما بی اعتناء به خامنه ای و دستور او، کارهایی را که نمایندگان ویژه و مأمور مناطق مختلف دنیا، مشاوران انجام می‌دهند و اعتنائی هم به خامنه ای نمی‌کنند. از آن سو، خامنه ای علی‌اکبر ولایتی را به ریاض می‌فرستد و از ملک عبدالله می‌خواهد میان خود و او، رابطه مستقیم برقرار شود. او نیز می‌پذیرد اما این رابطه برقرار نمی‌شود (بنا بر سندی که وبکیلیکس انتشار داده است).

علت برقرار نشدن این رابطه، جنبش‌ها در دنیای عرب و رویارویی شدن رژیم‌های ایران و عربستان از سویی و ضد و نقیض شدن پیش از حد چند سیاست خارجی است که از سوی مراکز قدرت، اعمال می‌شوند. خامنه ای، بار دیگر، برای کنترل احمدی نژاد، مجبور به صدور حکم

در صفحه ۵



حکومتی گشت. اینبار نیز چون بار پیشین، احمدی نژاد و مراد او، رحیم مثنائی، «عضو گروه ۳۱۳ نفر یاران امام زمان!!»، به این حکم حکومتی توجه نکردند. حتی اجازه ندادند دروغ‌گزاری ایران (ایرنا) خبر مربوط به استعفاء و قبول آن از سوی احمدی نژاد را برادرند. سرانجام، زیر فشار بیت خامنه ای مجبور به انتشار حکم شد.

● خبر مهم این که، در پی درگیری با احمدی نژاد، خامنه ای به دستیارانش گفته است: هنگامی که قرار بود وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک) تشکیل شود، من مخالف بودم. معتقد بودم که اطلاعات و امنیت کشور به صورت سازمان، در اختیار ریاست جمهوری قرار گیرد. (موافق تجدید حیات ساواک بوده است).

آن زمان که او این عقیده را داشته، رئیس جمهوری تحلیلی بوده است. حالا که «رهبر» شده است، می خواهد واواک تحت اداره «بیت رهبری» قرار گیرد!

● فریبکاران در ادامه بازی سیاسی خود در حال تهیه قسمت دوم سریال ظهور نزدیک است می باشند! انتشار شایعه تهیه آن موجب درگیری های بیشتر این دو دار و دسته با یکدیگر شده است. تهیه کننده فیلم و دو تن دیگر دستگیر شده اند.

انقلاب اسلامی: اما جنبش در سوریه و یمن و بحرین و لیبی ادامه دارد و دارد به کشورهای دیگر افریقائی نیز سرایت می کند:

نصب ژنرال پترائوس به ریاست سیا و سیاست امریکا؟ - بین الملل انقلاب از دید یک فیلسوف:

نصب ژنرال پترائوس به ریاست سیا و سیاست امریکا در ایران و در قبال دو جنگ عراق و افغانستان و اسرائیل؟:

انقلاب اسلامی: مقاله را ری مک گوورن، در تاریخ ۲۸ آوریل ۲۰۱۱ انتشار داده است. او افسر اطلاعاتی وزارت دفاع و مدت ۲۷ سال تحلیل گر سیا بوده است. نوشته او، شامل این نکات است:

● نصب پترائوس به ریاست سیا، پرشهای بسیاری را برانگیخته است. از جمله این پرشها: آیا او که در جنگ عراق و افغانستان فرماندهی داشته است، تحلیل های بی طرفانه درباره وضعیت عراق و افغانستان را روا خواهد دید؟ چه خواهد کرد هرگاه تحلیل گران سیا به این نتیجه برسند که اصرار او بر گسیل نیروهای بیشتر به عراق و افغانستان سبب به هدر رفتن جان ارتشیان و پول بیشتر شده است؟ نصب پترائوس به ریاست سیا، بدین معنی نیز هست که رئیس جمهوری واقعی به گزارشهای مستقل در باره این دو جنگ مهم، نمی نهد و گرنه، چرا می باید کسی را به ریاست سیا منصوب کند که فرماندهی قوای امریکا را در این دو جنگ داشته است؟ پترائوس کسی است که در نداشتن اعتماد به تحلیل گران سیا مشهور

ضعف ذاتی رژیم؟

او این شد که جنگ افغانستان را با پیروزی به پایان رساند و او روستاها را به این عنوان که از شر طالبان نجات دهد، ویران کرد و توسط هواپیماهای بدون خلبان بر سر مردم بمب ریخت و ایجاد وحشت را روش کرد. این سان بدست آوردن قلوب مردم افغانستان، حیرت آور نیست؟

● شمار طالبان چیست؟ تمامی مأموران اطلاعات، غیر از مأموران اطلاعات ارتش، بر این نظر هستند که شمار کنونی طالبان دو برابر شده است. با وجود این، پرسیدنی است که برآورد پترائوس از شمار طالبان چیست؟ آیا چنین برآوردی وجود ندارد و با دارد و سخت سری است و با افزایش درد سر ساز است؟ اما در باره شمار افراد القاعده در افغانستان، اطلاعات امریکا در افغانستان، شمار آنها را ۵۰ تا ۱۰۰ تن برآورد کرده است.

چنین برآوردی، آدمی را به یاد برآورد اطلاعات امریکا در دوران جنگ ویتنام می اندازد و این پرسش را پیش رو می نهد: آیا اینهمه قشون برای جنگ با مشتی طالبان و القاعده است؟ بد نیست امریکائیان بدانند بنزین که در امریکا گالنی ۴ دلار است، تا به افغانستان برسد و وسائط نقلیه ارتش امریکا مصرفش کنند، گالنی ۴۰۰ دلار تمام می شود...

افغانی ها تهدید کرده اند هرگاه حمله های هواپیماهای بدون خلبان قطع نشوند، مانع از رسیدن کاروانهای ارتش امریکا از کراچی به افغانستان خواهند شد ...

* پیشرفت در جنگ افغانستان؟:

● اما مشکل اصلی ژنرال پترائوس، بمنابه رئیس سیا، اینست که شهرت او سخت وابسته است به جنگهای عراق و افغانستان. اگر ارزیابی این باشد که جنگ موفقیت آمیز بوده است، حسن شهرت می یابد و اگر نه، سوء شهرت می جوید. از این رو، این پرسش محل می یابد: آیا پترائوس از تحلیل گران و مأموران اطلاعاتی سیا خواهد خواست که نیمه پر لیوان و یا نیمه خالی فرماندهی را ببینند که او بود.

در ماه مارس، ژنرال پترائوس به کمسیون ارتش سنا، در باره جنگ افغانستان، گفت: نسبت به سالهای گذشته، امنیت بیشتر شده است. اما هنوز شکننده و قابل بازگشت است. بنا بر این، پایان دادن به مأموریت ارتش، عاقلانه نیست.

«شکننده و بازگشت پذیر است»، همان سخنی است که پترائوس، در ۲۰۰۸، در باره وضعیت عراق بر زبان آورد. در هر دو بار، نظر مساعد کنگره و همکاری وسائل ارتباط جمعی با او، به او امکان دادند به کار خود ادامه دهد. پرسیدنی است که ژنرال پترائوس، رئیس سیا از تحلیل گران ورزیده خواهد خواست نظری چون نظر او باز گویند؟ یا خواهد گذاشت آنها نظر او را نقض کنند؟ به زودی پاسخ این دو پرسش را خواهیم دانست. تحلیل سیا از وضعیت خواهد گفت بی طرفانه است یا خیر.

● آنچه در حال حاضر می دانیم اینست که تحلیل گران سیا با نظر خوش بینانه ژنرال پترائوس موافق نیستند. هم در این هفته، شمار کشته های ارتش امریکا در دو جنگ از ۶۰۰۰ تن بیشتر شد و زخمی های این دو جنگ نیز ۴۳۱۸۴ تن بوده اند. ۵۴۵۹۲ تن به دلیل بیماری به امریکا بازگردانده شده اند. بدین سان، در طول جنگ، تلفات ارتش امریکا، از کشته و زخمی و بیمار، حد اقل، ۱۰۴ هزار نفر شده است. خودکشی کننده ها و مبتلایان به بیماریهای روانی را هم باید بشمار آورد.

باوجود این ترازنامه، من تردید دارم ژنرال پترائوس به تحلیل گران و مأموران

اطلاعاتی سیا اجازه دهد که واقعیت را باز گویند.

* دستور العمل سیا در باره ایران:

● در دوران ریاست ژنرال پترائوس، تحلیل گران و مأموران سیا همچنان در باره ایران گزارش و تحلیل تهیه خواهند کرد. اما مسئله این جاست که پترائوس برآنست که «اطلاعات» را در ساختن زشت ترین تصویر از ایران بکار می برد. یک نمونه عجیب و آموزنده به ذهن می رسد: مورد مسئول همه بلشوهای عراق گرداندن ایران. در ۲۵ آوریل ۲۰۰۸، در پاساژ مایک مولن به خبرنگاران گفت: در دو هفته آینده، در بغداد، ژنرال پترائوس وضعیت را توضیح خواهد داد و مدارک در باره فعالیتهای ایران برای بی ثبات کردن عراق را ارائه خواهد کرد. سنا پترائوس به وسائل ارتباط جمعی اعلان کرد که اسلحه ایران در کر بلا ضبط شده است. قرار بوده است این اسلحه در بی ثبات کردن عراق بکار رود اما قوای امریکا آن را ضبط و منهدم کردند.

گارت پورتر، که خبرنگار و پژوهشگر است، میگوید که هدف از متهم کردن ایران و تبلیغات گسترده در باره نقش ایران در بی ثباتی عراق، بخاطر آنست که مخالفت کنگره و مردم امریکا با حمله به ایران، بمنابه پایگاه تروریستهای عراقی، را موافق گردانند.

باوجود این، مسئله کوچکی وجود یافت: وقتی کارشناسان اسلحه و مهمات برای بازرسی به کر بلا رفتند، هیچ چیز که دلالت بر ارتباط با ایران کند، نیافتند.

بر اندوه واشنگتن افزوده شد وقتی حکومت نوری المالکی اعلام کرد کمیته را مأمور رسیدگی به ماجرای «کشف اسلحه ایرانی» در کر بلا، تشکیل داده است. این کمیته نیز مدرکی حاکی از فرستادن اسلحه از سوی ایران به کر بلا، نجست.

● درد سر برای ژنرال پترائوس، بسیار بیشتر شد. او و وسائل ارتباط جمعی از یاد بردند که او قرار است توضیح بدهد و توجیه کند! آخر وسائل ارتباط جمعی سالها او را ژنرالی کاردان تبلیغ کرده و محبوب گردانده بودند.

به دست فراموشی سپردن قرار توضیح و توجیه ژنرال پترائوس، گویای مشکل بودن مهم کردن کشوری چون ایران، بر اساس اطلاعات نادرست و بی پایه، است.

* متوقف کردن جنگ:

● پرسش کلیدی دیگر اینست: ژنرال پترائوس، بمنابه رئیس سیا، آن صحت عمل و توانایی را خواهد داشت که با تقایلی محافظه کاران جدید و دیگران، برای کشاندن امریکا به جنگ با ایران، مقابله کند؟ ۱۶ سازمان اطلاعاتی به اتفاق، گزارش کردند که ایران فعالیتهای خود را برای تولید بمب اتمی متوقف کرده است. برغم فشار شدیدی محافظه کاران جدید برای این که این سازمانها ارزیابی خویش را تغییر دهند اما این سازمانها استوار بر موضع خود ماندند. در اوائل سال جاری، همین ارزیابی را باز گفتند.

● در بخشی از خاطرات خود، ژرژ بوش، رئیس جمهوری پیشین، ندبه می کند که گزارش ارزیابی امنیت ملی در باره ایران، از جهت اقدام نظامی، دست او را بسته است. او افزوده است: «بعد از ارزیابی امنیت ملی، من بطور می توانستم دستور تخریب تأسیسات اتمی کشوری را بدهم، که سازمانهای عضو امنیت ملی می گویند در کار تولید بمب اتمی نیست؟».

● در ۳۰ اوت ۲۰۰۹، دیگ چنی، معاون رئیس جمهوری سابق، در برنامه یک شنبه فوکس نیوز گفت: در میان مشاوران رئیس جمهوری، در اصرار به جنگ با ایران

گفت، من تنها هستم. احتمالاً من بزرگ ترین وکیل مدافع عمل نظامی در میان همکاران خود هستم.

● اینک سخت جالب است بدانیم که آیا پترائوس با نظر سازمانهای اطلاعاتی که به اتفاق می گویند ایران از سال ۲۰۰۳ بدین سو، فعالیت برای ساختن بمب اتمی را رها کرده است، موافقت می کند و در او، شخصیت استواری که بتواند در برابر فشارها بایستد، هست یا خیر؟

پترائوس می تواند از رویه مایکل هایدن، آخرین رئیس سیا، در حکومت بوش، پیروی کند و بیاید و بگوید: ارزیابی من اینست که ایران مشغول تولید بمب اتمی است. او برای این که اندازه نگهدارد، گفت: این نظر، نظر شخصی من است. بنظر من تولید بمب اتمی سیاست دولت ایران است و این تصمیم در عالی ترین سطح دولت اتخاذ شده است تا که کشن امریکائیان را در عراق، آسان سازد.

* پترائوس در باره اسرائیل محتاط است:

● پترائوس همچنین عمیقاً به رابطه خود با محافظه کاران جدید بها می دهد. او شخصاً اسباب آمد و شد آنها را به مناطق جنگی فراهم آورد. در عوض، آنها در محافل واشنگتن، مبلغ او شدند.

دو ایمیل که ژنرال پترائوس فرستاده است گویای روابط او با محافظه کار جدید سخت سری چون ماکس بوت است. او از بوت خواسته بود مبادا بگوید که ژنرال پترائوس صد درصد حامی اسرائیل است.

در ایمیل ها که پترائوس برای ماکس بوت فرستاده است، فاش می کنند که ژنرال ۴ ستاره از شهادت در کنگره چشم پوشیده است زیرا شامل اظهار نظر او در این باره می شد که خصومت میان اسرائیل و برخی از همسایگانش، برای منافع امریکا در خاورمیانه زیانمند است. شهادت پترائوس که خود آن را در کنگره اظهار نکرد، اینطور ادامه می یابد: «تنشها میان اسرائیل و فلسطین که اغلب کار را به خشونت و زد و خوردهای گسترده مسلحانه می کشاند، سبب تشدید احساسات ضد امریکائی در منطقه می شود. زیرا می پندارند اسرائیل به پشت گرمی امریکا با فلسطینها چنین رفتاری را می کند...

القاعده و گروه های مسلح دیگر از این خشم به امریکا، بهره برداری می کنند. ● بدین سان، شهادت پترائوس ممکن بود بسیاری را بر آن دارد که از محافظه کاران جدید فاصله بگیرند. چون شهادت داده نند، بسیاری حاضر نشدند پذیرند که انتطاف ناپذیری اسرائیل جان سربازان امریکائی را در افغانستان و عراق به خطر می اندازد و با ممکن است سبب دست زدن به ترورها در خاک امریکا شود.

و چون شهادت پترائوس در اینترنت انتشار یافت، ژنرال به سرعت به بوت روی آورد که نویسنده ای با موقعیت عالی در شورای روابط خارجی شد و از شهادت خود عدول کرد: در ایمیل خود، مورخ ۱۸ مارس ۲۰۱۰، به ساعت ۲:۲۷ بعد از ظهر، به بوت، پترائوس می گوید:

«همانطور که می دانید من این حرف را زده ام. به سخن دیگر، پترائوس سعی کرده است ثابت کند نظری که پخش شده است در شهادت اولیه و مکتوب او آمده است که به کمسیون نیروهای مسلح سنا، تسلیم شده است. اما در توجیه شفاهی سنا، علنی او، تکرار نشده است... ۸ دقیقه بعد، بوت به او پاسخ داده است: تکرار نباشید کسی شما را به ضد یهودی بودن متهم نمی کند.

انقلاب اسلامی: در ۱ مه ۲۰۱۱، دیرگاه شب، اواما خبر کشته شدن بن لادن را به مردم امریکا داد:

انقلاب اسلامی: در ۱ مه ۲۰۱۱، دیرگاه شب، اواما خبر کشته شدن بن لادن را به مردم امریکا داد:

انقلاب اسلامی: در ۱ مه ۲۰۱۱، دیرگاه شب، اواما خبر کشته شدن بن لادن را به مردم امریکا داد:



*** بن لادن در ویلائی نزدیک یک آکادمی نظامی پاکستان در شهر عبود، کشته شد:**

در ۱ مه ۹۰، شب هنگام، او با خود خبر کشته شدن بن لادن را به مردم امریکا داد. معلوم شد بن لادن در ویلائی، نزدیک به یک آکادمی نظامی، در شهر عبود، زندگی می کرده است. این شهر، بنا بر یک خبر در ۱۰۰ و بنا بر خبر دیگری، در ۵۰ کیلومتری اسلام آباد، پایتخت پاکستان قرار دارد. کشته شدن او نه در خاک افغانستان، نه حتی در مناطق قبایل نشین هم مرز با افغانستان، که در نزدیکی پایتخت پاکستان، دست کم به این معنی است که ۱- مرکز القاعده و نیز طالبان در پاکستان است. ۲- اطلاعات ارتش پاکستان، اگر خود حافظ رهبران القاعده و طالبان نبوده، اصراری هم بر کشف محلهای ارتش پاکستان است. ۳- این امر که قوای امریکا، در خاک پاکستان، با نقض استقلال این کشور، عملیات را انجام داده است، گویای این واقعیت است که گزارشهای مستشره توسط ویکلیکس، نظر مقامات تصمیم گیری امریکا در باره اداره اطلاعات ارتش پاکستان است. و ۴- حل مسئله تروریسم، نیاز دارد به اینکه ترور در روابط قوای دولتها، بی نقش شود. وگرنه، کشته شدن بن لادن به آن پایان نمی دهد.

ابرها، بر بهار عرب و نظر ادگار مورن در باره «بین الملل انقلاب»:

در ۲۵ آوریل ۲۰۱۱، لوموند نظر جامعه شناس و فیلسوف سرشناس فرانسوی را در باره «بهار عرب» و ابرها که بر آسمان آن ظاهر می شوند، انتشار داده است: امروز که ابرها برهم انباشته می شوند و خطر یخبندان دوباره تهدید می کند، جز این نمی توانم که درود هگل را در باره انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸ را باز گویم: «این خورشید دمیدن شکوهمندی بود». خیزش برای راندن مستبدهاشان که در تونس و سپس مصر مقاومت ناپذیر شد، موجی بزرگ که تمامی دنیای عرب، از جمله، غزه را فراگرفت و تا چین دامن گسترده، «خورشید دمیدن شکوهمندی شد».

این تابش شکوهمند، در اروپا و بطور گسترده تر، در جهان، دل تاریکی را درید. بسیاری تاریکی فکری که روشن کرد. فکرهای تاریک می پنداشتند دنیای عرب محکوم به زیست تحت استبداد با از نوع پلیسی - نظامی لائیک شده و یا استبداد دینی واپس گرا هستند. جنبشی که به ابتکار جوانان برخاست و آزادی و کرامت را هدف شناخت و بر طرد استبدادی عزم کرد که سخت به فساد آلوده بودند، قاطعانه، به ما نشان داد که خواست دموکراسی منحصر به غرب نیست، بلکه یک خواست جهانی است. پیش از آن، در ۱۹۸۹، همین خواست در چین، اظهار شد. جنبش سرکوب شد اما در پوشش «وضع عادی است»، خواست دموکراسی همچنان اظهار می شود. بدین خاطر بود که در یک اجتماع فراموش ناشدنی برای بزرگداشت جنبشهای تونس و مصر، گفتیم: «عربها چون ما و ما چون عربها هستیم. البته با تفاوتی تاریخی و فرهنگی».

این موج بس عظیم دموکراسی خواهی، هیچ مدیون دموکراسی های غرب نیست. چرا که غرب حامی جباران حاکم بر کشورهای عرب بود و این استبدادها را جاودانی تصور می کرد. اما وامدار ایده های دموکراتیک است که در غرب زاده شده است. زودتر از همه، حق تغییر سرنوشت که هر ملت دارد از اروپائی آموخت که بر آنها سلطه جسته بود و استثمار می کرد. عربهای استعمار زده، استثمار زدگی سیاسی را زدودند. با

از آن خود کردن ایده های آزادی، عربها استعمارزدگی فکری را زدودند. باقی مانده است استعمار زدگی اقتصادی... که باید زدوده شود. اما راه، سخت و پر سنگلاخ است. این راه، راهی است از خواست دموکراسی تا برقرار کردن دموکراسی که باید طی کرد و از دولت ارباب رعیت به دولت تابع شهروندان، رسید. طرفه این که در حالی که سرکوب احزاب را ممنوع و ویران می کند و عناصر دموکرات را زندانی یا تبعید می کند، ضعف سیاسی قوت عصیان می گردد. این نیرومندی یک جنبش خودجوش و خود سازمان یافته است که با منش غیر خشونت آمیز خویش، رژیم سرکوب را سرنگون می کند. با انترنت و تلفن دستی رابطه ای بلافاصله و دائمی برقرار می کند. و به یمن این رابطه، یک سازمان با تار و پود بوجود می آورد. این سازمان سر ندارد. بنا بر این، نمی توان سر آن را قطع کرد. با وجود این، فراوان سر دارد.

خلاقیتی بس زیبا که از منش صلح آمیز جنبش جدائی ناپذیر است، هوش و نه زور را بکار می اندازد. آن خلاقیت و این بکار انداختن هوش، به نسل جوان امکان می دهد قشرهای سنی دیگر و نیز طبقه های گوناگون جامعه را به جنبش برانگیزد. این کار را با برداشتن بار نمکین به استبداد، از دوش آنها، انجام می دهد. این نقش نیروی محرکه و بزرگ که نسل جوان عرب به خود داده است، به او امکان داده است یانگر کارمایه ها و خواسته های تمامی نسلهای جوان جهان بگردد و برانگیزنده مقاومت های بزرگ و انقلابی بزرگ بگردد.

اما نیرومندی خودجوشی ضعف آن می شود از زمانی که کار دیگر نه ویران کردن یک دیکتاتوری که بنای یک دموکراسی است. البته، در نسل جوان در جنبش، یک غلیان خلاق وجود دارد. اما این غلیان از بی نظمی جدائی ناپذیر است. مساعد آنها و سرکشی ها است. کار را یا سر به اطاعت فرود آوردن رودرس و یا اظهار نفعانی می کنند، بلافاصله، بر آوردنی نیستند. هم اکنون، در فرانسه، در اروپا، فئدان آندیشه ای در باره برنجی انسان، در باره جامعه، در باره فرآورد تاریخی جهانی شدن وجود ندارد. وجود نداشتن این آندیشه مانع از آنست که در برابر شتابان رفتن جهان به لجه نیستی، واکنشی ابراز شود و جهت حرکت به زندگی تغییر داده شود.

سقوط شتابان استبدادها در تونس و مصر، مستبدهای دیگر را بر آن داشت که مانع از بروز جنبش شوند و اگر بروز کرده است، سرکوب می کنند. در الجزایر، شاهد کشتن جنبش در نطفه شدیم. در سوریه و یمن، با دادن امتیازها، سرکوب خونین و گسترش همراه شد. مداخله نظامی عربستان در بحرین و سرکوب جنبش نوع دیگری از رفتار مستبدها است. با آنکه در بحرین، مسئله قومی - دینی نیز نقش جست اما جنبش هدف خویش را که آزادی بود، نگاه داشت.

اما در غرب، رفتارهای قدرتها سخت متفاوت هستند: بر اثر روشی که او با اتخاذ کرد، امریکا قهرمان حمایت از دموکراسی در تونس و مصر شد. در اول کار، در لیبی نیز همین روش را بکار برد. اما در مورد سوریه، احتیاط رویه کرد. و هیچگاه رژیم عربستان سعودی را زیر سؤال نبرد. فرانسه، با تأخیر بسیار، بهار آزادی تونس را تبریک گفت. بعد، رئیس جمهوری فرانسه مصمم شد به مداخله نظامی برای نجات مقاومت کنندگانی که اینک عصیانگران شده بودند.

مورد لیبی مجموعه ای پیچیده از خارق عادتها و تناقضها و عدم اطمینان ها است. خارق عادت اول نه تنها گذار از همکاری به حد افراط با رژیم قذافی، و جنگ رئیس جمهوری فرانسه با این جبار است، بلکه مداخله قدرتهای استعماری پیشین به حمایت از یک شورش مردمی است. این مداخله نظامی انسان دوستانه

ضعف ذاتی رژیم؟

است؟ دموکراتیک است؟ آیا عنصر اقتصادی (نفت) را در بردارد؟ چرا این مداخله نظامی منحصر به لیبی شده است حال آنکه در سوریه و لیبی نیز، رژیمها مردم را می کشند؟ چرا در غزه، بهنگام حمله اسرائیل، این حمایت به عمل نیامد؟ افکار عمومی عرب مطمئن نیست غرب راست می گوید و نسبت به اقدام نظامی غرب، به موافق و مخالف تقسیم شده است. البته مداخله بهتر از مداخله نکردن بهتر است. اما مشکل غرب رفتار دو گانه و یک بام و دو هوا کردنش است.

عدم اطمینان های سیاسی و نظامی بسیار بزرگ هستند: اهمیت ایلها و طوایف در جامعه امروز لیبی که بطور وسیع شهر نشین شده، چه اندازه است؟ در میان شورشیان لیبی، جریان جانبدار دموکراسی چه وزنی دارد؟ به قذافی، الجزایر و کشورهای دیگر چه کمکی کرده اند؟ و بالاخره، خطر به درازا کشیدن جنگ و قوت گرفتن افراطی های دو طرف و عبور از بد به بدتر چه اندازه است؟ از این عدم اطمینان ها، یک عدم اطمینان بزرگ مایه می گیرد: آیا خاصه سلامت بخش نخستین مداخله نظامی، به خاصه قاعده آفرین بدل نخواهد شد؟ اکتولوژی مداخله به ما نشان می دهد که چون آغاز گرفت، دیگر مطیع مقاصد اقدام کنندگان نمی ماند. از آنها منحرف و بسا جهت ضد آنها را در پیش خواهد گرفت.

اما در آنچه به مراکش مربوط می شود، باید گفت که این کشور اختلافهای بزرگ و مشابهت های بزرگ با دیگر کشورهای عرب دارد. فرق بزرگش در اینست که سلطنت ریشه در تاریخ مراکش دارد و پادشاه مراکش اصلاحات دموکراتیک و لیبرال اولیه را برای کاستن از ویژگی سلطنت مطلقه، به انجام رسانده بود. پادشاه اراده خویش را بر اصلاحات اظهار می کند. در این اصلاحات، منش چند قومی و چند فرهنگ جامعه مراکشی، رعایت شده است. شباهت این کشور به کشورهای عرب در اینست که نابرابری میان قشرهای جامعه و نیز گستردگی فساد به غایت است.

بهار دموکراسی عرب دورانی شده است که، در آن، دموکراسی های اروپائی رمق حیات از دست می دهند و در خطر رکود است. اروپا، بعد از این که با تأخیر، بهار انقلاب عرب را تبریک گفت، در اختلاف و ناتوانی است. خطر واقعی، یعنی خطر شکست دموکراسی، به جای آنکه اروپا را به عمل برای جلوگیری از شکست برانگیزد، فلجش ساخته است. حمایت ادامه دادن به استعمار اقتصادی نیست. در تهیه یک طرح مارشال (طرح مارشال طرحی است که بعد از جنگ دوم جهانی، امریکا تهیه کرد. مارشال وزیر خارجه امریکا بود و این طرح نام او را یافت و هدفش کمک به بازسازی اروپا بود) از نوع جدید است. می باید از طرز فکر خود در باره رشد، درگذریم و جانبدار رشدی که، بدان، هر فرهنگ عرب، ارزشها و عناصر والای خود را حفظ می کند و بهترین عناصر فرهنگ غرب، از جمله حقوق انسان و حقوق زن را جذب و از خود می کند.

ترس از هجوم مهاجران به اروپا و باز قوت گرفتن اسلام گرائی، علاجی جز حمایت کامل از استقرار دموکراسی در همه جا ندارد. جنبش شکوهمند ماه های اول سال ۲۰۱۱، اینک رویداد پیش بینی نشده تاریخ است. این جنبش، چون همه جنبش ها، برای آزادی، یک شرط بندی است و مانند هر شرط بندی می باید با استراتژی همراه باشد. به سخن دیگر، پیشاروی مشکله، نرمش و ابتکارها ضرور هستند. روشها می باید قابل اصلاح و تغییر باشند. این نوزاد، بدون تردید شکستها و تلخکامی ها به خود خواهد دید. اما در خود، توان تولید و باز تولید را دارد و موجب دمیدن خورشیدها می گردد.

انقلاب اسلامی: بدین سان، ادگار مورن، تصریح می کند که غرب را اندیشه راهنمای

در خور نیست. صد افسوس که به ایرانیان، بیان آزادی، پیشنهاد شده است. زورپرستان که بر غفلت از استقلال و آزادی و حقوق خویش لاجوانه اصرار می ورزند، به جای خود، دیگران نیز، به خود زحمت آزمودن بیان آزادی را، در اصول راهنما و روشها، به خود نمی دهند. غرب زدگانی که همچنان اسطوره غرب را پرستش می کنند، صدای رسای غربیان را نیز نمی شنوند. به خود نمی آیند و اعتماد به نفس نمی جویند و به خود نمی گویند اینک که فرصت و موقعیت در اختیار است تا تجربه کننده بیان آزادی باشیم، آن را نسوزانیم. و نمایان ترین ها فرصتهای اقتصادی هستند که همچنان سوزانده می شوند.

اثرات کنونی اجرای قانون یارانه: گرانی تحمل نکردنی و «فتنه بزرگ اقتصادی»:

اجرای قانون یارانه ها «فتنه اقتصادی» است یا سالم کردن اقتصاد کشور؟

*** در آمد حاصل از اجرای قانون یارانه ها کفاف پرداخت یارانه سرانه را نیز نمی دهد:**

در ۱۹ فروردین، در کمیسیون بودجه مجلس، درآمد حاصل از آزاد سازی قیمت ها و حذف یارانه ها در سال جاری ۶۲ هزار میلیارد تومان تعیین شد بنا بر بودجه سال ۱۳۹۰ کل کشور، ۶۲ هزار میلیارد تومان (۶۲ میلیارد دلار) تعیین و تصویب شد.

در همان مجلس، بهنگام بحث از بودجه، گفته شد: درآمد واقعی از محل آزاد کردن قیمتها، ۳۰ تا ۳۳ هزار میلیارد تومان می شود. حال آنکه دولت باید به ۷۰ میلیون جمعیت کشور، ماهانه ۴۵ هزار تومان (۵ هزار تومان بابت نان) باید بپردازد. یعنی سالانه ۳۷۸ هزار میلیارد تومان باید بپردازد. یعنی ۷۸ هزار میلیارد و حد اقل ۴۸ میلیارد دلار کسر درآمد می شود.

علت حاصل نشدن در آمد، قابل اجرا نبودن قانون است. هم اکنون یک سوم خانواده ها قبوض گاز را نپرداخته اند. در مواردی که فشار قوی بوده است، حکومت عقب نشینی کرده و از آزاد کردن کامل قیمت خودداری کرده است. بنا بر این، اگر بنا شود ۶۲ هزار میلیارد تومان درآمد به دست آید، حکومت می باید مجدداً قیمت ها را افزایش دهد. مدار بسته ای بوجود می آید از افزایش قیمتها و تورم که برای مردم غیر قابل تحمل می شود.

در ۱۰ اردیبهشت ۹۰، احمد توکلی، در مجلس مافیها گفته است: «احمدی نژاد باشد یا نباشد مسؤول عوارض قانون شکنی در اجرای قانون هدفمندی یارانه ها است که متأسفانه در آینده رخ خواهد داد.» او توضیح داده است باید بنزین لیتری ۱۵۰۰ تومان شود و قیمت های حاملهای دیگر انرژی نیز به تناسب افزایش یابند تا درآمد مورد انتظار حکومت بدست آید. اما بالا

رفتن قیمت های حاملهای انرژی، تورم را به حدی می رساند که برای مردم و اقتصاد غیر قابل تحمل خواهد شد.

*** «فتنه اقتصادی» یعنی زیان مردم از ممر اجرای قانون یارانه ها:**

تا قبل از اجرای طرح هدفمندی یارانه ها تحلیل های فراوانی در رابطه با آینده معیشتی مردم انتشار یافتند. برخی از نظر دهندگان معتقد بودند که با اجرای این طرح و صرفه جویی مردم، وضع معیشتی آنها بهتر خواهد شد و گروهی تکران تورم و بیکاری و وضعیت بد اقتصادی مردم بودند تا جایی که تعدادی از مسئولان امنیتی - انتظامی صحبت از فتنه بزرگ اقتصادی می کردند.

در باره این طرح باید گفت که حکومت محمود احمدی نژاد، همانند همه کارهایی که بدون برنامه انجام میدهد، در اجرای این طرح هیچ کار کارشناسی انجام نداد و تنها به زور و خرافه و حمایت نیروهای سرکوبگر انتفاد داشت. به گونه ای که برای تعیین نرخ بنزین، او و الهام و رحیم مشایی، به جمکران رفته و بعد از ساعتها نشستن در آن مسجد، قیمت بنزین را ۷۰۰ تومان تعیین کردند. تعیین این قیمت احتمالاً ناشی از کار کارشناسی افرادی نظیر رحیم مشایی و کیاباشا و لطیفی نسب و ... بوده است. بعد از کار کارشناسی در جمکران، اجرای طرح آغاز شد. از آنجا که او و همکارانش میدانستند چه مشکلاتی را برای مردم به ایجاد می کنند، در شهرهای بزرگ اعلام حکومت نظامی شد و نیروهای انتظامی و بسیج کلیه میادین مهم و ساختمانهای دولتی و پمپ های بنزین و ... را به محاصره در آوردند تا در صورت بروز درگیری، مردمی را که برای گرفتن حقتان اجتماع می کنند، به گلوله بینند

حکومت برای اجرای این طرح، ابتدا تصمیم گرفت با هرگونه انتقادی بسندت برخورد کند. به همین دلیل، با تهدید، همه رسانه های نسبتاً منتقد و متخصصان اقتصاد را وادار به سکوت کرد. رسانه های وابسته هر روز با تهیه گزارشاتی از خوشحالی مردم سخن گفتند و به جای مردم از این بهترین کار دولت تشکر کردند.

حکومت که قرار بود از ابتدای سال ۸۹ ماهیانه مبلغی را به حساب مردم واریز کند، با سوء استفاده از اموال امام زمان (ع) به قول احمدی نژاد، تنها یارانه ۴ ماه آخر سال را پرداخت کرد و مابقی آن را صرف هزینه های خود کرد. در حالیکه مصوبه مجلس پرداخت یارانه ها از ابتدای سال، به ازای هر نفر، حدود ۲۲ هزار تومان بود. حکومت برای فرار از فشار، مبلغ یارانه را حدود ۴۲ هزار تومان اعلام کرد. با این عمل مشکلاتی را در آینده برای مردم و خود بار آورد.

با پرداخت یارانه ها برخی از مردم که پول به حسابشان واریز شده بود خوشحال شدند که بالاخره توانسته اند از پول نفت خود استفاده کنند. اما به فکر پس دادن آن نبودند. با آمدن اولین قبوض برق - گاز - آب و هزینه گازویل متوجه شدند که چه کلاهی بر سرشان رفته است. حکومت برای اینکه فشار بر مردم یکباره انجام نشود به کلیه کارخانجات و تولید کنندگان دستور داد که نباید قیمت کالاها خود را افزایش دهند. در غیر اینصورت، گرفتار زندان خواهند شد.

محض اجرای طرح، اعتراضات آغاز گشتند و حکومت که کار کارشناسی کرده بود با گسترش اعتراضات انقبوس های مسافری و کامیون های حمل و نقل و مرغداری ها و دامداری ها و گلخانه ها و بخش کشاورزی روبرو شد. برای فرار از وضعیت به وجود آمده، عقب نشینی کرد و سهمیه هایی را با قیمت های سابق برای بخش های مختلف در نظر



ضعف ذاتی رژیم؟

حکومت، می تواند وضعیت مالی خود را بهبود بخشد اما نمی دانستند که در طول چند ماه بعد چه بلایی بر سرشان خواهد آمد. کار به جایی رسیده است که سید خراسانی دروغین سال جدید را سال جهاد اقتصادی نامید و مردم دانستند وضعیت اقتصادی بیشتر از آنچه روزانه شاهد آنند، خراب است.

در کشور، حداقل حقوق همانگونه که اعلام شده است، حدود ۳۳۰ هزار تومان است. می خواهیم به بررسی وضعیت اقتصادی یک خانواده ۴ نفره با حداقل حقوق پرداختیم و ببینیم که آیا پرداخت یارانه به سود آنها بود یا به زیان آنها. شاید به نظر برسد که پرداخت ماهیانه ۴۰ هزار تومان به هر خانواده با توجه به پرداخت بخشی از آن جهت حامل های انرژی، باقیمانده یارانه ها، سودی است که عاید خانواده می شود. در حالیکه بخش دیگر این یارانه ها به دلیل افزایش قیمت کالاها از آنها گرفته می شود. این امر را ممکن است مردم در محاسبات خود وارد کرده باشند و فکر کرده باشند که دریافت یارانه ها به سود آنها خواهد شد.

در کل، درآمد خانواده حتی بیش از حداقل حقوق و بر فرض ۵۰ درصد بیش از آن برای می شود با حدود ۵۰۰ هزار تومان و مبلغ یارانه پرداختی به آنها حدود ماهیانه ۱۷۰ هزار تومان خواهد بود. بنابراین، جمع حقوق به اضافه ۵۰ درصد و کل یارانه برای می شود با مبلغ ۶۷۰ هزار تومان. اگر این خانواده بخواهد در زیر خط فقر به زندگی خود ادامه دهد هزینه های زیر حداقل هزینه هایی هستند که این خانواده باید در حال حاضر پرداخت کند.

قبل از ورود به هزینه ها، خاطر نشان می کنیم که این خانواده در دولت سید خراسانی و شعیب بن صالح؛ انومیل شخصی ندارد، تلفن همراه ندارد، تلفن ثابت هم ندارد. فرزند دانشجویی با محصل حاضر در مدارس و دانشگاه های غیر انتفاعی ندارد. اگر بیمار شود، توان پرداخت هزینه درمان - دکنتر - دارو و بیمارستان را ندارد.

این خانواده به دلیل زندگی تحت ولایت مطلقه حضور سید خراسانی، توان مالی خریدن کتاب برای مطالعه را ندارد. پول برای خریدن نسیه و پرداخت هزینه تفریح و سرگرمی و سینما و تئاتر را ندارد.

این خانواده توان مالی رفتن به مسافرت را در طول سال ندارد. لذا هزینه بلیط اتوبوس و قطار و هواپیما را نمی خورد. این خانواده تحت امر ولایت مطلقه از هیچ وسیله لهو و لعب مانند ویدئو - مسابزه - اینترنت - کامپیوتر ضبط صوت - رادیو و... و وسایل مصرفی آنچنانی به قول متحجران حکومت ولایت مانند سوار - فریزر - هواکش - تصفیه آب - سرخ کن - جاروبرقی - لباسشویی - اتو بخار ماکروفر - آب میوه گیری - خوردر کن - میکسر - ظرف شویی - بخار پز - و... نمی تواند استفاده کند.

بنابراین، چنین خانواده ای، تحت رژیم ولایت فقیه، حتی در شهرهای دور افتاده با کمترین هزینه نیازمند گذران زندگی با حداقل های زیر می باشد.

۱- هزینه بهداشت و سلامت:

همانگونه که در بالا خاطر نشان شد این خانواده توان درمان و دکنتر و دارو ندارد و تنها نیازمند استحمام است به گونه ای که حتی از خمیر دندان و تیغ اصلاح و دستمال کاغذی و عطر و کرم و مسواک و لوازم آرایشی و... استفاده نخواهد کرد و تنها نیازمند به استحمام و پاکیزگی می باشد. بنابراین حداقل نیازهای وی عبارت است از:

- شامپو دو عدد در ماه - ۶ هزار تومان

- صابون ۴ عدد در ماه - ۳ هزار تومان

- مایع دستشویی ۲ عدد در ماه - ۴ هزار تومان

تومان

گرفت. حتی در بخش کشاورزی به کشاورزان گفت گازوئیل مورد نیاز خود را به قیمت ۱۵۶ تومان خریداری کنند اما تنها ۱۶۰ ریال واریز نمایند و مابقی را خود دولت پرداخت خواهد کرد. بنابراین، در اولین قدم، مجبور به گذشت از درآمدی شد که در نظر گرفته بود.

حکومت که در رابطه با گازوئیل بخش های کشاورزی و حمل و نقل مجبور به گذشت از درآمد ناشی از افزایش قیمت شد، تصمیم گرفت فشار خود بر کارخانجات و تولیدکنندگان ادامه دهد و با استفاده از گروههای فشار و تهدید به زندان آنها را وادار به ادامه تولید با همان قیمت های سابق کند. تنها در برخی موارد سوسیدهای خاصی را به آنها واگذار کرد. در طول چند ماه گذشته همین وضعیت سبب تعطیلی و ورشکستگی کارخانه های مختلفی شد و کارگران بسیاری با بیکاری روبرو شدند. شنیده شد که مسئولان کارخانه پتگونون نزد احمدی نژاد رفته و به او گفته اند: باقیمانده یارانه قادر به تولید نیستند. احمدی نژاد به آنها گفته است: تولید نکنید، از چین وارد کنید!

خوشحالیها از دریافت یارانه زیاد به طول کشید. با صدور اولین قبض های آب و برق و گاز و خرید گازوئیل و نفت سفید و کسپول های گاز در زمستان برای گرمای منازل همه متوجه کلاهی که بر سرشان رفته است، شدند تا جایی که تعدادی از نمایندگان تحت فشار مردم شهرهای خود به دلیل گرانی بیش از حد گاز و برق به حکومت اعتراض کردند.

به جز اعتراض نمایندگان، برخی از مردم استانهای مختلف که توان پرداخت قبض های گاز خود را نداشتند دست به تجمع در برابر مراکز دولتی دست زدند. در نتیجه، حکومت در مورد گاز هم دست به عقب نشینی زد. اوجی رئیس شرکت گاز اعلام کرد: مرده ای که توان پرداخت قبض گاز خود را ندارد می تواند آن را به اقساط پرداخت نمایند و به آنها قول داد که در قبض های دور بعد دولت قیمت گاز را کاهش خواهد داد. البته این ابتدای راه می باشد زیرا هنوز تاثیر حامل های انرژی بر کالاهای دیگر مشخص نشده است. وقتی همه قیمتها بالا رفتند، مشکلات دولت بیش از پیش از خواهد شد.

حکومت در حال دست و پنجه نرم کردن با بحرانی است که خود آن را، به دلیل حاکمیت رانت خواران بر دولت، آفریده است: حکومت به سختی مانع از افزایش قیمت کالاها و خدمات بود که ناگهان سر و کله شرکت مخابرات پیدا شد و اعلام کرد می خواهد قیمت خدمات خود را ۱۸ درصد افزایش دهد. اگر دولت این مبلغ را به این شرکت پرداخت کند، این شرکت بر مبلغ قبض های مردم می افزاید. از آنجا که این شرکت توسط نیروهای سپاه پاسداران خریداری شده بعید است حکومت توان مقابله با آن را داشته باشد. بنابراین، به دلیل وضعیت بد مالی، حکومت با افزایش قیمت موافقت خواهد کرد. این افزایش قیمت فشار بر مردم را بیشتری خواهد کرد.

بعضی ها میگویند: حکومت، با پرداخت یارانه ها، توانسته است مردم طبقه ضعیف را پولدار کند. آنها حالا به راحتی می توانند خود را بالا بکشند. این نیز از دروغ های بزرگ محمود احمدی نژاد و حکومت کودتایی منصوب سید علی خامنه ای است. جداگانه درآمد یک خانوار ۴ نفری و هزینه اش، محاسبه شده است. البته پیش از آنکه قیمت نان و... بالا برود.

وضعیت اقلیمی کشور به گونه ای است که همه مردم با توجه به قرار داشتن در مناطق سردسیر یا گرمسیر مجبور به استفاده از حامل های انرژی هستند. مثلا در مناطق سردسیر مردم برای گرمای منازل یا آب، نیازمند بهره گیری از بخاری گاز - نفتی - شوفاژ - شومینه یا بخاری برقی هستند. برعکس در مناطق گرمسیر به دلیل طولانی بودن روزهای گرم نیازمند بهره گیری بیشتر از برق جهت پنکه - کولرهای آبی یا گازی و... می باشند.

اعضایش برای استحمام به خارج از خانه خواهند رفت، ماهیانه ۵ هزار تومان. کل هزینه حامل های انرژی ۵۰ هزار تومان

۶- هزینه آموزشی و تحصیلی بنا بر این که در دولت ولایت مطلقه، بر طبق قانون اساسی تحصیلات رایگان است، بنابراین هیچ هزینه ای برای تحصیل فرزندان و اقربا این خانواده بعمل نمی آید و همه به صورت رایگان به تحصیل ادامه میدهند و دیگر لازم نیست هزینه مثلا دهها میلیون تومانی برای دوره پیش دانشگاهی به دبیرستان فرهنگ حداد عادل پرداخت کند، لذا با توجه به صرف بودن هزینه دانشگاه و مدرسه تنها هزینه خرید دفتر و کاغذ و خودکار و مداد و کتاب و... می پردازد، حدود ۳۰ هزار تومان باید پردازد.

کل هزینه تحصیلی حدود ۳۰ هزار تومان

۷- هزینه سفر و تفریح و استراحت: این خانواده به دلیل اینکه توانا به پرداخت هزینه نیست، سفر گردش و... ندارد و لذا هیچ هزینه ای در این رابطه متوجه خانواده نخواهد بود.

۸- هزینه تغذیه: خانواده ۴ نفره مورد بررسی حتی در تقاطع دور افتاده کشور برای گذران زندگی نیازمند رفع احتیاجات غذایی خود می باشد که در این گزارش تلاش بر این است که هزینه ها را با حداقل نیاز برای زنده ماندن این خانواده محاسبه نمایم.

قبل از ورود به هزینه ها اعلام می شود که این خانواده توان پرداخت بهای مواد غذایی از قبیل ماهی و سبزی جات و شیر و انواع سوس و ایلیمو و سرکه و شیرینی و نری و انواع میوه و مربا و... را ندارد. زیرا بهای آنها به شدت افزایش یافته است. در خوردن غذا، تنها به رفع نیاز در حد زنده بودن اکتفا می کنند.

۵- کیلو گوشت فرمز در ماه ۶۰ هزار تومان. این خانواده در طول سال با این حجم خرید گوشت فرمز یعنی ۶۰ کیلو در سال و به ازای هر فرمز ۱۵ کیلو در سال در فقر پروتئین - گوشت به سر می برد زیرا میزان مصرفی افراد برخی کشورها حدود ۸۰ تا ۱۲۰ کیلو در سال می باشد.

۸- کیلو گوشت مرغ در ماه حدود ۳۰ هزار تومان. ۲.۵ کیلو سوسیس و کالباس ۱۲ هزار تومان. خانواده به دلیل کمبود مواد پروتئینی مجبور به استفاده از انواع مواد مورد نیاز دیگر از جمله سیب زمینی - نان - برنج و حبوبات و صیفی جات خواهد بود که در زیر می آید.

۲۰- کیلو سیب زمینی در ماه ۱۲ هزار تومان. ۱۵۰۰ عدد نان در ماه ۴۵ هزار تومان. ۵- کیلو پیاز در ماه حدود ۲ هزار تومان. ۱۰- کیلو انواع حبوبات ۱۸ هزار تومان. ۱۰- کیلو برنج در ماه ۲۵ هزار تومان. ۳- لیتر روغن در ماه ۲ هزار تومان. ۶- کیلو فندو شکر در ماه ۹ هزار تومان. نیم کیلو چای حدود ۴ هزار تومان. یک کیلو پنیر ۵ هزار تومان. نیم کیلو کره در ماه حدود ۳ هزار تومان. ۳۰- عدد تخم مرغ از نوع محمود طلا حدود ۴ هزار تومان. ۵- کیلو گوجه فرنگی در ماه ۴ هزار تومان. ۱۰- کیلو بادمجان و کدو در ماه ۸ هزار تومان. ۴- ماه کارونی ۴ بسته در ماه ۳ هزار تومان. رب گوجه فرنگی - ۴ هزار تومان. نمک و ادویه ۱ هزار تومان. کل هزینه مواد غذایی با صرفه جویی کامل حدود ۲۵۸ هزار تومان. با احتساب هزینه های یاد شده یک خانواده ۴ نفره با درآمد ماهانه ۳۳۰ هزار تومان علاوه ۵۰ درصد حداقل حقوق تأیید شده دولت و یارانه پرداختی که حدود ۱۷۰ هزار تومان، یعنی ۶۷۰ هزار تومان درآمد ماهانه، هزینه های آن در



نهایت صرفه جویی حدود ۶۸۵ هزار تومان خواهد شد. کسر خرج ماهانه، ۱۵ هزار تومان می‌شود. اما اگر درآمد همان حداقل ۳۲۰ هزار تومان باشد، کسر هزینه ماهانه ۱۸۰ هزار تومان می‌شود. این کسری مشروط بر این است که قیمتها افزایش پیدا نکنند. اما اگر فرار باشد سال جدید ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش پیدا کنند، کسر درآمد نیز ۱۵ تا ۲۰ درصد بیشتر می‌شود.

محاسبه نشان می‌دهد که حتی برای کم درآمدترین قشرهای جامعه، پرداخت بارانه و آزاد کردن قیمتها به زبان تمام می‌شود. بهیچانی که مصرف‌گاز و برق و آب و بنزین و کرایه و کالاهایی که افزایش قیمت‌های گاز و برق و ... سبب گرانتر شدن قیمتها می‌شود، هزینه زندگی قشرهای دیگر جامعه را نیز سنگین‌تر می‌کند. بنا بر این، پرداخت بارانه‌ها موجب افزایش درآمد خانواده نمی‌شود. آن را کاهش نیز می‌دهد. راه حل، اتخاذ سیاستی اقتصادی است برای تولید محور کردن اقتصاد، بنا بر این، کاستن از ایجاد قدرت خرید و بنا بر این، شدت بخشیدن به تورم و تغییر ساخت بودجه و ساخت اعتبارات بانکی و ساخت واردات و کاستن از قاچاق و ... بنا بر این حقوقمدار کردن دولت و ایجاد امنیت‌ها از قضایی و سیاسی و اقتصادی، برای سرمایه‌گذاری و تأمین سرمایه لازم، به تریبی که مدار ورود کالا و خدمات و صدور ترونها ملی (نفت و گاز و مواد کانی) جای خود را به مدار تولید داخلی - مصرف داخلی بدهند. این سیاست را البته هیچ دولت استبدادی که تحت اداره مافیاهای رانت خوار است، اجرا نخواهد کرد. زیرا تخصص می‌باید حاکمیت را به مردم بازگرداند و دست از رانت خواری بردارد.

انقلاب اسلامی: اینک ببینیم در بهار انقلاب، اقتصاد ایران کدام سمت یابی را جست و چسان آن سمت یابی تغییر کرد و همان سمت و سوی اقتصاد ایران در دوران شاه را گرفت و وضعیت امروز را به بار آورد:

وضعیت اقتصادی ایران در بهار انقلاب، به روایت اسناد انگلستان:

انقلاب اسلامی: گزارشهای محرمانه وزارت خارجه انگلستان که اینک قابل دسترسی می‌شوند، گویای اندک بودن میزان اطلاعات هستند. همین کمی اطلاعات، در گزارشهای مربوط به وضعیت اقتصادی سالهای اول انقلاب مشاهده می‌شود. باوجود این، اثر گروگانگیری و تحریم اقتصادی ایران و نیز جنگ را باز می‌گویند. نخست مقدمه مجید تفرشی، بررسی کننده اسناد را بخوانید. متن از سایت او، به نام «دیروز و امروز» نقل می‌شود.

مجید تفرشی

(شنبه ۹ بهمن ۱۳۸۹):

آرشیو ملی بریتانیا در اواخر دسامبر ۲۰۱۰ سندهای دیپلماتیک مربوط به سی سال پیش یعنی سال ۱۹۸۰ را از حالت سری خارج کرد. در بخش نخست گزارش در مورد این سندها توضیحاتی در مورد آنها داده شد، شیوه‌ی پژوهش آنها تشریح گردید و نیز مروری صورت گرفت بر تحولات بین‌المللی در دوره‌ای که این سندها معطوف به آن هستند. بخش دوم گزارش مربوط به بازتاب برخی از وقایع سیاسی داخلی در این

اسناد بود. اینک درمی‌نگریم که در این اسناد در مورد اقتصاد ایران چه آمده است.

*مدیران بی تجربه:

به دلیل نبود آمار و گزارش‌های دقیق نباید شده رسمی یا مستقل داخلی، بررسی و ارزیابی اقتصاد ایران در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب کار آسانی نیست. با این همه اسناد تازه آزاد شده در آرشیو ملی بریتانیا تا حد زیادی روشنگر وضع اقتصادی ایران در سال ۱۹۸۰ است. بر اساس این اسناد، اوضاع اقتصادی به دلیل گسترش تحریم‌های آمریکا و غرب به همراه ورود شماری از مدیران جدید دارای دانش و تجربه اجرایی کم در بخش‌های مختلف اقتصادی، بانکی و صنعتی، به سمت نابسامانی بیشتر می‌رفت. در یکی از این گزارشها، به اظهارات سعید ابطی رئیس بانک ملی ایران در لندن اشاره شده که در دیدار روز هشتم ژانویه ۱۹۸۰/۱۸ دی ۱۳۵۸ خود با جان گراهام سفیر بریتانیا به بررسی برخی از مشکلات ارزی و اقتصادی ایران پرداخت.

ابطحی داماد محمد حسین خان قشقایی (یکی از چهار پسر اسماعیل خان صولت الدوله، ایلخان قشقایی) بود و در اصل به همراه همسر و مادر همسرش برای انجام امور مربوط به روادید خود به سفارت بریتانیا در تهران مراجعه کرده بود. به گفته ابطحی: «از نخستین روزهای پس از آغاز گروگان‌گیری و مسدود شدن دارایی‌های ایران در آمریکا، تقریباً هیچ بانک خارجی حاضر به پذیرش اعتبارنامه بانک‌های ایرانی نبود، مگر آن که دارای صد درصد پشتیبانی سپرده نقدی باشد.» ابطحی افزود: «کسانی که امروز می‌خواهند اقتصاد ایران را اداره کنند، کاملاً فاقد دانش و تجربه‌اند. [علی‌رضا] نوپوری مدیر کل بانک مرکزی و از یاران نزدیک بنی‌صدر بانکدار نیست و مشکلات را درک نمی‌کند. برای مثال تلاش برای حذف بهره بانکی اقدامی ناپخته بود ... بر عکس بهره با نرخ سوبسید دار برای همه، از جمله کسانی که وام مسکن گرفته بودند، حفظ شد. هفتاد درصد از این عده در تهران و شصت درصد از آنان ساکن شمال شهر بودند. این عده آخرین کسانی بودند که انقلاب می‌خواست به آنان سوبسید اختصاص دهد.» (۱)

توضیح ۱- گزارشگر وضعیت اقتصادی یک ایرانی بنام سعید ابطحی است. او در همان حال که علی‌رضا نوپوری را «بانکدار نیست» توصیف می‌کند، از یاد می‌برد که حسن نزه، وکیل دادگستری او، وزیر نفت کردند که کمتر اطلاعی از اقتصاد و صنعت نفت نداشت و از دید او، مورد ایراد نبوده است. اما امر بس مهمی را که نمی‌تواند ببیند این امر است که تجربه بانکداری وقتی نقش بانک در اقتصاد مصرف‌محور، سامان دادن به واردات و صدور سرمایه‌ها است، بکار اقتصاد تولید محور نمی‌آید. نوپوری تحصیلات لازم را داشت. همکاران رئیس‌جمهور، زیر نظر او، طرح جامعه انقلاب اقتصادی (از اقتصاد مصرف‌محور به اقتصاد تولید محور) را تهیه کرده بودند. وظیفه رئیس بانک مرکزی، از جمله اجرای سیاست پولی و اعتباری بود که نظام بانکی را به خدمت اقتصاد تولید محور در میآورد. در ضمن، بهنگام نصب او، بانکهای کشور، حتی بانک ملی، ورشکسته بودند. اسکناس برای آنکه به درخواست کنندگان داده شود، وجود نداشت. دارایی‌ها به پول نقد بدل می‌شدند و به ارز تبدیل و از کشور خارج می‌شدند. ایران حدود ۸ میلیارد دلار قرضه خارجی داشت و ارز اندکی بیش نداشت. تا زمان گروگانگیری، بلحاظ کاستن از بودجه و افزودن بر درآمد ارزی، کشور ۱۶ میلیارد دلار ارز داشت. در پی گروگانگیری، آمریکا ۱۳ میلیارد از این پولها را ضبط کرد. صد افسوس که حکومت موقت به هشدارهای مکرر بنی‌صدر ترتیب اثر نداد و درآمدهای ایران را همچنان به بانکهای آمریکا سپرد.

ضعف ذاتی رژیم؟

چون می‌باید بلادرنگ، نظام بانکی باز سازی می‌شد، در وزارت دارائی بنی‌صدر، گروه کار تشکیل شد و نظام بانکی را تجدید سازمان کرد. یک پیشنهاد این بود که به مردم اعلان شود بانکها ورشکسته اند و نظر دیگر این بود که به مردم هیچ گفته نشود. بنی‌صدر تصمیم گرفت: به مردم گفته شود وضعیت بانکی وضعیت ورشکستگی است اما به یمن تجدید سازمان و اعتماد مردم، نظام بانکی جدید دیگر نه در خدمت صادر کردن ثروت و وارد کردن کالا که در خدمت اقتصاد تولید محور، قرار می‌گیرد. تجدید سازمان بانکها و در خدمت اقتصاد تولید محور فرار دادن آنها، یکی از خدمات بنی‌صدر و همکاران او، از جمله فریدون صراف و علی رضا نوپوری بود.

اطلاعی که ابطحی به طرف انگلیسی، در باره نرخ بهره، داده است، نادرست است: در قلمرو تولید، نرخ بهره حذف شد و وام گیرندگان تنها هزینه‌های بانکی را می‌پرداختند. وام مسکن نیز چنین بود. وامهای گذشته کشاورزان بخشوده شدند. در عوض، از تاجرانی که برای وارد کردن و بازرگانی اعتبار می‌گشودند، بهره اخذ می‌شد.

*مشکل ارتباط مدیران با قدرتمندان جدید:

ابطحی با وجود انتقاد از نوپوری تأیید می‌کند که یکی از مشکلات مدیران در ایران عدم توانایی برقراری ارتباط با جماعت تازه به قدرت رسیده در ایران است. به گفته ابطحی، حسن نزه یکی از مدیرانی بود که قادر به برقراری این ارتباط بود، ولی او هم به همراه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای از صحنه خارج شد.

در یک گزارش دیگر از سفارت بریتانیا در تهران به تاریخ ۲۱ ژوئیه ۳۰/۱۹۸۰ تیر ۱۳۵۹، آمده است: نوپوری که از سوی مدیران متخصص مورد انتقاد قرار می‌گرفت، زیر ضربه روحانیان انقلابی نیز قرار دارد: «اخیراً نوپوری، به اتهام این که به‌اندازه کافی اسلامی و انقلابی نیست، مورد حمله جناح‌های مذهبی واقع شده و این کارزار علیه او ادامه دارد. برای نمونه، سید علی اصغر حجازی که از او به عنوان کارگزار دادستانی کل انقلاب یاد شده، اخیراً مأمور شده تا بررسی کند که وزارت خانه‌ها و سازمان‌های دولتی چقدر خود را با دستورالعمل‌های اخیر خمینی تطبیق داده و اسلامی شده‌اند. هیات بازرسی ادارات در تخلف از فرمان امام ... حجازی اخیراً و زمانی که می‌خواست به بانک مرکزی را بازرسی کند، یعنی جای را که به گفته او فرمان خمینی در آنجا تأثیری نداشته، با نوپوری درگیری و بگو مگو داشته است.» (۲)

توضیح ۲: چون چرخهای اقتصاد به حرکت درآمدند و بیکاری شروع به جذب شدن کرد، ایجاد نامنی روشی شد که ملاتاریا و واردکنندگان، بر ضد اقتصاد تولید محور، بکار گرفتند. رهبران حزب جمهوری اسلامی ایران، از طریق دادگاه انقلاب، نقش اول را در ایجاد نامنی برعهده گرفتند. حزب جمهوری اسلامی، از فروشندگان، باج می‌ستاند و این باج، یکی از عوامل گرانی بود. رئیس جمهوری، به بازار رفت و از فروشندگان پرسید: باوجود این که واسطه‌ها حذف شده اند و قیمتها دست کم نمی‌باید افزایش یابند، چرا شما گران می‌فروشید. آنها لیستی از کالاها را به او ارائه کردند که حزب جمهوری اسلامی، از فروش هر واحد آنها، درصد می‌گرفت.

خمینی خود نیز نمی‌خواست اقتصاد تولید محور قوام بگیرد. در دو نوبت، درون خویش را بیرون داد: اقتصاد مال خراست و بنی‌صدر می‌خواهد ایران را سوئیس و فرانسه کند و مردم برای اسلام انقلاب کرده اند. بدیهی است او از اقتصاد اطلاعی نداشت و فرزندش احمدی خمینی به محمد منتظری نوشته بود: پدر من گمان می‌کند در این عصر، اقتصاد را می‌توان با خیارها اداره کرد. با وجود این، می‌دانست که بازار را

باید داشته باشد و بازار از دید او، «وجوه شرعی» بده‌ها، یعنی وارد کنندگان بزرگ بودند. پس، فرمان او و «هیأت بازرسی» که ایجاد و مشغول کار شد، هدفی جز تشدید نامنی و جلوگیری از سرمایه‌گذاریها نداشت.

*وخامت وضعیت اقتصادی:

بر اساس یک گزارش توجیهی محرمانه بدون تاریخ وزارت خارجه بریتانیا، اقتصاد ایران به آهستگی به سمت بدتر شدن می‌رفت. نرخ تورم در ایران در آغاز آن سال دست کم ۲۵ درصد گزارش شده بود.

بودجه پیشنهادی برای سال ۱۹۸۰ بالغ بر ۳۶۸ میلیارد دلار بود که ۲۳ میلیارد دلار (بیش از ۶۲ درصد) از آن قرار بود از محل درآمدهای نفتی تأمین شود. بر اساس پیش‌بینی دولتی، درآمدهای کشور در همان سال ۳۱۵ میلیارد دلار بود. تخمین درآمد در بودجه ایران، بر مبنای تولید روزانه دو میلیون بشکه نفت خام تنظیم شده بود. این در حالی بود که در آن دوره، در خوش‌بینانه‌ترین شکل، صادرات نفت ایران یک و نیم میلیون بشکه در روز بود. (۳)

توضیح ۳- واپسین بودجه رژیم شاه، حدود ۴۵ میلیارد دلار بود. بودجه سال ۵۸ حدود ۳۳ میلیارد دلار و بودجه سال ۵۹ حدود ۳۵ میلیارد دلار بود. این ارقام هنوز گویائی ندارند مگرگاه نادانیم:

- بهای هر بشکه نفت از ۱۲.۷ دلار به ۳۴ دلار افزایش یافت و فروش نفت، از حدود ۵ میلیون بشکه در روز، تا ۱.۲ بشکه کاهش یافت. تازه در بازار آزاد، نفت بشکه ای ۴۴ دلار بفروش می‌رسید. کاهش صادرات نفت در سال ۵۹ و موافق سیاست اقتصادی به قصد تولید محور کردن اقتصاد بود.

- در بودجه‌های سالهای اول انقلاب، سهم بودجه عمرانی نسبت به بودجه جاری افزایش یافت. آخرین بودجه شاه ۴۲ میلیارد دلار بود. (۲۵ میلیارد بودجه جاری و ۱۷ میلیارد بودجه عمرانی) و بودجه ۵۸، ۲۸ میلیارد دلار بود (۲۳ میلیارد دلار جاری و ۵ میلیارد دلار عمرانی) بودجه سال ۵۹، ۳۳.۷۵ میلیارد دلار بود (۲۰ میلیارد دلار بودجه جاری و ۱۳.۷۵ میلیارد دلار عمرانی) بدین قرار، در آخرین بودجه رژیم شاه نیز، نسبت بودجه عمرانی به کل بودجه ۴۰ درصد بود. با این تفاوت که اولاً بخشی از هزینه‌های نظامی به حساب بودجه عمرانی گذاشته شده بود و ثانیاً انقلاب امکان نداد که آن بودجه اجرا شود و ثالثاً بخشی از آن از طریق اخذ وام از نظام بانکی داخلی و نیز نظام بانکی خارجی تأمین می‌شد. در عوض، بودجه عمرانی سال ۵۹ ۴۰ درصد کل بودجه بود. اما همه آن صرف سرمایه‌گذاری می‌شد و چون اولاً از حجم بودجه جاری، کمتر شده بود، و ثانیاً بودجه عمرانی صرف سرمایه‌گذاری می‌شد، هم سیاست تولید محور کردن اقتصاد جامه عمل می‌پوشید و هم اثر تورمی بودجه بسیار کم می‌شد. بودجه سال ۶۲ گزارشگر بازگشت به اقتصاد مصرف‌محور دوران شاه است: کل بودجه ۴۴.۲ میلیارد دلار است. بودجه جاری ۳۳ میلیارد و بودجه عمرانی ۱۰.۳ میلیارد دلار شده است. نسبت بودجه عمرانی به بودجه کل حدود ۲۴ درصد است. اما در این سال ایران در جنگ است. جنگ می‌باید در خرداد ۶۰ پایان می‌یافت. ملاتاریا، به رهبری خمینی و دستگیری دو دسته‌ای که اینک اصول گرا و اصلاح طلب خوانده می‌شوند، کودتا کرد. در جنگ، اولاً ویرانی بسیار بیشتر از سازندگی شد (خسارت ۸ سال جنگ را ۱۰۰۰ میلیارد دلار برآورد کردند غیر قربانی شدن یک نسل که قابل محاسبه نیست) و بودجه عمرانی نیز صرف جنگ می‌شد. در نتیجه، فرصتهای رانت خواری به ارقام نجومی، برهم افزوده می‌شدند. مافیها زاده این دوران هستند.

- واردات، هم بخاطر قطع خرید های نظامی و همه بلحاظ تغییر ساخت واردات بسود

کالاهای سرمایه‌ای، در مقایسه با سال ۵۷، ۴۰ درصد کاهش یافتند.

- سهم اعتبارات سرمایه‌گذاری به کل اعتبارات، در سالهای ۵۸ و ۵۹، افزایش یافتند. از سال ۶۰، بحد، سهم اعتبارات تولیدی کاهش یافت. این تغییر بسود اعتبارات بازرگانی و تغییر ساخت بودجه و افزایش نفی که صادر می‌شد و تغییر ساخت واردات بسود کالاهای مصرفی و واسطه، گویای تغییر محور از تولید به مصرف و سازگار شدن اقتصاد با استبداد ملاتاریا و منافع قشر رانت خوار بود.

- تولید سرانه ناخالص داخلی سرانه، بلحاظ کاهش صدور نفت - با وجود نزدیک به سه برابر شدن بهای آن - کاهش یافت: از ۹۱.۳۲ در سال ۵۸ و ۹۷۶ دلار در سال ۵۹ و ۱۰۰ (= ۸۲.۲۵ در سال ۵۸ و ۶۷.۵۳ در سال ۵۹ کاهش یافت. در عوض، امر گویای تغییر جهت اقتصاد ایران از مصرف محور به تولید محور، این که تولید سرانه ذخیره شده، در سه سال اول انقلاب، افزایش یافت: ۵۹۳ دلار در سال ۵۸ و ۹۷۶ دلار در سال ۵۹ و ۹۴۹ دلار در سال ۶۰. از سال ۶۱ کاهش تولید سرانه ذخیره شده کاهش می‌پذیرد.
- اقتصاد تولید محور نیازمند عادلانه کردن توزیع درآمد و ایجاد امکان کار برای همگان است. تدابیر در این دو قلمرو، نتیجه خود را در سال ۱۳۵۹ ببار آوردند: در شهرها و روستاها، متوسط درآمد خانوارها از متوسط هزینه آنها بیشتر شد. بنابر نموداری که مرکز آمار ایران انتشار داده است، در سال ۵۹ درآمد متوسط خانوارها از هزینه آنها بیشتر شده و از سال ۶۰، نسبت هزینه به درآمد وارونه می‌شود. در سال ۶۲، در مناطق شهری، نسبت درآمد به هزینه ۱۰۰ به ۱۵۵ می‌شود و در مناطق روستائی کسر درآمد بیشتر است: ۱۰۰ به حدود ۱۸۰. از این زمان است که مهاجرت از روستاها به شهرها افزایش می‌یابد و روستاها متروکه می‌شوند.

از سوی دیگر، میزان مالیات دریافتی ایران در این بودجه هشت و نیم میلیارد دلار در سال پیش‌بینی شده بود که دولت برای اجرای آن می‌بایست دست کم دو برابر سال قبل مالیات بگیرد که این آرزوی بود که تحقق آن بسیار دشوار می‌نمود.

در یک گزارش دیپلماتیک دیگر اعلام شده بود که حجم اصلی درآمدهای ایران (۹۰ درصد) صرف پرداخت حقوق کارمندان مؤسسات دولتی می‌شد و «این سیاست می‌توانست به سرعت موجب بروز گستره فاضلی عمومی شود.» (۴)

توضیح ۴- آمارهای رسمی حاکی از نیروی آماده به کار تقریباً یازده میلیونی کشور، دو و نیم میلیون نفر (بیش از ۲۲ درصد) بیکار بوده‌اند. با این حال آمارهای مستقل میزان بیکاری را بین ۲۰ تا ۴۰ درصد گزارش کرده بودند. دلایل مختلفی از قبیل نبود مواد اولیه و قطعات یدکی برای صنایع، اعتصابات کارگری و صنفی دخالت در مدیریت‌های اقتصادی دلایل اصلی مشکلات صنایع ایران بودند. در آستانه جنگ، صنایع و کارخانه‌های ایران تنها با سی تا چهل درصد از ظرفیت خود کار می‌کردند.

گزارش‌های مختلف نشانگر آن بود که میزان بیکاری در درجه نخست در شهرهای اهواز، رشت و تبریز و سپس در شیراز و زاهدان بیشتر از دیگر شهرهای ایران بود. (۵)

توضیح ۵- در سال ۵۸، در تهران و دیگر شهرهای ایران، از جمله راه پیمائی‌ها، راه پیمائی‌های بیکاران بود. تجدید سازمان بانکی و تغییر ساخت بودجه و ساخت اعتبارات بانکی و ساخت واردات و چپتی یابی سیاستهای مالی و پولی بسمت اقتصاد تولید محور، سبب جذب بیکاری شد. راه پیمائی‌های بیکاران پایان پذیرفت. صد افسوس که اصرار ملاتاریا به بازسازی اقتصاد دوران شاه، یعنی اقتصاد مصرف محور سازگار با استبداد و رانت خواری، سمت یابی اقتصاد کشور را تغییر داد. بیکاران سرپا‌زانی شدند که در جنگ ۸ ساله قربانی گشتند.



*** خودروسازی:**

صنایع خودروسازی ایران نیز تحت تاثیر تحولات انقلاب، گروگان گیری تحریم‌های بین‌المللی و سپس جنگ قرار گرفته بود.

گزارش ۵ مارس ۱۹۸۰/۱۴ اسفند ۱۳۵۹ وایات، دبیر اول سفارت بریتانیا در تهران، به بررسی وضع صنایع مختلف خودرو سازی در ایران اختصاص دارد. بر اساس این گزارش، آینده تولید پیکان در مذاکرات اخیر بین مسئولان ایران ناسیونال با مسئولان کمپانی تالوت برای ادامه ساخت صرفا یک مدل (پیکان دولوکس) و ۳۰۰ دستگاه خودرو در روز تضمین شده بود. پیکان برای بریتانیا پروژه‌های حیاتی بود و از دست دادن آن خسارت مهمی به تجارت آن کشور، به خصوص صنایع در حال افول خودرو سازی آن می‌زد. بر همین اساس، از ابتدای وضع تحریم‌های رسمی و داوطلبانه بریتانیا علیه ایران، پیکان به دلیل آن که جزو قراردادهای قبلی و جاری بود، از این موضوع استثنا شد.

شرکت مرسدس نیز کار خود در تبریز را برای ساخت کامیون، اتوبوس و موتور خودروهای سنگین بنز، آلمانی که ادامه می‌داد.

شرکت آمریکایی جنرال موتورز با وجود باقی ماندن مقداری از مواد اولیه به طور کامل به فعالیت خود در ایران خاتمه داده بود.

ادامه فعالیت شرکت سایا که سازنده خودروهای ژبان سیترون و رنو مهم بود. تولید ژبان قطعا به پایان می‌رسید و ادامه تولید رنو نیز همچنان مورد بحث قرار داشت. ادامه فعالیت شرکت‌های مزدا و نیسان در ایران نیز همچنان تحت بررسی بود.

ادامه کار کمپانی‌های ویلیس جیب و لندور نیز همچنان تحت بررسی قرار داشت. با این همه به طور اصولی مشخص شده بود که ادامه حضور این دو شرکت آمریکایی و بریتانیایی محدود به تولید خودرو خواهد شد.

البته به دلایل سیاسی، بخت ادامه فعالیت در ایران برای لندور بیشتر از جیب بود. کمپانی بریتانیایی لیلاند سازنده اتوبوس و کامیون و ولوو سوئدی و ماک آمریکایی سازنده کامیونهای سنگین به کار خود در ایران خاتمه داده بودند.

● نمونه استثنایی شرکت مولم:

علاوه بر بخش خودروسازی، پرونده‌های زیادی از مشکلات بازرگانان و صاحبان صنایع بریتانیا در ادامه همکاری با ایران وجود داشت. در برخی موارد ایرانی‌ها خواستار قطع همکاری بودند و در مواردی دیگر، شرکت‌های بریتانیایی، عمدتا به دلیل فشارهای بانک‌ها و دولت بریتانیا و اعمال تحریم مجبور به قطع همکاری با ایران شدند. با این همه، در این مورد هم استثناهایی هم وجود داشت.

نمونه این موارد استثنا، شرکت معروف راه سازی و ساختمانی مولم بود که سالها در پروژه‌های مختلفی در ایران فعال بود. مشکلات ناشی از انقلاب و تحریم‌ها در دوره پس از انقلاب منجر به اتمام لغو و عدم تمدید قراردادهای مولم در ایران شد. در زمان انقلاب، ایران بزرگترین مشتری مولم در جهان بود. گستره حضور اقتصادی مولم در ایران تا حدی بود که این ضربات پیاپی منجر شد تا شرکت مولم، که در سال ۱۸۲۲ تاسیس شده بود، در آستانه تعطیلی و ورشکستگی قرار گیرد. با این همه یک حادثه ناگهانی وضع را تغییر داد.

بر اساس یک گزارش به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۸۰/۲۲ اسفند، چارلز بک، مدیر عامل مولم به یکی از مقامات وزارت خارجه کشورش گفت که نماینده ایرانی

آن‌ها، در کمال تعجب از طریق یک بازاری طرفدار انقلاب موفق به قطعی کردن یک قرارداد بسیار بزرگ فروش تجهیزات متنه‌های حفز چاه آب ساخت شرکت مولم شده بود. این قرارداد موجب جلوگیری از تعطیل شدن کارخانه مولم در منطقه کورنوال شده بود. گفتنی است که مولم پس از این قرارداد با ایران مجددا و به تدریج احیا و بار دیگر به یکی از غولهای راه سازی جهان تبدیل شد. این شرکت نهایتا در سال ۲۰۰۶ توسط کمپانی رقیب کارلیون خریداری و در آن ادغام شد. (۶):

توضیح ۶- این گزارش بس گویایی دارد بر سمت یابی اقتصاد مصرف محور زیر سلطه: شرکت ورشکسته‌ای، با پادرمیانی یک «بازاری»، به ایران کالا می‌فروشد و خریدهای ایران موجب نجاتش از ورشستگی می‌گردد. نه تنها شرکت انگلیسی از ورشکستگی نجات می‌یابد، بلکه به غول راه سازی، در سطح جهان، بدل می‌شود!

تاریخی که خرید ایران شرکت مولم را از ورشکستگی نجات می‌دهد، زمان نخست وزیری رجائی است. این حکومت، طرح رضا صدر، وزیر بازرگانی پیشین را - حذف واسطه‌ها و انجام واردات توسط کمیته‌ای از واپسین فروشندگان و مصرف‌کننده و نماینده حکومت - بلاجرا می‌کند و بازرگانی خارجی را به دست واردکنندگان رانت خوار می‌سپرد. از لحاظ وابستگی به قدرت‌های خارجی، دست اندر کاری کسانی چون عسگر اولادی، در اقتصاد مصرف محور وابسته به اقتصاد مسلط، نقش پیدا می‌کنند و کارشان بردن سودهای کلان و البته نجات شرکت‌های انگلیسی و غیر انگلیسی از ورشکستگی می‌شود.

*** تولید نفت:**

در گزارشی دیگر درباره تاثیرگذاری بلوکه شدن دارایی‌های ایران در آمریکا بر اقتصاد ایران ذکر شده: «برخلاف مسدود شدن دارایی‌ها، ذخیره‌های ارزی، آن قدر در وضع سالمی باقی مانده تا برای چند ماه واردات ایران را پوشش خواهد دهد.» (۷)

توضیح ۷- با مسدود شدن حسابهای ایران و توقیف سپرده‌ها، ایران حدود ۳ میلیارد دلار برای واردات پول داشت. چون با رسیدن بنی صدر به وزارت دارائی، درآمدی نفتی ایران به بانک‌های سپرده می‌شد که از خطر توقیف در امان باشند، ایران با مشکل جدی روبرو نشد. با وجود این، تحریم‌ها سبب شدند که واردات حدود ۲۰ و در مواردی ۲۵ درصد گرانتر وارد کشور شود. این زیان نیز، فرآورده گروگانگیری بود.

در شکستن حلقه محاصره، دکتر رضا صدر و همکاران او، شایستگی سخت قابل تحسینی از خود نشان دادند. آنها بودند که با همکاری نظام بانکی جدید توانستند مانع از متوقف شدن چرخ و دنده های اقتصاد کشور بگردند. پاداشی که او و همکارانش گرفتند، معاف شدن از خدمت بود. چون رئیس جمهوری علت معاف کردن دکتر رضا صدر را از رجائی پرسید: او جواب داد علت اینست که امام فرموده اند مردم باید ریاضت بکشند و او حلقه محاصره اقتصادی را شکسته است تا که مردم ریاضت نکشند! چون او این سخن را در حضور موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی و مهدوی کینی گفت، مهدوی کینی به او اعتراض کرد: آقا مگر شما را نخست وزیر کرده اند مردم را ریاضت بدهی؟! البته او بهانه جوئی می‌کرد. چرا که پس از معاف کردن رضا صدر، میزان واردات کشور افزایش یافت. شاخص واردات از ۱۰۰ در سال ۵۹ به ۱۱۰ در سال ۶۰ و ۱۳۰ در سال ۶۱ افزایش یافت.

در ابتدای سال ۱۹۸۰، فروش و صادرات نفت و گاز ۳۶ درصد از تولید ناخالص ملی ایران را تشکیل می‌داد. پس از آن، صنایع و معادن ۱۹ درصد و کشاورزی ۹ درصد این در حالی بود که در آن زمان

ضعف ذاتی رژیم؟

پیش از یک سوم (۳۴ درصد) از نیروی کار ایران در بخش کشاورزی مشغول بودند.

در آغاز سال ۱۹۸۰، ایران با تولید ۱۴ درصد از نفت قابل عرضه در بازارهای بین‌المللی، پس از عربستان دومین تولید کننده نفت در جهان بود. در این دوره، تولید روزانه نفت خام ایران تقریبا بین سه تا سه و نیم میلیون بشکه بود. در حالی که قبل از اوج گیری انقلاب و در پایان سال ۱۹۷۷ ایران روزانه تا حدود ۶ میلیون بشکه بود. (۸)

توضیح ۸- این امر که از تولید نفت کاسته شد، حقیقت دارد. اما نصف حقیقت است. نصف دیگر حقیقت اینست که سیاست دولت انقلابی کاستن از میزان عرضه نفت و افزودن بر بهای آن بود. ضربه نفتی که سبب شد اوپک بهای نفت را بشکه ای ۳۴ دلار تعیین کند، (نزدیک به ۳ برابر قیمت در سال ۵۷)، حاصل این سیاست بود. اعضای اوپک در خود یاری نه گفتن به انقلاب ایران را نداشتند. عربستان، تنها پس از حمله عراق به ایران بود که به خود جرات بالا بردن میزان تولید را داد. سعودیها جنگ نفت را بر جنگ ایران و عراق افزودند. رژیم کودتا نیز ناگزیر شد نفت پیش فروش کند. این بار نوبت به ضد ضربه نفتی رسید و بهای نفت تا بشکه ای زیر ۱۰ دلار سقوط کرد. بدین سان، بهار انقلاب، دوره کوتاه سیاست کاهش از عرضه نفت خام و افزایش قیمت بود. این سیاست دنبال نشد و اینست وضعیت ایران و کشورهای نفت خیز.

در آن زمان، ایران با وجود افت شدید تولید نفت خام، از نظر ذخایر شناخته شده نفت و گاز بسیار قوی بود. از نظر ذخایر نفتی ایران پس از سعودی، شوروی و کویت در رده چهارم و از نظر ذخایر گاز پس از شوروی در رده دوم جهان بودند.

*** التهاب در بازار ارز:**

در ماه مه ۱۹۸۰، وضع اقتصاد داخلی ایران بر اثر سوء مدیریت و تاثیرات تحریم‌های جهانی به حدی نامساعد بود که دولت مجبور به کاهش پنجاه درصدی بودجه آن ماه و جای‌گزینی بودجه معمول با یک بودجه اضطراری شد.

در این بحبوحه، بازار ارز نیز در التهاب بود. نرخ برابری ارزهای مختلف در برابر ریال ایران در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۸۰/۵ خرداد ۱۳۵۹ از این قرار بود: دلار آمریکا به ریال: ۷۰۴۵ دوتی، ۳۰۰۰ ریال آزاد. پووند بریتانیا به ریال: ۱۶۵۷۵ دوتی، ۲۷۷ ریال آزاد. ریال، مارک آلمان به ریال: ۲۹۸۵ دوتی، ۷۱ ریال آزاد. فرانک فرانسه به ریال: ۱۷۰۱۰ دوتی، ۳۰ ریال آزاد.

آمارهای اقتصادی ایران در ابتدای سال ۱۹۸۰ اگر چه نگران کننده بود، ولی چندان خطرناک به نظر نمی‌رسید. با این همه از ابتدای جنگ با عراق و انهدام صنایع نفتی ایران تک محصولی، ماجرا به کلی شکل دیگری به خود گرفت. (۹)

توضیح ۹- با شروع بکار مجلس و تصدی نخست وزیری از سوی رجائی و افتادن اقتصاد به دست «بازاریهای» رانت خوار، سیاست اقتصادی بازگشت به اقتصاد مصرف محور و استفاده از موقعیت برای به حداکثر رساندن رانت شد. اینان با سماجت شگفتی خواستار تصرف بانک مرکزی و نظام بانکی و وزارت بازرگانی بودند. ایران هم در محاصره اقتصادی بود و هم در جنگ. بنای بودجه سال ۶۰ که این حکومت تهیه کرده بود، بر افزودن میزان عرضه نفت بود. بحث آزادی در باره این بودجه، با شرکت رئیس جمهوری، در تلویزیون، انجام گرفت. رئیس جمهوری بودجه را باج دادن به غرب توصیف کرد و هشدار داد که این بودجه نیاز به افزایش فروش نفت دارد و افزایش فروش نفت یعنی بازگشت به دوران شاه و برانگیختن کشورهای نفت خیز به افزودن بر

تولید خود. و اینهمه، یعنی فرصت وارد کردن ضد ضربه نفتی به غرب دادن. البته این بحث آزاد هرگز پخش نشد. کودتا در خرداد ۶۰ سبب شد که اقتصاد مصرف محور بگردد و دنیا به کام استبدادبان و رانت خواران بگردد. مافیاهای رهگذر این اقتصاد و البته قاچاق و کاهش ارزش ریال و افزایش قیمت ارز و چند قیمت پیدا کردن ارز و... پدید آمدند.

*** گزارش سوئدی‌ها:**

سفارت سوئد که از نیمه سال ۱۹۸۰ و به دنبال تعطیلی سفارت بریتانیا در تهران، حفاظت منافع آن کشور را برعهده گرفته بود، در یک گزارش محرمانه اقتصادی، در ۱۹ اکتبر ۲۷ مهر، که نسخه‌ای از آن به سفارت بریتانیا در استکهلم ارسال شد، به بررسی تحولات اقتصادی ایران، در فاصله چهار هفته پس از آغاز جنگ پرداخت.

در این گزارش که به امضای یوران باندی سفیر سوئد در تهران است، وضعیت روزانه تصفیه ۱/۱ میلیون بشکه نفت در پالایشگاه‌های ایران در آستانه جنگ به این شرح بود: آبادان ۵۵۰ هزار، تهران ۱۷۵ هزار، اصفهان ۱۷۵ هزار، تبریز ۸۰ هزار، شیراز ۸۰ هزار و کرمانشاه ۴۰ هزار بشکه.

در این گزارش تاکید شده بود که پالایشگاه‌های آبادان، کرمانشاه و تبریز در همان روزهای نخست جنگ، بر اثر بمباران‌های شدید جنگنده‌های عراقی به شدت آسیب دیده‌اند. پالایشگاه آبادان در زمان تاسیس و تا مدت‌ها پس از آن بزرگترین پالایشگاه جهان بود و در آغاز جنگ نیز همچنان یکی از بزرگترین پالایشگاه‌های جهان باقی مانده بود.

علاوه بر این سه پالایشگاه، پایانه صادرات نفت در دزفول واقع در شمال استان خوزستان نیز بر اثر حملات نیروی هوایی عراق به شدت آسیب دیده بود. در ادامه این گزارش تاکید شده که با وجود مشکلات و خرابی‌های جدی صنایع ایران قبل از شروع جنگ، در ماه نخست جنگ، به جز صنایع نفت، دیگر مراکز صنعتی ایران چندان آسیبی ندیده و همچنان به فعالیت عادی خود ادامه می‌دادند.

*** گرانی:**

بر اساس گزارشهای مستقل بین‌المللی در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۱، تهران نیازمند ۲.۸ تن گندم بود که ۱.۲ تن از آن (۴۳ درصد) باید از طریق واردات تأمین می‌شد. در همین دوره، ایران در موارد گوشت، جو، شکر و خوراک دام نیازمند واردات بود. پیش بینی می‌شد که با توجه به شرایط انقلاب، تحریم‌ها و آغاز جنگ، واردات این نوع اقلام به مرور دچار مشکل شود.

در یک گزارش مشابه از مناطق عمده شهری ایران با اشاره به تخمین رشد سالانه پنجاه درصدی نرخ تورم، از کمبود روغن خوراکی خبر داده شده، ولی گفته شده گوشت و لبنیات همچنان بدون محدودیت در دسترس عموم هستند. دولت موفق شده بود تا با افزایش واردات و ارایه یارانه مواد غذایی دست کم به بخشی از جامعه، کنترل بازار غذایی را تا مدتی در دست بگیرد. بر اساس آمارهای مستقل، در پنج ماه نخست سال ۱۳۵۹ (۲۱ مارس تا ۲۲ آگوست ۱۹۸۰)، حجم واردات انواع کالا توسط ایران از خارج پنج میلیون و ۱۲۹ هزار تن بود که برخلاف پیش‌بینی‌های غرب، یک میلیون و ۸۰۷ تن بیشتر از مدت مشابه سال قبل بود. (۱۰):

توضیح ۱۰- در سال ۵۹، نرخ تورم کالاها و خدمات مصرفی ۲۳.۵ و نرخ تورم عمده فروشی کالاها، ۳۰.۵ در صد بوده است. بودجه تورم زا نبود در عوض ۵ عامل وجود داشتند: ۱- محاصره اقتصادی فرآورده

گروگانگیری که سبب می‌شد واردات ۲۰ تا ۲۵ درصد گرانتر وارد کشور شوند. ۲- نامنی در شهرها که عامل آن «تهادهای انقلاب» و نیز گروههای مسلح بودند و ۳- تجاوز عراق به ایران. گرچه تجاوز در اول نیمه دوم سال ۵۹ انجام گرفت، اما حالت جنگی وجود داشت: در خوزستان و استانهای کردستان و کرمان شاه و لرستان، برخوردهای مسلحانه مرزی وجود داشتند. بر خوردهای مرزی نخست وزیر نشده بود. حکومت توانست محاصره اقتصادی را خنثی کند. پس از معامله بر سر گروگانهای با گروه ریگان - بوش (اکتبر سورپرایز) و امضای قرارداد الجزایر، محاصره اقتصادی از میان رفت اما جنگ و تدارک کودتا و نهادن اقتصاد در اختیار رانت خواران برجا ماندند و ۴- باج ستانی حزب جمهوری اسلامی از فروشندگان و ۵- اثر روانی اینهمه که نگرانی از قحطی را بر نگرانی از جنگ و ناامنی می‌افزود.

در سال ۱۳۵۸، بهای اقلام مصرفی در ایران به شدت در حال افزایش بود. جدول نرخ بهای عمده کالاهای اساسی در ماه آذر (نوامبر دسامبر) نشانگر افزایش ۴.۳ درصد رشد قیمت‌ها نسبت به ماه گذشته و ۲۲.۵ درصد نسبت به مدت گذشته سال قبل بود. در ۹ ماه نخست سال ۱۳۵۸ نیز متوسط بهای کالاهای مختلف در مقایسه با مدت مشابه سال ۱۳۵۷ حدود ۱۵.۹ درصد افزایش نشان می‌داد.

یک گزارش محرمانه بدون تاریخ حاکی از آن است که بخش کشاورزی، در مقایسه با صنایع جدید، کمترین لطمه را از حوادث انقلاب و پس از آن خورده بود. هوای مناسب موجب شده بود که محصول خوبی در سال ۱۹۷۹ به بار آید و میزان گندم درو شده بالاتر از متوسط سالانه ایران شود. دورنمای تولید گندم در سال ۱۹۸۰ نیز خوب گزارش شده بود. (۱۱)

توضیح ۱۱- بالا رفتن تولید کشاورزی تنها نتیجه هوای مناسب و بارانهای بموقع نبود. حاصل اجرای تدابیر اقتصادی بقصد تولید محور کردن اقتصاد بود. بخشودن وامهای دوران شاه و صفر کردن بهره بانکی برای بخش تولید و دو برابر کردن قیمت گندم و تأمین نیاز بخش کشاورزی به کودها و ماشین آلات و خرید محصول از کشاورزان و تقدم دادن به نیازهای بازار داخلی به تولید داخلی، سبب افزایش تولید بخش کشاورزی شد. بنابر آمار بازرگانی خارجی، دو سال اول انقلاب، کمترین میزان گندم وارد کشور شده است (۹۵۸ هزار تن). در سال ۶۰، میزان واردات ۲ و در سال ۶۲، ۲.۵ میلیون تن می‌شود.

در بخش صنعت نیز، بنابر نموداری که در ۴ اسفند ۱۳۶۴ (ضمیمه اقتصادی اطلاعات این تاریخ) انتشار یافته است، تولید صنعتی، از سال ۱۳۵۸ رو به افزایش می‌نهد. از سال ۶۰ به سال ۶۱، رشد تولید نزولی می‌شود. هدف جاننشین کردن مونتاژ با چرخه تولید از آغاز تا پایان بود. برنامه ای برای این که ظرف ۴ سال ایران خود رو تولید کند و برنامه ای ۱۵ ساله برای تولید هواپیما و... تهیه شدند. اما چون کار بدست رانت خواران افتاد، اجرای طرحها متوقف شد. آن زمان، کیسینجر گفته بود آمریکا تحمل دو ژاپن را در آسیا نمی‌آورد. امروز، چین و هند و کره و تایوان و مالزی و... سربرآورده اند. ایران از ترکیه نیز عقب افتاده است. با وجود این، اقتصاد کشور همچنان در دست مافیاهای است و آنها کمترین توجهی به سرنوشت ایران ندارند.

با این همه با توجه به آغاز جنگ، مهاجرت عمومی به شهرهای بزرگ و پایین آمدن میزان رشد در اقتصاد کشاورزی ایران، پیش بینی این گزارش مبنی بر کاهش بیشتر نرخ رشد بخش کشاورزی و رسیدن آن به سطح اندکی بیش از پنج درصد، طی سالهای بعدی بود.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

در دوره ما بین ویرانگری های جنگ جهانی اول تا کودتای ۱۲۹۹ کشمکش فزاینده ای میان دولت مرکزی و جنبش های داخلی و قدرت های بیگانه به وجود آمد. هیچ یک از این قدرت ها نمی توانستند در ایران تقوی کامل پیدا کنند اما هر یک می توانستند دیگری را از مقاصد خود باز دارد. در این وضعیت گویی همه طرف های کشمکش در صحنه شطرنج قدرت، ایران و ملت ایران را مات کرده بودند. روسیه تزاری و دولت انگلستان در مسابقه استعماری و تجاوز به حقوق مردم ایران به همکاری و همزیستی مسالمت آمیزی دست یافته بودند، ولی این همکاری در اواخر جنگ جهانی اول خاتمه یافت. در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) انقلاب بلشویکی روسیه رخ داد و آن کشور را با مشکلات داخلی فراوانی مواجه کرد. به همین دلیل روسیه با کناره گیری از جنگ، نیروهای خود را از ایران فراخواند. انگلستان که دیگر رقیبی در صحنه سیاسی ایران برای خود نمی دید فرصت را غنیمت شمرد و یک تاز میدان شد. بدین منظور قرارداد ۱۹۱۹ را تنظیم کرد. در این قرارداد کلیه امور نظامی، اقتصادی، اداری و طرق حمل و نقل ایران در اختیار متخصصان انگلیسی قرار می گرفت. موارد مندرج در این قرارداد به نوعی ایران را تحت الحمايه انگلیس می کرد و در صدد بود سرنوشت مردم ایران را یک سره به دست انگلیس بسپارد. (۱)

«ولی این قرارداد ننگین به دنبال اعتراضات و نفوذ ملت ایران عملی نشد و سیاست انگلیس با ناگامی مواجه شد. انگلیسی ها دیدند قراردادی که با و توفیق الدوله بسته اند به آن صورت اجرا شدنی نیست. لذا نقشه دیگری را طرح کردند، زیرا ایران اهمیت سوق الجیشی برای انگلیس داشت. بر این اساس آن دولت به اجرای سیاست نوینی همت گماشت که برخلاف روش مالوف آن دولت، دایره تصویب حکومت مرکزی در ایران نبود. این سیاست به استقرار حکومت مرکزی مقتدری که در عین حال خدمتگزار انگلستان باشد، مینتی بود. لذا امپراتوری بریتانیای کبیر در صدد انجام کودتا و تغییر سلطنت برآمد.»

جان فوران ادامه می دهد: از طرف دیگر، جنبشها و شورشها در چند منطقه و بخش دیگر کشور نیز دولت مرکزی را معترض تهدید بود. جنبشهای خود مختاری در آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، در خراسان به رهبری کلنل محمد تقی خان بسپان و دمکراتهای محلی، در کرمانشاه به رهبری امیر افشار دموکرات که با زمینداران محلی متحد شده بود و نیز در چند ایالت جنوبی خاصه در خوزستان به رهبری شیخ خزعل، شیخ محمدرضا آغاز شد. شورشهای شهری و با ایلی در کردستان دهه ۱۲۹۰/۱۳۰۰ نیز فعال بود و تقریباً می توان گفت خود مختاری قبیله ای در همه جای ایران رواج داشت. در مناطق شهری، جنبش اتحادیه های کارگری در ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ / ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ از سر گرفته شد و اعتصابات و تظاهراتی از سوی نانوایان و کارگران چاپخانه برگزار گردید. یک شورای متحد مرکزی با پیوندهای غیر رسمی که با حزب کمونیست ایران و اتحاد شوروی داشت در ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱ تشکیل شد. این شورا ۱۶ اتحادیه را در بر می گرفت و روزنامه حقیقت ارگان آن حساب می شد. در مجموع در سال ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱ همه این جنبشها - جنگلی، آذربایجان، خراسان، مناطق عشایری و اتحادیه ها - تا حد زیادی

موجودیت دولت را تهدید می کردند. عامل خنثی کننده این جنبشهای اجتماعی - بیش از آن که دولت ایران باشد - حکومت بریتانیا بود که به منظور حفظ موقعیت برتر نسبت به اتحاد شوروی و تغییر حکومت در ایران، تلاش گسترده ای را آغاز کرد. سیاست بریتانیا در ایران بعد از سال ۱۹۱۸ / ۱۲۹۷ دوهدف را دنبال می کرد. بریتانیا می خواست از میزان تعهدات نظامی در خارومیانه بکاهد اما لرد کرزن معاون وزارت امور خارجه کشور که اطلاعات زیادی در مورد ایران داشت و به قول نیکلسون «در رویای ایجاد یک رشته دولت های دست نشانده از کناره های دریای مدیترانه تا فلات پامیر بود، تا بدین وسیله نه تنها مرزهای هندوستان را مورد محافظت قرار دهد بلکه ارتباطات ما با امپراطوری گسترده عثمان را برقرار سازد و توسعه دهد... (بر آن بود که بود) در این زنجیره دولت های حایل» ایران ضمن آنکه ضعیفترین حلقه محسوب می شد حیاتی ترین حلقه نیز بود، ابزار ادغام ایران در این زنجیره، قرار داد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ بود که بموجب آن بریتانیا به هزینه دولت ایران - مشاوران متخصص... برای چند بخش از دستگاه «اداری ایران» و خاصه افسر مهمات برای ارتش کشور فراهم می نمود. در قرار داد، اعطای وامی به مبلغ دو میلیون پوند استرلینگ به دولت پیش بینی شده بود و مقرر بود گمرک جنوب و در صورت لزوم تمامی گمرکات کشور به عنوان تضمین وام به دولت بریتانیا واگذار شود. مفاد قرار داد بطور مجرمانه با وزیران کابینه مورد بحث قرار گرفت و بخشی از وام به عنوان «پیش پرداخت»

(یعنی رشوه) به آنان داده شد اما به محض افشای مفاد آن در ایران با مخالفت گسترده مردمی روبرو گردید. به رغم اعتراضات مطبوعات ایران و تظاهرات عمومی علیه آن و به رغم اعتراضات دولتهای فرانسه، ایالات متحده آمریکا و شوروی، دولت بریتانیا منتظر تصویب آن از سوی مجلس شورای ملی (مجلس چهارم که هنوز انتخابات آن برگزار نشده بود) نشد و هیتی را برای تحویل گرفتن مسئولیتهای اداری، مالی و نظامی به ایران گسیل داشت. دولت بریتانیا در ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ یک پیمان تعرفه ای جدید را به ایران تحمیل کرد که به موجب آن کالا های انگلیسی ارزاتر وارد کشور شوند، درآمدهای وارداتی ایران بدین ترتیب کاهش می یافت و در عوض کالاهای روسی با توجه به تعرفه های سنگین تر در بازار ایران گرانتر عرضه می گردید. و توفیق الدوله نخست وزیر و عاقد قرار داد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ در ژوئن ۱۹۲۰ (خرداد - تیر ۱۲۹۹) ناچار به کناره گیری شد. جانشین او شیخ الدوله اعلام کرد تا زمانی که قوای روسیه و بریتانیا از کشور خارج نشوند قرار داد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ به حالت تعلیق در می آید اما او نیز در پائیز ۱۲۹۹ / ۱۹۲۰ از تختس وزیر کناره گذاری شد و سپهدار که گرایشهای انگلیسی بیشتری داشت جای وی را گرفت. سپهدار، افسران انگلیسی را به فرماندهی فوج قزاق منصوب کرد اما او هم به رغم میلش نتوانست قرار داد را به تصویب مجلس برساند. دولت بریتانیا با ۲۲۵۰۰۰ پوند استرلینگ به باری دولت ایران شتافت در حالی که امید به تصویب قرار داد را از دست داده بود و در صدد تخلیه ایران از قوای نظامی خویش برآمد هر چند نگران بود که میدانهای نفتی جنوب ایران بود که با چه تهدیدی از خطر شوروی حفظ کند و چگونه راه نفوذ شوروی به خارج را ببندد. در اواخر سال ۱۲۹۹ / ۱۹۲۰ و اوایل سال ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱ وضعیتی بحرانی و رکود سیاسی بر تهران حکمفرما بود. جنبش گیلان به صورت یک تهدید

نظامی احتمالی علیه تهران ادامه داشت. شاه قادر به تشکیل کابینه نبود، انگلستان نتوانست قرار داد خود را به تصویب مجلس شورای ملی برساند، هنوز مجلس جدید تشکیل نشده بود، ایالات و عشایر در همه جا خود مختار بودند و فوج قزاق در حال عقب نشینی از سواحل دریای ایران بود. اقتصاد از قرضه خارجی، کسری تراز بازرگانی و سایر بیماریها و نا بسامانها رنج می برد. حالت مات بر عرصه شطرنج میان بریتانیا، دولت ایران، (تا حد کمتری آمریکا و شوروی) و چند جنبش مخالف داخلی حکمفرما بود که وضعیت بسیار بی ثباتی را پدید می آورد. در یک چنان اوضاع دشواری یک افسر نظامی که تنها آن زمان نسبتا گمنام مانده بود به نام رضا خان در فوریه ۱۹۲۱ (بهمن - اسفند ۱۲۹۹) فوج قزاق را از قزوین به تهران آورد و قدرت را به دست گرفت. جالبترین سوال (که پاسخی بمراتب دشوارتر دارد) در مورد کودتا و حد و حدود نقش بریتانیا در آن است. اما بی آنکه به راه افرات و تفریط برویم باید بگوییم بریتانیا نقش مهمی در کودتا داشت. شواهد موجود مؤید آنند که وزارت خارجه بریتانیا نقش چندانی در کودتا نداشت (و در واقع در این مقطع حساس سیاست بریتانیا در مورد ایران روشن نبود) اما مقامهای برجسته نظامی و پرسنل سفارتخانه بریتانیا در ایران، در تدارک کودتا نقش تعیین کننده ای داشته اند.

گرفت که احمد شاه را از سلطنت خلع نکند. در این اثنا اسمایس با دو تن از افسران رضا خان و سید ضیاء الدین طباطبائی روزنامه نکار ۳۴ ساله تهرانی و تحصیل کرده فرانسه در تماس بود سید ضیاء مردی هوادار اصلاحات و تاحدز یادی طرفدار بریتانیا بود. اسمایس به رضا شاه توصیه می کرد که کودتا را رهبری کند. هرمن نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران ظاهراً یک هفته پیش از وقوع کودتا از طریق آبرونساید اطلاع پیدا کرده (۱۴ یا ۱۵ فوریه / ۲۵ یا ۲۶ بهمن) و به قرار معلوم نگران حال شاه بوده است. والت اسمارت کاردار سفارت بریتانیا دقیقاً در جریان اقدامهای آبرونساید و اسمایس بود. عصر روزی که کودتا به وقوع پیوست سرتیپ هیگ از سفارت بریتانیا به فرماندهی سوئدی ژاندارمری تهران گوشزد کرد مقاومت در برابر قزاقان بی فایده است و روز بعد نورمن به احمد شاه توصیه کرد به خواست کودتاگران تن در دهد. بعد از وقوع کودتا، نورمن به دولت متبوع خود توصیه کرد از رژیم جدید حمایت نکند، زیرا « برای منافع بریتانیا مناسبترین دولتی است که می توانست پدید آید ». چرا افسران انگلیسی مقیم ایران با کودتا موافق بودند؟ در این مرحله دولت کودتا بهترین گزینه در برابر قرار داد غیر قابل عملی ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ بود، کودتایی که دولت مقتدر را به عرصه قدرت رهنمون می کرد و این دولت می توانست هم با جنبشهای رادیکال داخلی مقابله کند و هم جلوی



رضاخان فرمانده تیپ مختلط همدان در میان حواری از افسران ایرانی و روسی قزاقخانه، در روز قبل از کودتا ۱۶. رضاخان پهلوی ۲. مرتضی یزدانی ۳. ایرج مطبوعی

پیشروی احتمالی قوای شوروی را بعد از تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی بگیرد. آبرونساید در خاطراتش می گوید: «کودتا از هر چیز دیگر برای ما بهتر است». رضاخان در ۱۹۲۲ / ۱۳۰۱ گفت: «انگلستان مرا به قدرت رسانید تنها به آن سبب که نمی دانست با چه کسی معامله می کند.» بدین ترتیب روز ۱۸ فوریه ۱۹۲۱ (۲۸ بهمن ۱۲۹۹) دوهزار قزاق از قزوین در ۱۴۰ کیلومتری پایتخت به فرماندهی رضا خان رهسپار تهران شدند. آنها روز ۲۱ فوریه (سوم اسفند ۱۲۹۹) وارد تهران شدند. رضاخان در ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ (۲ اسفند ۱۲۹۹) به هیگ یکی از افسران انگلیسی گفت: « در حال پیشروی به سوی پایتخت و استقرار حکومتی است که پیش از دل مشغولی به مجلس، مشروطه و قانون اساسی و موضوعهای بی ربطی از این قبیل، قدری، به نظم و ترتیب خانه خود بپردازد. » (۲)

● نظر هوشنگ صباحی بر اینستکه: « وزارت جنگ (انگلیس) خواهان آن بود که در اسرع وقت شمال ایران را تخلیه کند. پس از عقب نشینی قوای انگلیس از قفقاز در تابستان ۱۹۱۹ (۱۲۹۸)، ادامه اشغال شمال غربی ایران به بهانه محافظت از مسیر تدارکاتی به روسیه، دیگر از لحاظ

نظامی توجیه پذیر نبود. لیکن وزارت جنگ بدو موافقت کرده بود که نیروی شمال ایران را به منظور احتراز از تضعیف سیاست ایران کرزن و سعی در جلوگیری از تجاوز بلشویکها با بلوف زدن، نگه دارد. دیری نپایید که کمبود پول و نفقات وزارت جنگ را بر آن داشت تا تعهدات نظامی در ایران را دوباره ارزیابی کند. لوید جرج و آستن چمبرلین، وزیر خزانه داری، دائماً چرچیل را تحت فشار قرار می دادند تا هزینه های نظامی را تقلیل دهد. لغو سریع بسیج عمومی تعداد سرباز در اختیار ویلسون را به شدت کاهش داده بود. او نوشت، سربازان انگلیسی، «در سرتا سر دنیا پراکنده اند، همه جا ضعیف، همه جا بی قدرت، و ذخیره ای هم در کار نیست.» او می خواست منابع رو به کاهش وزارت جنگ را در مناطقی که برای دفاع از بریتانیا و امپراتوری حیاتی می انگاشت، متمرکز سازد. ایران در راس این فهرست الویتهای قرار نداشت. «من صحنه های عملیاتی مان را به ترتیب اهمیت قرار می دهم، که عبارت اند از: انگلستان، ایرلند، مصر، بین النهرین، راین، فلسطین، ایران، قسطنطنیه.» او می خواست که نیروها از «مناطق که قرار است به آرا عمومی مراجعه شود، قسطنطنیه، فلسطین و سرتاسر ایران، و بخش اعظم بین النهرین بیرون بیایند.» به عقیده او: «فکر حفظ قوا در بین النهرین یا ایران برای دفاع از هند، به کلی نا معقول است.»

از این گذشته، در اوایل مه (اردیبهشت) وزارت جنگ از حمله گسترده شوروی به ایران هراس افتاد. ویلسون به چرچیل نوشت، «چنانچه دولت اعلیحضرت آمادگی جنگ با روسیه را نداشته باشد، شانس برای باز داشتن آنان از این کار نداریم.» چرچیل قبلاً به صراحت اظهار داشته بود که منابع نظامی به من اجازه نمی دهد «مقاومت مؤثری در برابر پیشروی بلشویکها نشان دهیم مگر در مرزهای اصلی هند.» او مؤکداً گفته بود که دولت (بریتانیا) «نباید خود را در برابر دولت ایران متعهد سازد، یا مردم ایران را امیدوار به حمایتی سازد که در صورت بروز خطر واقعی عملاً از قدرتش خارج است.» بنابراین ویلسون قویاً خواست که قوای انگلیس ایران را تخلیه کند تا به دست روسها خوار شود.

پیاده شدن قوای شوروی در انزلی در ۱۸ مه ۱۹۲۰ (۲۸ خرداد ۱۲۹۹) استدلال وزارت جنگ را برای فرا خواندن نیروی شمال ایران تقویت کرد.

چرچیل به کرزن نوشت، پادگان انگلیس در بندر (انزلی) «ابتدا جمع آوری شد و سپس اجازه یافت با وضعی بسیار خفت بار برای ارتش انگلیس، عقب نشینی کند.» ویلسون که پنج روز پیش از پیاده شدن قوای شوروی قویاً خواهان تخلیه فوری شده بود، «نمی توانست خود را از نوشتن نامه ای خصوصی از نوع - من که به شما عرض کردم-»، به کرزن باز دارد. او به کرزن نوشت، «شاید این رویداد قابل تأسف در انزلی، که اینک رخ داده است و رویدادهای دیگری را متعاقباً در پی خواهد داشت سبب شود که شما تغییر عقیده بدهید و حتی، کمی به توصیه های مستشاران مسئول نظامی اعتماد کنید.» کرزن در پاسخ زنده اش «مستشاران مسئول نظامی» را به همراه کردن وزارت خارجه با بی اهمیت شمردن خطر نظامی شوروی متهم کرد.

وارد کردن اتهامات متقابل و محکوم کردن دوجانبه صحنه را برای رویارویی های متعدد در کابینه در تابستان ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) بین کرزن و مبلر، وزیر مستعمرات، که محافظت از



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

ایران را در برابر بلشویکیها برای امنیت امپراتوری ضروری می انگاشت، از یک سو، و چرچیل و ویلسون (که غالباً در جلسات در مقام کارشناس نظامی شرکت میکرد) از سوی دیگر، آماده کرد. ویلسون نوشت: «ماههاست که از کابینه خواهش کرده ام اجازه دهند (قوا) را از ایران بیرون بکشانم.» اینک او معتقد بود که وزارت خارجه «باید برای احتراز از فاجعه های دیگر باقشاری کند.» در ۲۱ مه (۳۱ خرداد) که کابینه برای بحث در باره پیاده شدن قوای شوروی در انزلی، تشکیل جلسه داد، چرچیل و ویلسون بر تخلیه ایران پافشار کردند. لیکن در نتیجه مخالفت سرسختانه کروز و میلنر، کابینه فقط تصمیم گرفت که نیرو را در قزوین، ۲۰۰ کیلو متری جنوب انزلی، متمرکز کند. در ۱۸ ژوئن (۲۸ خرداد) ویلسون مجدداً از کابینه خواست که دستور فراخواندن نیروی شمال ایران را صادر کند. پیشنهاد ویلسون «مخالفت شدید کروز و میلنر را برانگیخت. به وضوح آشکار بود که در صورت تحقق چنین عملی آنها استغفا می دادند. بنابراین لوید جرج به دفع الوقت پرداخت و گفت که او منتظر ورود پرسی کاکس از بغداد می شود.» بیش از یک ماه طول کشید تا کاکس وارد لندن شود و کابینه را در جریان اوضاع ایران فراردهد. در این ضمن وزارت جنگ فعالیت خود را برای فراخواندن قوا از ایران تشدید کرد، مباحثات کابینه به (روزنامه) دیلی اکسپرس متعلق به لرد بیوربروک درز کرد و این روزنامه کابینه را به سبب تصمیم به حمایت نظامی از ایران مورد انتقاد قرار داد. آن هم نه «برای مقاومت در برابر تهاجم خارجی یا تضمین امنیت ایران در برابر تجاوز خارجی، زیرا بلشویکیهای روسی که به انزلی آمده بودند آنجا را ترک کرده اند، بلکه به خاطر حفظ دولت شاه در برابر عناصر انقلابی کشور خودش.» (این روزنامه نوشت، این تصمیم یک پیروزی برای کروز محسوب می شود که «مظهر امپریالیسم گسترده پالمرسون است، بدون در اختیار داشتن منابعی که پالمرسون تدارک دیده بود.» سیاستهای کروز با ندیده گرفتن «محدودیتهای خزانه و نیروی انسانی بریتانیا این خطر را در بر دارد که «امپراتوری را به نابودی کشاند.» این روزنامه افزود «موجب کمال تأسف است که نخست وزیر هم باید به طوفانی از این ماجراجوییهای بلند پروازانه پیروز شود.» در همین حال، چرچیل و ویلسون به لوید جرج متوسل شدند تا از تخلیه ایران حمایت کند. با فرا رسیدن اوت (شهریور) کاکس به لندن آمد. در ۶ اوت (۱۵ مرداد) کابینه مذاکره در باره نیروی شمال ایران را از سر گرفت. کروز و میلنر یک بار دیگر «صراحتاً اظهار داشتند که اگر از ایران بیرون بیایم استغفا خواهند کرد.» کاکس هم مخالف فراخواندن نیروی شمال ایران بیرون شمال ایران بود، و چنین استدلال می کرد که امر مشکلات نظامی در بین النهرین را افزایش می دهد و «هیچ چیز بیشتر از ترک ناگهانی سیاستمان در ایران و تخلیه آن کشور از قوای انگلیس وجهه ما را خدشه دار نمی کند.» از سوی دیگر، چرچیل و ویلسون سعی کردند «با شدت هر چه تمامتر صدمات ناشی از پراکندگی نیروها در صحنه های مختلف را» به کابینه بقبولانند. استدلال آنها این بود که «اگر چه این نیروها در ایران و سایر جاها کافی نیستند، لیکن در جمع کل نیروی ما را جذب می کنند، و نیروی ذخیره ای باقی نمی گذارند.»

در ۱۲ اوت (۲۱ مرداد) کابینه سرانجام به تصمیم دست یافت. به رغم «مخالفت شدید با حفظ نیروهای انگلیس در ایران از لحاظ نظامی،» لوید جرج به این نتیجه رسید که آنها «باید به میزان فعلی شان حفظ شوند تا نتیجه مذاکرات مجلس ایران در باره تصویب قرار داد ایران و انگلیس معلوم شود.» کروز با حمایت نخست وزیر حرف خود را به کرسی نشاند. واقعیت این است که لوید جرج مصر بود. مسائل مهم اروپایی را شخصاً با استفاده از «دیپلماسی از طریق مشورت» اداره کند، و بدین ترتیب وزیر خارجه اش را نادیده بگیرد. لیکن او دست کروز را در اداره مسائل شرق که بیش از همه چیز مورد علاقه اش بود باز می گشت. او بخصوص مایل نبود کروز را با تضعیف طرح دست پرورده اش - یعنی سیاست ایران، به کلی کنار بگذارد. هنگامی که ویلسون از او خواست از فراخوانی (قوا) از ایران حمایت کند پاسخ داد «کروز تحمل آن را نخواهد داشت.» بنابراین او، به رغم مخالفت شخصی با تهدات نظامی در ایران، جانب کروز را گرفت. در پایان جلسه کابینه به کروز نوشت، «اگر احساس تکرر بودم که فراخواندن (نیرو) از ایران موقعیت شما را متزلزل نمی سازد، با توجه به مشکلات) شدید مالی مان، یقیناً به نفع فراخواندن رای می دادم.» تصمیم کابینه بدین معنا بود که فراخوانی نیروی شمال ایران پیش از بهار آینده، به دلیل شرایط جوی در شمال ایران امکانپذیر نیست. در ایران، ژنرال چمپلین، پس از دو سال فرماندهی نیروی شمال ایران، و بخصوص پس از مشکلاتش در انزلی، احساس فرسودگی کرد، و تصمیم به باز نشستگی گرفت. ادموند «تابینی» آیرونساید در اوایل اکتبر (مهر) جانشین او شد. او که در ۱۸۸۰ متولد شده بود، جوانترین سرلشکر در ارتش انگلیس بود. ویلسون او را چنین توصیف کرد: «بدون شک یکی از افسران جوان درخشان ارتش، یا شاید درخشانترین افسر ارتش، فردی با هوش، زبان دانی خارق العاده، با قدرت بدنی عالی، و شجاعت و ابتکاری بی همتا.» با وجود این موقعیت شغلی ژنرال آیرونساید از زمان پایان جنگ اول رو به افول نهاده بود، که بازتاب شکاف روز افزون بین اهداف سیاسی بریتانیا و منابع نظامی اش بود. اتفاقاً او در مناطقی خدمت کرده بود که این شکاف بارزتر بود. او فرماندهی قوا را در روسیه (آرخانگلسک، اکتبر ۱۹۱۸ - سپتامبر ۱۹۱۹) و ترکیه (ازمیر، ژوئیه - اوت ۱۹۲۰)، که کابینه بیهوده امیدوار بود به ترتیب بلشویکیها را عقب بزند و ملی گرایان را سر جای خود بنشانند، به عهده داشت. در آن زمان او خود را در موقعیت مشابهی می یافت. وزارت جنگ دیگر نه تمایل و نه توانایی حمایت از سیاست ایران کروز را داشت. او خاطرات خود نوشت، «پس از ترک مخاصمه، این سوئمن بار بود که خود را در رأس نیروهای نامحسوب نظامی در قسمتهای بسیار جدا افتاده دنیا می یافتم، به سرعت تبدیل به پرورنده ای بد یمن می شدم.» انتخاب آیرونساید نشاندهنده اهداف وزارت جنگ در ایران بود. پس از فرماندهی تخلیه شمال روسیه تحت شرایط خطرناک، آیرونساید به عنوان «فرماندهی متبحر در عقب نشینهای خطرناک» معروف می شد. او می بایست تا زمان تصمیم گیری کابینه به فراخواندن نیرو از ایران مواظب اوضاع باشد و از درگیر کردن نیروهایش در این کشور احتراز کند. در این ضمن، «می بایست نفوذ شخصی خود را بر استاروسلسکی و دیگر نیروهای ایرانی تحکیم کند، به طوری

که بتوان قوای آنها را به نحو احسن به کار گرفت تا خواستههای مقامات سیاسی را در تهران بر آورد سازند.» به عبارت دیگر، قرار بود او مساعی خود را به کار برد تا نیروهای نظامی محلی را به جای نیروی شمال ایران به صورت آلت دست سفارت در آورد. (۳)

نامزدهای کودتا

حسین مکی می نویسد: «فکر، کودتا در ذهن سیاستمداران بریتانیا قطعی و پخته شده بود. دیده کارکنان سفارت باز یگر این کمندی را جستجو می کرد. از روزی که این تصمیم قطعی شد تا روزی که انتخاب عملی گردید و پرده بالا رفت، چند نفری نامزد این نقش شدند که نامزدی هر یک مواجه با مشکلاتی گردید. سید ضیاءالدین شاید آخرین کسی بود که نامزد این بازیگری شد، ولی ظاهراً استعداد و

زندان قصر شربت شهادت را نوشید. یکی دیگر از نامزدهای کودتا، سالار جنگ پسر بانو عظمی می باشد، که خودش هم داوطلب بود، یک ماه پیش از کودتای سید ضیاء دست بکار شد، با قوای مسلح چریک که از یک عده ارمنی و مقداری سوار بختیاری و عده ای از نفرات جنگجوی روز مزد تشکیل یافته بود، از اصفهان حرکت کرده در حدود سیاه کوه ورامین به باغگیری برخاسته بود و چنین تصمیم داشت که با عده خود تهران را تصرف نماید، ولی پایداری سخت عده ای از نیروی ژندارم، مانع از پیشرفت وی بطرف تهران گردید. برای دفع شر او بود که در تاریخ ۶ برج دلو ۱۲۹۹ کلنل گلرود رئیس تشکیلات ژاندارمری شخصاً برای سرکشی پستها و بازدید و دادن دستورات به اردوی ژاندارم و دفع غائله از تهران بطرف ورامین حرکت کرده و سالار جنگ را در سیاه کوه شکست داد. خودش به کاشان فرار کرد و چهار نفر از همراهانش دستگیر شدند.

فرمند (ضیاء الملک قراگوزلو) که در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی موقع طرح اعتبارنامه سید ضیاءالدین در باره شادروان میرزا اسماعیل نوبری گفته است: مرحوم میرزا اسماعیل نوبری فرمودند که «استاروسلسکی» به من می گفت که راجع به سیاست خارجی، انگلیسها مشغول و در فکر کودتائی هستند؛ شما بیاید من قزاقخانه را در تحت نظر شما قرار می دهم و شما یکنفر انقلابی هستید، بیاید کودتا کنید. مرحوم میرزا اسماعیل نوبری جواب داد که من به دست خارجی محضاً به دست نظامی، انقلاب نمی کنم و اگر بخوایم انقلاب کنیم، بدست افرادی انقلاب می کنیم که وطن پرست و انقلابی باشند. چون خودش وطن پرست بود، به وطن پرستها اهمیت می داد و می گفت با گارد و طابانچه انقلاب نمی کنم. من به دست یکنفر خارجی و یک میسیونری که بعداً معلوم نیست، در تحت اختیار من باشد یا نه و مطیع من بشود یا نه، انقلاب نمی کنم؛ و قبول نگرفته بود که کودتا بکند.

یکی دیگر از کودتاچیان استاروسلسکی فرمانده روسی قزاقخانه بود که می خواست پیشدستی نماید و قبل از انگلیسها رسیده و به بهانه سستی و اختلاس اموال دولت برای عزل او اقدام کرده اند. (۴) اینک در بیان این داستان را از زبان فرمند (آقای ضیاء الملک قراگوزلو) که در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی موقع طرح اعتبارنامه سید ضیاءالدین گفته است، بشنوید: «در اواخر پائیز ۱۲۹۹ بنده بامیرزا اسماعیل نوبری (۵) که یکی از انقلابیون دوره مشروطه بود و همیشه یک شخص انقلابی بود؛ آقایان تریزها مخصوصاً آقای دکتر شرفیق آن مرحوم را می شناسند، ایشان یک نفر وطن پرست حقیقی بود؛ مخصوصاً از آن وطن پرستهایی که بنده به ایشان کاملاً معتقد بودم؛ در رشت متجاسرین بقول مرحوم مشیرالدوله آمده بودند به بندر پهلوی؛ از آنجا هم جاده ها را قطع کرده بودند وسیعی کرده بودند تا به شش فرسخی قزوین برسند؛ در آنوقت نیروی ارتش انگلیس در قزوین بود و اجازه مبارزه نداشت؛ به آنها امر بعقب نشینی از قزوین داده شده بود. بنده و مرحوم میرزا اسماعیل نوبری وارد قزوین شدیم؛ تمام مأمورین دولت از ترس متجاسرین شش فرسخی قزوین فرار کرده بودند و متجاسرین منتظر بودند وارد شهر شوند. وقتی ما وارد تهران شدیم، قزوین بکلی از مأمورین دولت و قشون انگلیس تخلیه شده بود. در این ضمن کابینه مشیرالدوله در تهران تشکیل یافته بود و یک عده قزاق فرستاده بود به آنجا. وقتی ما به تهران می آمدیم، آنها را در راه می دیدیم که به قزوین برای دفع متجاسرین می رفتند، آنها به قزوین رفتند و جلو متجاسرین راهم گرفتند و البته یک امر سیاسی که مرحوم مشیرالدوله اعمال کردند، این بود که میان میرزا کوچک خان و متجاسرین

صلاحیت کامل او این جامه را به قامت او برانزده تر از دیگران ساخته است. شاید هم (این حدس ضعیف است) دلان و مأمورین سفارت می خواسته اند چند نفر را به این امید و آرزو آرام نگاهدارند و از روز اول نظرشان قطعاً متوجه سید ضیاء بوده است." اینک در باره هر کدام از نامزدان و داوطلبان کودتا، مختصری می نگاریم. اولین کسی را که نامزد کودتا کرده بودند (طبق یادداشتهایی که نویسنده نزدیکی از دانشمندان و محترمین معاصر بختیاری دیده است) سردار اسعد بختیاری بود که جریان تاریخی آن بدین شرح بوده است: از چند نفر مطلعین شنیده که تقریباً اواخر کابینه وثوق الدوله موقعی که بختیارها بعنوان کمک با اردوی دولتی برای رفع غائله و تعقیب رضای جوزدانی برخاسته بودند، با آنکه تقریباً دوسه ماه هم از واقعه قتل رضای جوزدانی گذشته بود، معهدا بنام اینکه در تعقیب رضای جوزدانی خواهند رفت، دسته دسته وارد اصفهان شده در آنجا متمرکز گشتند. تا آنکه شبی در عمارت چهل ستون اصفهان مجلس مشاوره ای بین تمام سران بختیاری تشکیل یافت و موضوع فرماندهی این اردوی چریک بختیاری مطرح گردید؛ بالاخره سردار اسعد نامزد فرماندهی اردو شد، ولی رای بتصویب نرسید. برای تعیین سرکردگی این اردوی چندین هزاری، بین آنها اختلاف نظر پیدا شد، حتی کار به نزاع و مناقشه کشید؛ در اثر این اختلاف، صبح هر یک از سران بختیاری قسمتهای خود را برداشته روانه خاک بختیاری گردیدند و بالنتجه نتوانستند به ایجاد اتحاد موفق گردند تا بر اثر آن بتوانند مقدمات حمله به تهران و کودتا را فراهم سازند) شاید این موضوع هم مقرون بصحت نباشد). گویا بر اثر همین نامزد بودن سردار اسعد بود که وی پس از آنکه سالها از این مقدمه گذشته و سردار اسعد نهایت درجه خود را به شاه سابق نزدیک و بی اندازه اعتماد به او پیدا کرده بود، ناگهان گرفتار دژخیمان مرگ گشته با فجع ترین وضعی در

را بهم زدند و میرزا کوچک خان را بطرف خود کشیدند و متجاسرین را هم نگذاشتند از قزوین جلوتر بیایند. مرحوم میرزا اسماعیل نوبری و بنده وارد تهران شدیم؛ در این وقت سه جریان کودتائی در تهران بود که شاید آقایان اطلاع داشته باشند. یکی همان مرحوم مدرس بود که در تهران یک جریان داشت و دیگری مربوط به نوبری بود که به اقدامات مجددانه خود «استاروسلسکی» را از مقام خودش خلع کرد. و جریان آن این بود که روزی در منزل بنده آقای میرزا اسماعیل نوبری تشریف داشتند؛ کسی آمد با ایشان صحبت کرد که در اثر آن رنگ رویشان پرید و بعد فرمودند دو ساعت دیگر می آیم؛ وقتی که برگشتند خیلی گرفته و پکر بنظر می رسیدند و بعد اشخاصی که آنجا بودند، رفتند. مرحوم میرزا اسماعیل نوبری فرمودند که «استاروسلسکی» به من می گفت که راجع به سیاست خارجی، انگلیسها مشغول و در فکر کودتائی هستند؛ شما بیاید من قزاقخانه را در تحت نظر شما قرار می دهم و شما یکنفر انقلابی هستید، بیاید کودتا کنید. مرحوم میرزا اسماعیل نوبری جواب داد که من به دست خارجی محضاً به دست نظامی، انقلاب نمی کنم و اگر بخوایم انقلاب کنیم، بدست افرادی انقلاب می کنیم که وطن پرست و انقلابی باشند. چون خودش وطن پرست بود، به وطن پرستها اهمیت می داد و می گفت با گارد و طابانچه انقلاب نمی کنم. من به دست یکنفر خارجی و یک میسیونری که بعداً معلوم نیست، در تحت اختیار من باشد یا نه و مطیع من بشود یا نه، انقلاب نمی کنم؛ و قبول نگرفته بود که کودتا بکند. بعد آمده بودند و صحبت کرده بودند که ممکن است بروند یکی دیگر را پیدا کنند، که به مقام ریاست علاقه داشته باشد و این کار را بکند و او گفته بود، من باید بروم به مرحوم مشیر الدوله اطلاع دهم و او از این امر آگاه سازم. مرحوم مشیر الدوله در این وقت نخست وزیر بود؛ وقت گرفته، رفت منزل او، آقای نوبری که خدا رحمتشان کند، به مرحوم مشیر الدوله چگونگی را گفت. مرحوم مشیر الدوله فرمودند که ما با انگلیسها در مذاکره هستیم که یک ماده از قرار داد را لغو کنیم و آنها ماده ایست که مربوط به صاحب منصبان قشونی و نظمی است و از یک مملکت خارجی برای ایران مستشار می آوریم؛ ولی هنوز مذاکرات ما تمام نشده است؛ مرحوم مشیر الدوله فرموده بودند که من خیلی خوشوقت هستم که شما مرا مستحضر کردید و بهمین جهت فوراً اقدام کردند و گویا سردار همایون را در قزاقخانه گذاشتند و دست آنها را از آنجا کوتاه کردند و یکعه زیادی را هم به جاهای دیگر گذاردند و از آن خیالی که استاروسلسکی در سرش پخته بود؛ جلو گیری کرد. مرحوم مدرس راهم که البته شنیدید که وارد بودند و یک کمیته ای بود در ایران، به نام کمیته آهن که آنها هم مشغول بودند؛ در صدد کودتا بودند و البته آقایانی که آن زمان بودند، اطلاع دارند که کودتا بدست کمیته آهن اجرا شد مگر این لقب را شنیده اند، آنهاهی که سشنان اقتضا دارد، آن موقع در سیاست وارد بودند، می دانند (عمادالسلطنه فاطمی - همه سشنان اقتضا دارد. (۶)



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

*** مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در فروردین ماه سال ۱۳۷۵ با آقای حسین آقای مکی گفت و گویی داشته است که در اینجا آن بخش که در رابطه با کودتای ۱۲۹۹ است در دسترس خوانندگان قرار می دهد:**

• آقای مکی! جنابعالی از پیشکسوتان تاریخنگاری معاصر در کشور ما هستید و سهم بزرگی به عنوان مورخ دارید. اگر تاریخ بیست ساله و مدرس قهرمان آزادی شما نبود نسل امروز ما شناخت کافی از دوران بیست ساله اول پهلوی پیدا نمی کرد. با توجه به اینکه شما در جلدهای نخستین تاریخ بیست ساله خود سنگ بنای معرفی کودتای ۱۲۹۹ را گذاشته اید، نظرتان درباره خاطرات اردشیر جی ریپورتور، که اخیراً منتشر شده چیست؟ ظاهر آ اردشیر جی تا سالهای اخیر چندان شناخته شده نبود و اسمی از او مطرح نبود.

□ اولین مرتبه راین اسم او را در کتاب فراماسونری خود آورد.
• فقط اسم او را جزو اسامی کسانی که عضو لژ بیداری ایران بوده اند خیلی مختصر به کنار بقیه آورد نه به گونه ای که ایجاد حساسیت کند.

□ چند نکته به نظر می رسد که عرض میکنم: یک نکته این که آبرونساید هم یک چنین چیزی نوشته و تاکید کرده تا زمانی که سلسله پهلوی حکومت می کند، این مطالب منتشر نشود و گویا محمدرضا پهلوی آن یادداشت ها را می گیرد. قبل از آبرونساید، ژنرال دنسترویل بود که پدر بزرگ کودتا محسوب می شد و اساس کودتا را او چیده بود. وقتی از ایران می خواست خارج شود منصب او به آبرونساید واگذار می شود. کتابی هم ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، دارد که به زبان انگلیسی است و بعد به فرانسه ترجمه شد. مطلب مهمی که در این کتاب دیدم این بود که بر طبق نظر دولت انگلستان چون نفوذ روسیه در ایران بر اساس قرارداد ترکمانچای زیاد شده بود، و دربار محمدعلی شاه را می بینیم که تقریباً به روس ها خیلی نزدیک شده بودند، انگلستان متوسل به «نفوذ غیر مرئی» می شود. نویسنده در این کتاب این عبارت را به کار برده و می گوید به این جهت ما مشروطیت را در ایران ترویج کردیم. مشروطیت را در اصل ما به ایران دادیم. مرحوم مدرس هم در یکی از نطق های خود به این مطلب اشاره دارد که وقتی مشروطیت می خواست پا بگیرد ما هنوز استعداد آن را نداشتیم ولی خیر از هر کسی برسد خیر است، چون چیز خوبی بود ما هم قبول کردیم.

یک مطلب دیگر این که انگلیسی ها با استاروسلسکی خیلی مخالف بودند و در مورد او به دولت ایران خیلی اعتراض می کنند و مشیرالدوله هم در نتیجه قضیه استاروسلسکی از کار کناره گرفت. مشیرالدوله یادداشت هایی در این مورد از خود به جا گذاشته که پیش همسرش بود و داود پیرنیا این یادداشتها را از مادرش گرفت و به من نشان داد. مطلب خیلی جالبی که در یادداشتها دیدم این بود که در مشیرالدوله نوشته بود من می خواستم با روس ها ارتباط برقرار کنم و ضمن ملاقاتی با سفیر انگلیس، این مطلب را با اودریمان گذاشتم. او نه رد کرد و نه قبول؛ گفت: راجع به این مساله من

دستوری ندارم. من هم فوری ۶۰۰ تومان به یحیی ریحان، مدیر روزنامه گل زرد، دادم که تو برو در روزنامه ات به من اعتراض کن که چرا با روس ها تجدید رابطه نمی کنی؟ شب که منزل آمدم همسرم اوقاتش تلخ بود؛ روزنامه را جلوی من انداخت و گفت: ببیند این مرد بی همه چیز چه نسبت هایی به ما داده؟ اول خیال کردم همان انتقاداتی است که من به او گفته بودم بکنند، ولی وقتی نگاه کردم دیدم خیلی هتاک می هم به من کرده؛ در صورتی که من پول داده بودم تا قدری انتقاد کند. به خانم گفتم: اینجا جزو مسائل سیاسی است؛ شما اینقدر ناراحت نباشید، بگذارید ما فعلاً روابط سیاسی را برقرار کنیم.

• در مورد لیاخوف و استاروسلسکی گفتنی است که وقتی از ایران می روند هر دو بعد از مدتی کشته می شوند. لیاخوف به مسکو رسیده در قفقاز کشته می شود، استاروسلسکی هم از راه عراق می رود و گم می شود.

□ احمدشاه قبل از حرکت استاروسلسکی یک شمشیر مرصع به او می دهد؛ انگلیسی ها هم اعتراض می کنند. آنها قرار بود طبق قرارداد ۱۹۱۹ دو میلیون لیره به ایران کمک بدهند و آزمایش اسامیت و ساینس و چند نفر دیگر هم در ارتش ایران باشند. مشیرالدوله این میسیون را به رسمیت نمی شناسد و چون اسامیت استخدام شده بود او را به لندن می فرستد تا در مورد مسائل فنی که بین ما و انگلستان اختلاف وجود داشت موضوع را حل کند، و او هم گزارشی به نفع ایران می دهد. مطلب دیگر در مورد رابطه رضاخان با انگلیسی ها قبل از وقوع کودتاست. سرهنگ مویان معروف به سرهنگد باقرخان بمبی برای من تعریف کرد و گفت به هنگام عقب نشینی از رشت به قزوین، رضاخان به من گفت بیا مقداری راه برویم. در ضمن راه با من صحبت می کرد که اوضاع خراب است و باید این وضع را آباد کرد. همین طور که راه می رفتیم به گراند هتل سابق رسیدیم. در آنجا رضاخان به من گفت شما در خیابان بایستید تا من برگردم. من هم مدت سه ربع ساعت ایستادم. چون هوای آن موقع قزوین سرد بود و باهایم سرد شده بود ناچار وارد ساختمان هتل شدم و دیدم در طبقه دوم رضاخان با چند افسر انگلیسی مشغول صحبت است.

• محمود محمود راجع به واقعه کودتا چیزی نگفته، چون یادداشت های ایشان سر نوشت فجیعی پیدا کرد ظاهراً به این جهت که همسر ایشان آلمانی بود و خیلی شوهرش را به خاطر مسائل مالی اذیت می کرد، تمام اسناد و مدارک محمود محمود را بر می دارد و با خود به آلمان می برد. دوستان محمود تلاش زیادی برای گرفتن اسناد می کنند، ولی این خانم آنها را پس نمی دهد و محمود ناچار مطالبی با تکیه به حافظه خود می نویسد و گرنه یادداشتهاش در اصل بسیار هم محققانه بوده است.

□ مرحوم محمود هیچ چیز در مورد کودتا نوشته ولی مطالب زیادی در مورد روابط خارجی ایران نوشته و من در کتاب تاریخ بیست ساله از مطالب او خیلی نقل قول کرده ام. ایشان مهندس وزارت پست و تلگراف بود. نکته دیگری را ارسال خلعتبری براریم تعریف کرد و آن این که هاوارد یاترات در دوران سردار سپه و قبل از به سلطنت رسیدن رضاشاه در خانه ای در خیابان آب مقصودبک با رضاخان ملاقات می کند. ارسال خلعتبری، که منزلش پایین تر بود، از این مطلب اطلاع داشت. این که او خود دیده بود یا به نقل از کسی دیگر می گفت؟ نمی دانم.

در مورد حافظه بسیار قوی رضاخان، که اردشیر جی به آن اشاره می کند، مطلب درست است. شما اگر یادداشت های سلیمان بهیودی را بخوانید در آنجا مطلبی هست راجع

به جای و سیگار. به این ترتیب که وقتی در سوم اسفند قوطی سیگار او را می آورند یک نخ از آنها کم بود و می گوید من یک سیگار فلان جا کشیدم چرا یکی از آنها کم است؟ این نشان می دهد که حافظه ای قوی داشته است. بعد بهیودی در جواب می گوید چون قوطی سیگار روی میز بوده ممکن است یکی از افسران برای یادگیری و افتخار یکی از آنها را برداشته باشد.

پسر او محمدرضا هم حافظه خوبی داشت. زمانی که من مسئول تشکیلات غرب ایران در حزب دمکرات بودم محمدرضا شاه می خواست به خوزستان برود که هوا خراب شد و هواپیما در اراک نشست. چون من در غرب ایران تشکیلات حزب توده را نابود کرده بودم، شاه در فرودگاه سراغ مرا گرفته و پرسیده بود: مکی کجاست؟ از فرودگاه فرستادند سراغ من که شاه تو را خواسته. وقتی رفتم، دیدم روی بال طیاره، سه قابلمه کوچک قرار داشت که یکی، خوراک کبک و یکی خوراک مرغ و دیگری نان و پنیر و سبزی بود و داشت غذا می خورد، او در همان حال با من صحبت هایی کرد. بعد از واقعه ۲۸ مرداد، من با این که جزو غیرمستغفی ها بودم ولی هیچ وقت در سلامها شرکت نمی کردم. در بند سر بودم که آمدند و گفتند اعلیحضرت می گویند مکی حتما بیاید. وقتی رفتم، خطاب شاه به من بود. گفت با دانات هست در فرودگاه اراک به شما چی گفتم؟ تمام مطالبی را که آنجا به من گفته بود اینجا تکرار کرد. لذا حافظه بسیار قوی داشت. در مورد آمدن بلشویک ها به ایران و تشکیل محافل مخفی بلشویکی در پایتخت، که در وصیت نامه اردشیر جی آمده، باید بگویم که کالامیسف هنگامی که به عنوان اولین سفر لنین در ساری پیاده می شود، استاروسلسکی به آنجا می رود و در یک محاکمه صحرائی هر ۱۷ نفر را تیرباران می کند که اینک قبر آنها در ساری است. او جوهراتی با خود آورده بود که در رجال این مملکت اهدا کند و قسمتی از جوهرات را هم بفروشد و خرج خودشان را در آورند و سفارتخانه دایر کنند. باقرخان بمبی به من گفت که وقتی جوهرات را روی میز گذاشتند از تالو جوهرات، اتاق روشن شد.

• از دورانی که سیدضیاء در فلسطین بود چه اطلاعاتی دارید؟ مشهور است زمانی که موج ضد یهود در فلسطین ایجاد شد، ایشان به عنوان مسلمانی موجه، زمین ها را از اعراب مستقر در فلسطین می خرید و با کمک عین الملک، پدر امیر عباس هویدا، اسناد زمین ها را به یهودی ها منتقل می کرد. می گویند منبع ثروت سرشار او همین معامله ها بوده است.

• این را می دانم که وقتی از ایران رفت پولی نداشت و مبلغی در حدود ۲۵۰ تومان پول به او می دهند.

• سندی موجود است که انگلیسی ها بیست هزار تومان به او پول می دهند تا خرجی راه داشته باشد.

• در فلسطین هم می دانم مدت ها بوده و باغات مرکباتی در آنجا داشته. بعد هم که به اینجا آمد در نهر کرج، بالاتر از بیمارستان یوسف آباد، در همین جاده پهلوی یک زمین وسیعی را خرید و در آن مرغداری درست کرد. بعدها به سعادت آباد رفت.

• نکته جالبی درباره سیدضیاء وجود دارد. او در زمان محمدعلی شاه که سن و سالی نداشته به جرم بمب گذاری دستگیر می شود و شارژدافر اتریشی در بازجویی او شخصاً حاضر می شود و نظارت می کند که سیدضیاء آقا پیری نداشته باشد و بعد هم او را به خارج می فرستند.

• سیدعلی آقا پزندی، پدر سیدضیاء، از طرفداران محمدعلی شاه بود. این قضیه قدری مشکوک است چون مدتی با آنها بود، بعداً جزو مخالفان قرار می گیرد.

* به هر حال استبعاد ندارد که سیدضیاء در خارج هم به نحوی ارتزاق می شده است. اما در باره احمدشاه مطلبی را نصرت السلطنه، که عمو و همبازی و همشاگردی احمد شاه بود، برای من نقل کرد. او می گفت وقتی فهمیدم انگلیسی ها می خواهند احمد شاه را از سلطنت خلع کنند، ما، سران قاجار، جمع شدیم. قرار شد دو نفر بروند و با وزیر خارجه انگلیس صحبت کنند. من و عضدالسلطان رفتیم. وزیر خارجه انگلیس به ما گفت پرونده این کار نزد مدیر کل وزارت خارجه است که فعلاً مرخصی است، من یادداشتی برای او می نویسم، شما بروید با او صحبت کنید. ما به اسکاتلند رفتیم و سراغ منزل آن شخص مدیر کل را گرفتیم. وقتی در منزل او را زدیم، با حوله حمام آمد در را باز کرد. ما یادداشت وزیر خارجه را به او نشان دادیم. یک دفعه دیدیم برگه یادداشت را به طرف ما سر داد و گفت ما دیگر این خانواده [قاجار] را که در طول ۱۵۰ سال ما را در یک قدمی جنگ با روس ها قرار داده نمی توانیم تحمل کنیم. ما این ماجرا را برای ناصرالملک نقل کردیم. وقتی ناصرالملک شنید گفت: انالله و انا الیه راجعون. نصرت السلطنه در ادامه صحبت خود گفت: وقتی هم از راه بندر پهلوی به ایران برگشتیم بین رشت و قزوین ما را سخت لخت کردند و ما به همان وضع به کنسولگری انگلیس رفتیم. فردای آن روز همه آن چیزهایی را که غارت کرده بودند آوردند و به ما پس دادند.

• در مجلس ششم، مرحوم مدرس می فرمایند: خدا شاهد است من یک لفظ توهین آمیز نسبت به موافقین قرارداد [۱۹۱۹] نگفتم زیرا این یک اختلاف نظر سیاسی بود و باز در همان نطق می گوید من یک دفعه اسم شبه های را درباره مرحوم مدرس عنوان می کنند که چرا مدرس با جمهوری رضاخانی مخالفت کرد، در صورتی که اگر پیذیریم رضاخان انگلیسی بود حداقل در ایران مثل تریکه نهاد جمهوری تاسیس می شد. مدرس می گفت من با جمهوری مخالف نیستم، حکومت صدر اسلام هم جمهوری بوده، ولی با جمهوری ای که خارجی ها بخواهند برای ما تعیین کنند مخالفم. ایشان پس از این که مدتی بیمار شد رضاخان [به ظاهر] خیلی سعی کرد دکتر امیراعلم و دیگران در معالجه اش تسریع کنند ولی او با همه محبت هایی که رضاخان بظاهر به او کرد، تسلیم نشد.

• به نظر شما اگر قرارداد ۱۹۱۹ اجرا می شد بهتر از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان نبود؟

* به هر حال هر دو شق بد بود، ولی با اجرای قرارداد ۱۹۱۹ جامعه ما گرفتار یک حکومت دیکتاتوری به آن صورت که پیش آمد نمی شد. هند مستعمره انگلیس بود، ولی هیچگاه دیکتاتوری خشی که رضاخان ایجاد کرد در هند پیدا نشد.

* در کتاب بنده زندگانی احمدشاه [دو سند وجود دارد: یکی نامه ای که نورمن به وزیر خارجه انگلیس نوشته و به نایب السلطنه انگلیس در هند رونوشت آن را داده و یک نامه دیگر که به نایب السلطنه هند نوشته و به لرد کرزن رونوشت داده. در آنجا گزارش می دهد و می گوید تاکنون اگر ما نتوانستیم مواد قرارداد ۱۹۱۹ را عملی کنیم رضاخان همان کارهایی را می کند که مادر قرارداد ۱۹۱۹ می خواستیم انجام دهیم منتها آن موقع قرار بود با پول ما صورت گیرد و حالا با پول ایران این خواسته تحقق پیدا می کند.

• یعنی در واقع جوهر قرارداد ۱۹۱۹ به شکل کودتای ۱۲۹۹ عملی شد. اگر آن قرارداد عملی می شد فقط ظاهرش فرق می کرد. چندی پیش در یکی از نشریات آمده بود که ورثه سر پرسی

لورن می خواهند اسناد خانوادگی خود را در لندن بفروشند.

* هیچ وقت به اسناد سیاسی وزارتخانه های خارجی اعتماد نکنید. در جلد سیزدهم یا چهاردهم اسناد وزارت خارجه انگلیس، که مختارالملک صبا مقداری از آن را ترجمه کرد، تلگراف های زیادی است که در آن می گوید «به عرض رسیده» یا «به اطلاع رسیده» و اصل تلگراف در کتاب نیست؛ بعد هم شش هفت سطر نقطه چین کرده و می گوید: عجالتاً مصلحت نیست که منتشر شود. در یک تلگرافی از این اسناد، وزیر مختار به وزیر خارجه انگلیس نوشته مشاورالملک با ما خیلی مخالف است و به روس ها هم تمایل دارد. خوب است شما [مطلبی به] روزنامه های انگلیس بدهید [تا] از او تجلیل کنند تا ایرانی ها بدانند او مورد توجه ماست و از او تشریف پیدا کنند. (۷)

توضیحات و مآخذ:

- ۱ - جان فوران، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه: احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ ص ۲۹۷ - ۲۹۵
- ۲ - پیشین - ۳۰۲ - ۲۹۹
- ۳ - سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، نوشته دکتر هوشنگ صباحی، ترجمه پروانه ستاری - نشر گفتار - ۱۳۷۹ (صص ۸۴ - ۷۹)
- ۴ - حسین مکی - تاریخ بیست ساله ایران - انتشارات امیر کبیر - ۱۳۵۸ - ص ۱۴۷ - ۱۴۲
- ۵ - میرزا اسماعیل نوبری، فرزند حاج محسن، تاجر تبریزی، چون از محله نوبر تبریز بود معروف به نوبری شد. به سال ۱۲۹۰ ه. ق در تبریز متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به تحصیل علوم حوزوی پرداخت، صرف و نحو، منطق و معنای بیان، کلام و قواعد و اصول را فرا گرفت. احمد کسروی او را همراه با ستارخان، باقرخان، خیابانی و... که در دوره مشروطه «پایداری نمود» یاد می کند.
- ۶ - نسیان از خلع محمد علی شاه از حکومت، انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی آغاز شد. میرزا اسماعیل نوبری به همراه خیابانی، نماینده دیگر مردم تبریز، راهی مجلس شورا شد.
- ۷ - در قیام شیخ محمد خیابانی بر علیه خودکامی های وثوق الدوله آنکلو فیل و به ویژه قرارداد ننگین ۱۹۱۹ شرکت داشت. میرزا اسماعیل نوبری در این جنبش فعالانه شرکت می کند و بعد از خیابانی شخص دوم به حساب می آید.
- ۸ - جمله قدمهای موثری که توسط میرزا اسماعیل نوبری و چند نفر شخص خیر دیگر برداشته شد کمک کردن به مردم بی چیز در مورد تامین آذوقه و ایستادگی در مقابل سرمایه دارانی بود که می خواستند با ایجاد فحطی مصنوعی گندم و جو را به قیمت گرانتر بفروشند.
- ۹ - این مبارز آزادیخواه و سازش ناپذیر، پس از به قدرت رسیدن رضاخان میرپنج و آشکار شدن ماهیت ضد مردمی وی مبارزه با او را آغاز می کند و بالاخره به دست وی به شهادت می رسد. رضاشاه او را به همدان تبعید می کند و در سال ۱۳۰۱ شمسی مأموران نظمی به خانه اش ریخته و او را به زندان می برند. سه روز پس از آزاد شدن حالش به هم می خورد و جهان را بدرود می گوید.
- ۱۰ - حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم (جلد اول)، تهران، مصدق، ۱۳۲۷، صص ۶۵ - ۶۴
- ۱۱ - تاریخ معاصر ایران - سال اول - شماره اول بهار ۱۳۷۶ - مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - صص ۸۶ - ۷۷

ادامه دارد



شرایط کنونی جنبش ملی و راهکارهای پیشبرد آن

تغییر شرایط بین المللی:

۱- نقش یافتن مشارکت مردمی در تحولات منطقه

همه مستحضردید که شرایط بین المللی در ۶ ماه اخیر نسبت به قبل، تغییراتی قابل ملاحظه کرده است. ما شاهد جنبشهای آزادیخواهی و استقلال طلبانه هستیم که از شمال آفریقا تا همسایگی ما بحرین دامن گسترده است. و بسیاری از آنها ملهم از جنبش مدنی و آزادیخواهی ملت ایران بوده اند. رخ دادن این جنبشها آنهم بطور زنجیره وار طبعاً وضعیت را برای جنبش مدنی ایران و همچنین نظام ولایت فقیه به آنحاء مختلف تغییر داده است. در بسیاری از کشورها همانند مصر و بحرین، جنبش مردم این کشورها باعث کاسته شدن شدید نفوذ نظام ولایت فقیه در آنها شده است. نظام ولایت فقیه سعی می کرد با نفوذش در باب نمونه در میان شیعه های بحرین و یا حتی در عراق برای خود موفقیت برتری ایجاد کند و خود را از منطقه صاحب نفوذ نشان دهد. اما اکنون با وجود جنبشهای آزادیخواهانه و مخالفت این جامعه ها با استبداد های حاکم این قبیل نفوذها بی معنی شده است. یعنی اگر مردم این کشورها بخواهند خود را از دست استبداد بطور واقعی رها کنند، مسلماً هم احساس و هم ابراز بی نیازی به نفوذ استبداد ولایت فقیه در کشورهای خود را خواهند کرد. و اگر آزاد شدند و مردم دموکراسی مطلوب خود را برقرار کردند و بدنبال ثبات آن بودند، بطریق اولی نظام ولایت فقیه نفوذش را از دست میدهد. بی دلیل نیز نیست که نظام ولایت فقیه شدیداً از شکل گیری دموکراسی و مردم سالاری در این کشورها وحشت دارد. و به همان میزان که از نفوذ نظام ولایت فقیه در کشورهای جهان و خصوصاً منطقه کاسته شود، این انزوای رژیم به نفع جنبش مدنی مردم ایران خواهد شد و امتیاز مثبتی برای آن محسوب می شود.

۲- مساله بعدی نقش جدیدی است که ترکیه در منطقه ایفا میکند.

از زمان اتخاذ رفتار روشن ترکیه در قبال اسرائیل، زمینه بازگشت این کشور به صحنه روابط بین الملل خاورمیانه فراهم شد و ترکیه نقش فعالی در منطقه یافت و با فاصله ای که در ایفای نقشی بدور از تسنج از نظام ولایت فقیه می گیرد، در منطقه بدل به رقیبی برای نفوذ نظام حاکم بر ایران شده است. اکنون مشاهده می شود که ترکیه در بحران لیبی نقشی فعال یافته است. با وجود عضویت ترکیه در ناتو، افزایش نفوذ آمریکا در لیبی و بدینسان به خطر افتادن تمامیت ارضی لیبی، ظاهراً ترکیه را به این نتیجه رسانده است که بایستی بحران را در جایی متوقف کرد و ولو با میانجیگری. از این رو نمایندگان دولت لیبی و شورشیان لیبی قرار است در ۱۵ آوریل در آنکار دیدار کنند.

۳- سومین تحول مساله موضع آمریکا و اروپا است در مساله اتم.

دول اروپایی و آمریکا تا آخرین گفتگو با نظام ولایت فقیه (که میدانیم این نظام حاکم بود که دنبال گفتگو بود)، رفتارشان را تغییر نداده اند. بر سر

مجازانهای اقتصادی مانده اند و مشی منزوی کردن سیاسی - اقتصادی نظام حاکم بر ایران را پیش می برند. بدون اینکه اینجانب با مساله تحریم اقتصادی موافق باشم خصوصاً که ضربه اصلی مجازانهای اقتصادی به مردم وارد گردد و نه رژیم استبدادی حاکم، بررسی مواضع فعلی آمریکا و اروپا نشان میدهد که ماندن آمریکا و اروپا بر سر سیاست به انزوای سیاسی - اقتصادی کشاندن نظام ولایت فقیه، برای این نظام امری بسیار منفی است. البته جنبش مدنی ایران میتواند از انزوای سیاسی رژیم کمال بهره را در جلب افکار عمومی دنیا همانند سال ۸۸ در حمایت از اهداف خود ببرد.

۴- اوضاع منطقه برای جنبش مدنی ایران بطور کلی بسیار مساعد شده است.

چنانچه مردم ایران بر موضع مخالفت خود با دخالت قدرت خارجی در امور داخلی ایران بمانند و تنها تصمیم گیرنده مقابله با نظام حاکم را خود بدانند، زمینه عدم دخالت قدرتهای خارجی در ایران بعلاوه رخ دادن تحولات در منطقه خصوصاً در مصر و تونس بسیار مساعد خواهد بود. آمریکا در حال حاضر متحد اصلی خود را در منطقه خاورمیانه یعنی مبارک را از دست داده است و مشاهده کرده است که ملتی بدون اعلام کمک از قدرتهای خارجی توانا به برکناری دیکتاتور شدند. همین تجربه را مردم تونس بدون رجوع به قدرتهای خارجی انجام داده اند. پس برای جنبش مدنی مردم ایران نیز محرز میشود که عامل درونی بسیار سهل تر از عامل خارجی قادر به از بین بردن نظام استبدادی است. تجربه دخالت قدرتهای خارجی در لیبی و محرز شدن این امر که آمریکا با هدف دست اندازی به منابع نفتی لیبی به مخالفت و قذافی قول همکاری داده است، و سیاست دوگانه آمریکا در قبال مردم بحرین و چشم پوشی و بدیده اغماض نگریستن به لشکر کشتی ۵۰۰ تنی عربستان سعودی به بحرین که در واقع آن کشور را بنام دفاع از آل خلیفه تحت الحمایه خود در آورده است. درسی می توند بشود برای مردم ایران که مردم هر کشوری وقتی به هدف آزاد کردن خود از یوغ استبداد آنها بدون خدشه وارد آمدن به تمامیت ارضی کشورشان نائل می آیند که تنها و تنها به نیروی خود تکیه کنند.

تغییر شرایط داخلی:

۱- تغییر اساسی در طرز فکر و روحیه مردم:

این تغییر را چنانچه بسیار حداقلی نیز بنگریم، حداقل در بخشی از تحصیل کرده های جامعه خصوصاً در بخش بزرگی از جوانان که نقش نیروی محرکه را ایفا می کنند مشاهده می نماییم. در واقع آن اطمینان به راه حل از طریق اصلاح در درون نظام ولایت مطلقه فقیه جای خود را به عدم اعتماد بیشتر به راه حل اصلاح پذیر دانستن نظام سپرده است. و اصلاح پذیر دانستن نظام، دیگر جاذبه خود را برای بخش بزرگی از نیروی محرکه جوان از دست داده است.

۲- تغییر وضعیت جنبش از تظاهرات ۲۵ اسفند به بعد:

از زمانی که دعوت به تظاهرات ۲۵ اسفند در واقع یک نوع دهن کجی به خامنه ای محسوب شد، یعنی با وجود اینکه رهبری نظام نسبت به تحولات

مصر اعلام موضع کرده بود، دعوت مردم به تظاهرات به حمایت از تحولات مصر توسط آقایان موسوی و کروبی که خود را و هدف خود را در درون نظام قرار داده بودند، نشان داد که موضع گیری آقای خامنه ای از دید آنان و شرکت کنندگان در آن تظاهرات چه در داخل و چه خارج از کشور، هیچگونه ربطی به حمایت مردمی از تحولات مصر ندارد. در واقع برگزاری تظاهرات و شرکت در آن حد اقل از دید نظام حاکم خروج از نظام محسوب میشود. یعنی گرچه آقایان موسوی و کروبی زبانا در درون نظام مانده بودند ولی در عمل با این دعوت به تظاهرات از آن خارج شدند. عکس العمل شدید نظام حاکم بعد از این تظاهرات و معلوم شدن وحشت آن و اقدام به پنهان کردن اولیه آقایان کروبی و موسوی و سپس نگاهداری آنان در حصر خانگی و بریدن ارتباط مستقیم آنها با مردم، خود اقوی دلیل بر این است که رژیم میدانند هدف مردم دیگر در بیرون از نظام قرار گرفته است. به عبارت دیگر رژیم که خواهان آن بود اصلاح طلبان سدی مقاوم برای عدم عبور مردم به بیرون از نظام باشند، متوجه شد جامعه متأثر از تحولات منطقه تغییر فکر داده است و از اصلاح طلبی در حال گذار جدی است. آنها به نحوی که اصلاح طلبان نیز بطور روز افزون توانایی در ایفای نقش سد عبور مردم از نظام را بازی کردن از دست می دهند.

رجاء واثق دارم بدنبال قانون قدرت استبدادی همانا تقسیم به دو و حذف یکی، که منجر به بیرون کردن اصلاح طلبان از حاکمیت گردید، بزودی بیرو همین قانون، اختلافات در درون جناح راست یا به عبارت دیگر "اصولگرایان" و همچنین دارو دسته احمدی نژاد و راس نظام شکل خواهد گرفت و نظام ناچار از حذف یکی خواهد شد. و همین پروسه تا متلاشی شدن نظام از درون ادامه می یابد. البته ملتی که در حال جنبش است نباید لحظه ای را با بی عملی در انتظار فروپاشی خود بخودی نظام بماند، بلکه لحظه ها و فرصتها را برای کنش خود نباید از دست بدهد چرا که هر روز ادامه حیات نظام مافیایی مصادف است با سلب بخشی دیگر از محتوای حیات مردم بعلاوه گسترش انواع خشونت و سرکوب و فقر و نابسامانی و...

به هر حال اکنون رژیم در محممه ای سخت قرار گرفته است. یا باید با آقایان موسوی و کروبی همان معامله ادامه حصر خانگی را انجام دهد که با آقای منتظری کرد و ملاحظه کردیم که توالی فاسد این اقدامات عاقبت

گریبان خود رژیم را گرفت و یا باید هر دوی این آقایان را آزاد کند در این صورت دیگر این دو نفر با مشاهده تغییر طرز فکر مردم، قید ماندن در چهارچوب قانون اساسی نظام را نیز دیگر نخواهند داشت، مگر اینکه به قیمت عقب افتادن از جنبش اصرار داشته باشند در گذشته بمانند.

۳- افزایش ترس نظام از هرگونه مخالفت و اجتماع مردمی

این افزایش ترس در اقدامات وحشت زده رژیم حتی برای جلوگیری از مراسم تشییع جنازه و فاتحه نیز رخ می نماید. حتی دستگیریها و کتک زدن افراد خانواده آقای میرحسین موسوی و ممانعت از حضور آقای موسوی در مراسم تدفین پدرش که نسبتی هم با شخص خامنه ای دارد، مانع از به نمایش در آمدن ترس بیش از حد نظام از هر تجمع مردمی که میتواند رنگ سیاسی به خود بگیرد، نگردید. این ترس تا بحدی است که حتی نظام برای موافق خود نشان دادن هر فعال

سیاسی من باب نمونه آقای ابراهیم زیدی که تا کنون موضع مخالفت صریح نسبت نظام را نیز نداشته است، و اکنون در بستر بیماری است، به جعل مصاحبه با وی توسل می جوید. حتی ترس رژیم تا سرحد ترس از تجمعیهای خانوادگی به مناسبت سیزده بدر نیز گسترش یافته از اینرو برگزاری مراسم تحت کنترل شدید نیروهای امنیتی و پلیسی نظام انجام گرفت.

جالب اینکه ترس از هر ابراز مخالفت سیاسی و اصولاً توجه مردم به مسائل سیاسی خصوصاً تحت تاثیر تحولات منطقه، آنچنان بر دل این نظام مستولی شده است که شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسین (متشکل از باهنر و نبوی و...) اعلان سال ۹۰ را توسط رهبری نظام بعنوان سال جهاد اقتصادی را اینگونه تفسیر کرده است که: با توجه به این نام گذاری سال ۱۳۹۰ از طرف رهبر باید از سیاسی کردن فضای کشور جلوگیری کرد! بدین ترتیب رژیم حاکم هم وحشت گسترده خود را از هر حرکت سیاسی مردم نشان میدهد و هم بی هدف شدن روزافزون خود را و نیز نگرانی شدیدش از هر هدف مردم که در بیرون این نظام قرار گیرد.

۴- بی آینده و جانشین شدن نظام در درون خود در پی شکست خامنه ای در قم در انتصاب پسر خود بعنوان جانشین

میدانیم که مسافرتی متعدد آقای خامنه ای به قم برای گرفتن تایید جانشینی پسر خود مجتبی از مراجع، با شکست مفتضحانه ای روبرو شد. و آقای وحید خراسانی نیز که بین مقلدان سنتی بیشتر از همه طرفدار دارد، با این امر مخالفت کرد. بیاد داریم که علم الهدی امام جمعه مشهد وعضو مجلس خبرگاران هدف از سفرهای متعدد خامنه ای به شهر قم را مدیریت مخالفان رهبر جمهوری اسلامی دانست و با تایید وجود این مخالفت ها گفت: "اگر از درون حوزه صدایی مقابل رهبری بلند شود، بی تردید نه قابل سرکوب است و نه قابل مبارزه و مقابله". در واقع با پشت کردن حوزه به خامنه ای و مخالفت صریح قم با جانشینی مجتبی پسر خامنه ای، این نظام در درون خود نیز بی آینده شد. همین امر بر ترس نظام از فرار گرفتن هدف جنبش مردم در بیرون از نظام می افزاید.

۵- از نقطه نظر اقتصادی، دولت کشور را به ورشکستگی و شرایط رکود تورمی راهبر شده است.

صرف اینکه رهبری نظام ولایت فقیه سال ۱۳۸۹ را سال جهاد اقتصادی بخواند خود نشان وخامت بیش از حد اوضاع اقتصادی کشور است که نیازمند جهاد گشته است!

بانک مرکزی نظام حاکم، مدتهای مدید سعی می کرد از اعلام رسمی نرخ رشد و نرخ تورم و بیکاری اجتناب ورزد. آنهاهم بعلاوه اینکه اعلان نرخ واقعی این شاخصهای اقتصادی، خود یک نوع اذعان رسمی به ورشکستگی نظام خواهد شد. بانک جهانی نرخ رشد اقتصادی را در ۳ سال متوالی در ایران نزدیک به ۱.۵ درصد اعلام کرده است. میدانیم که نرخ رشد واقعی در ایران در واقع منفی است و همین ۱.۵ درصد ها نیز بعلاوه وجود درآمدهای نفتی است. نرخ منفی رشد عملاً به معنی رکود بسیار شدید است. در تمام کشورها بین بالا رفتن نرخ رشد و ایجاد مشاغل، رابطه تنگاتنگی دیده میشود و نرخ رشد پایین، خود بهترین علامت وجود بیکاری مزمن است الا در ایران که وزیر کارش ادعا دارد هر

سال بیش از امیلیون و ۶۰۰ هزار نفر جوانی کار را به اشتغال وامیدارد! نرخ بیکاری تنها ۱۰ درصد است. و میدانیم که تعریف اشتغال را در سال ۱۳۸۵ تغییر دادند و بر اساس این تعریف "بدیع" سرباز وظیفه، زن خانه دار، و کارگران فصلی نیز در این تعریف نظام از اشتغال، شائل به حساب می آیند! و میدانیم که اقتصاد دانان، نرخ بیکاری واقعی در ایران را بیش از ۳۰ درصد ارزیابی می کنند.

در زمینه یارانه ها، دولت پرداخت جبران افزایش قیمت ها و حذف یارانه ها به خانوارها را از محل استقراض از بانک مرکزی پرداخت کرده است و وضعیت گرانی ناشی از قطع یارانه ها حتی داد نمایندگان مجلس نظام را نیز در آورده است. در ۱۷ فروردین ۹۰ محمد مهدی شهبازی نماینده مجلس اعلام کرد: "دولت تا مدت محدودی می تواند قیمت ها را مصنوعی نگه دارد، چرا که هزینه های تولید با افزایش دستمزدها و افزایش قیمت انرژی بالا خواهد رفت و این موضوع در قیمت تمام شده خود را نشان خواهد داد".

و در رابطه به عدم اعتراض مردم به افزایش قیمتها که دولت کودتا مدعی بود اعلام کرد: "هم اکنون به رغم تلاش دولت در ثابت نگه داشتن قیمت ها، اعتراضاتی درباره قبوض هست، به ویژه درباره قبوض گاز که مثلاً برای خانواده ای در حاشیه شهر، نزدیک ۴۰۰ هزار تومان قبض صادر شده است.

مردم معتقدند تقریباً باید معادل مبلغی که به عنوان یارانه نقدی دریافت کرده ایم را روی یارانه دریافتی بگذاریم، تا تنها بتوانیم قبض گاز را پرداخت کنیم و نمی دانیم افزایش قیمت آب، برق و سوخت را چگونه باید جبران کنیم".

با انتشار آمار رسمی واردات و صادرات در سال گذشته، مشخص شد که واردات کشور به مرز ۶۵ میلیارد دلار رسیده است که از نظر ارزش دلاری افزایشی بالغ بر ۱۶/۵ درصد را به نمایش می گذارد و گویای خرید گران تر کالاهای وارداتی است. این رابطه درخصوص کالاهای صادراتی کشور معکوس است، چرا که ۲۶ میلیارد دلار صادرات غیر نفتی نشان دهنده رشد ارزشی ۲۰ درصدی است که گویای فروش ارزان تر کالاهای صادراتی است. پس وضعیت اقتصادی مردم نیز نسبت به سال قبل بیش از پیش بدتر شده است و ناراضی مردم و فشار تورم و قیمتها بر روی دوش آنها خصوصاً طبقات کم در آمد و زیر خط فقر که بالای ۱۰ میلیون نفر می باشند بسیار طاقت فرسا شده است.

این چند مورد که در وضعیت سنجی برشمردم نشان میدهد که در حال حاضر هم وضعیت رژیم و هم وضعیت جنبش مردم نسبت به خرداد سال ۱۳۸۸ تغییرات عمده ای کرده است. (البته موارد دیگری هم هستند که از حوصله وقت سخنرانی امشب خارج است و در بخش بحث بدانها خواهیم پرداخت).

و اما راهکارها:

چنانچه از منظری عام به عدم کارایی نظام حاکم بر ایران در سی و چند سال گذشته بنگریم، ملاحظه می کنیم ک سیاستهای اتخاذی نظام مافیایی حاکم باعث افت شدید کیفیت زندگی اکثر مردم ایران در شاخصه های همچون آزادیهای سیاسی و فردی، رشد اقتصادی و رفاه نسبی، مناسبات و توانمندیهای اجتماعی، سلامت محیط و ... حداقل در مقایسه



شرایط کنونی جنبش ملی و راهکارهای پیشبرد آن

با شورهایی که حتی از مواهبی همچون منابع نفت و گاز بهره نبرده اند، شده است. از آنجا که بخش عظیمی از کیفیت و کمیت زندگی نسل جوان جامعه بعنوان نیروی محرکه هر تحولی، در آینده قرار دارد، این نسل نیازمند زیست در یک نظام حقوقمدار و کار آمد است. ناگفته پیداست که نیاز جوانان ایرانی به زیست در آزادی و استقلال و حق آنها در مشارکت در تصمیم نسبت به آینده خود کمتر از جوانان تونس و مصر نیست. چه خاصه که مبارزه جوانان ایران برای استقرار آزادی در منطقه پستازانه نیز بوده است. با عنایت به این امر که در طول قرن معاصر تمامی مبارزات مردم ایران در اصل در جهت استقرار نظامی آزادیخواه و مستقل و کارآمد بوده است، سخن به گزاف نگفته ایم اگر مدعی شویم استقرار نظامی مردمسالار مخرج مشترک خواسته نسل انقلاب و نسل کنونی می باشد و جنبش آزادیخواهانه مردم ایران تا رسیدن به این مقصود همانا استقرار نظامی مردم سالار و کار آمد ادامه خواهد یافت. بی اعتباری نظام ولایت فقیه بیش از پیش عیان گشته است و تحولاتی که برشمردم خود گواه این است که جامعه در حال یک تحول و نیز هدف یابی برای جنبش خوداست. باید واقع نگر بود و بی سانسور اذعان داشت که در حال حاضر هنوز در بین همه اقشار جامعه بطور یکپارچه، اهداف جنبش یعنی اصلاح در درون این نظام و یا تغییر کامل نظام، بطور کامل مشخص نگشته است. اگر زیست در نظام مافیایی حاکم بر ایران را از هر نظر چه سیاسی و چه اقتصادی و اجتماعی ویا فرهنگی درخور خود نمیدانیم بر هر مبارز آزادیخواهی ضرور است که در گفتار و کردار و پندار سیاسی خود مبلخ و نقطه جذب همه اقشار جامعه به جنبش مدنی گردد.

در حال حاضر جدا از آن بخشی از جامعه که قبل از شکل گیری مبارزات مردم منطقه، تغییر بنیادی نظام مافیایی حاکم بر ایران و تبدیل آن به یک نظام مردمسالار را هدف مبارزه خود می دانستند و بخش عمده تحریم کنندگان نمایش "انتخابات" نظام حاکم را در داخل و خارج از کشور تشکیل می دادند، در بخشی از نیروهای جوان اکنون حتی متأثر از پیروزی مبارزات مردم مصر و تونس خواست و هدف تغییر کامل نظام واضح تر گشته است. طبیعتاً هر چه جریان و پروسه مشخص شدن هدف و بالنتبع آن مشخص شدن روش مبارزه زودتر طی گردد، تکلیف جنبش و بدیل نظام نیز زودتر تعیین می شود. در حال حاضر به این دلیل که یکپارچگی در هدف جنبش بوجود نیامده است، بدیل نظام نیز از دید مردم تکلیفش روشن نیست. واضح است که روش را نیز هدف معین می کند. چنانچه هدف را تغییر بنیادی نظام حاکم بدانیم، روش در خور این هدف نیز اجرایی کردن این تغییر تنها از طریق جنبشی مردمی می گردد که بر ابتکار توانا باشد.

پس این مسؤلیت متوجه همه نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب داخل و خارج کشور که خواهان تغییرات بنیادی نظام حاکمند می باشد که:

۱- به مبارزه برای استقرار آزادی بصورت امری نیازمند برنامه ریزی توجه کنند. ضرر هر اقدام نسنجیده ای و تبعات تعیین هر هدف گذاری که بعد از مدت کوتاهی ابر مانده و دنبال نگردد، برای جنبش بسیار بیشتر از

انگیزه دادن مقطعی است. مثلاً اعلام و دعوت به تظاهرات در هر سه شنبه و بعد بی نگرفتن آن و اکتفا نهادن آن حتی از طرف دعوت کنندگان، بسیار به پراکنده شدن جنبش و ناامیدی قشرهایی از مردم می انجامد. لذا بایستی همه شرکت کنندگان در جنبش هم برنامه ریزی شده و هم سنجیده و در شفافیت کامل عمل کنند و جز از طریق مردم عمل ننمایند و مخاطبی جز مردم ایران نداشته باشند.

۲- رهبری جنبش بایستی برای جامعه ناشناخته باشد. کسانی بایستی راهبر جنبش باشند که وفاداریشان به اصول استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی بر مردم محرز باشد و مردم آنها را به این وفاداری آزموده باشند و اتخاذ مواضع شفاف را از آنها طلب کنند. لذا بایستی از تکرار تجربه آقای خمینی که برای اقشاری از مردم ناشناخته بود شدیداً اجتناب کرد.

۳- مواضع پیوسته همه اقشار جامعه به جنبش و نیز جنبشهای کارگران و معلمان و دانشجویان و دانش آموزان و زنان بایستی موضوع شناسایی دقیق قرار گرفته و خواستههای این جنبش را به بحث و بررسی گذاشت و بدینسان زمینه های رفع آن فراهم گردد.

۴- هر نوع ابهام و ترسی که رژیم حاکم نسبت به آینده ای بدون خود می سازد و در میان مردم تبلیغ می کند، مانع پیشرفت جنبش می گردد. از اینرو این ترسها و نیز هر سوالی که در اذهان و افواه عمومی به نحوی از انحاء حضور دارد و باعث عدم پیوستن قشرهایی از مردم به جنبش می گردد، بایستی مورد شناسایی و بررسی قرار گرفته و با اتخاذ موضعی شفاف در صد ابهام زدایی بر آمد. وقتی هدف و روش مشخص شد، و جنبش همگانی گشت و تکلیف نیروی بدیل نیز مشخص گردید، خواه ناخواه نیروهای خارجی محلی از اعراب در تحولات ایران نخواهند یافت و ترس از خدشه دار شدن تمامیت ارضی ایران و وقوع گرفتار شدن به جنگ داخلی و وقوع تجزیه و بدتر شدن وضعیت از اینگونه که هست ... که عمدتاً ترسهایی هستند که رژیم می سازد و می پروراند و در جامعه می پراکند، بطور اصولی از بین خواهند رفت. لذا آن راهبردی کارساز است که پاسخی برای هر سوال و روشی غیر خشونت آمیز برای مقابله با ترسها را ارائه دهد.

۵- جنبش همگانی بدون مشخص کردن مختصات و ویژه گیهای دقیق نظامی که بعد از نظام ولایت فقیه استقرار می یابد، موفق به تحول بنیادی در وطن نمی گردد. پس بر همه نیروهای سیاسی است که از هم اکنون برنامه عمل خود را بطور مشخص و شفاف با مردم در میان بگذارند و بدینسان با ایجاد تنوع و پلورالیسم نظری، چشم انداز واضح و مشخصی را برای آینده جنبش بوجود آورند که با انتخاب مردم جنبه عملی بخود گیرد. من باب نمونه اگر جدا خواهان این هستیم که مثلاً در قلمرو اقتصاد، اقتصاد تولید محور جانشین اقتصاد مصرف محور کنونی گردد، و در نظام آینده رابطه دولت - هم در ابعاد سیاسی و هم اقتصادی تفاوت ماهوی با اکنون نماید، پس بایستی برای اعتلای جنبش تنوع دیدگاهها بموقع در اختیار مردم قرار گیرد تا قبل از دست زدن به تغییر در معرض قضاوت و نقد و انتخاب قرار گیرد. این ۵ راهکار نکات اصلی است که بدون مشخص شدن آنها، جامعه دچار تعلل در هدف گذاری مشخص برای تحول می گردد. مسلماً هر کدام از اینها را می توان بسط و گسترش داد و به نکات دیگری نیز توجه کرد که در بخش بحث می توان بدانها عنایت کرد. از حوصله شما متشکرم

ضعف ذاتی رژیم؟

انقلاب اسلامی: اعتصابهای کارگران و دستگیری آنها و دانشجویان بیانگر وخامت بارشدن وضعیت اقتصادی و سنگین شدن جو خفقان است:

اعتصابهای کارگران و سرکوب دانشجویان، گزارشگر وضعیت بد سیاسی و اقتصادی است:

۱- در ۱ اردیبهشت ۹۰، به گزارش هرا، نظر بور، جانشین فرمانده نیروی انتظامی استان خوزستان از دستگیری هشت فعال عرب اهوازی خبر داد. وی اعلام کرد این افراد در پی یک عملیات اطلاعاتی با همکاری نیروهای اطلاعاتی موسوم به "سربازان گمنام امام زمان" و یکان نیروی انتظامی بازداشت شدند، وی مدعی شد که اینان متهم به دست داشتن در حملات مسلحانه در اهواز بوده اند.

۲- در ۲ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کلمه: اعتصاب ۱۱ روزه ۱۵۰۰ کارگر مجتمع پتروشیمی بندر امام پس از موافقت مدیریت این واحد صنعتی با خواسته های آنان پایان یافت. کارگران مجتمع پتروشیمی بندر امام خواستار برپیده شدن شرکت های پیمانکاری و قرارداد دسته جمعی با خود بودند.

۳- در ۳ اردیبهشت ۹۰، به گزارش فردی به نام "ع. گل محمدی" "سحرگاه جمعه ۲ اردیبهشت ماه در کرمانشاه به دار آویخته شد. حکم اعدام این شهروند پیش تر توسط دادگاه انقلاب کرمانشاه صادر و به تأیید دادستانی کل نیز رسیده بود. اتهام نامبرده قاچاق مواد مخدر عنوان شده است.

۴- در ۴ اردیبهشت ۹۰، به گزارش خبرگزاری نزدیک به سپاه پاسداران از بازداشت علیرضا رجایی به اتهام ارتکاب جرایم امنیتی از سوی مامورین خبر داد. علیرضا رجایی از فعالان سیاسی ملی- مذهبی ایران و مدیر انتشارات گام نو است.

۵- در ۵ اردیبهشت ۹۰، به گزارش اتحادیه آزاد کارگران ایران، بیش از ۸۰۰ نفر از کارگران کیان تایلر در مقابل دفتر رسیدگی به شکایات مردمی نهاد ریاست جمهوری دست به تجمع اعتراضی زدند. کارگران کیان تایلر در طول حدود ۴ ساعت تجمع در مقابل نهاد ریاست جمهوری بطور مرتب شعار میدادند: مرگ بر ستمگر - کار، حقوق، اعتراض حق مسلم ماست - کار، حقوق، زندگی حق مسلم ماست - کارگر گرسنه ذلت نمی پذیرد ... ۷ ماه حقوق نگرفته ایم - نقد یا نسیه نقد بیکاری هزاران کارگر نسیه اشتغال میلیونها کارگر - به نام کارگر حرف از عدالت نزنید - دروغ تا

کی؟ مرگ بر دروغگو. در ۵ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کلمه، محمد رضا مقیسه، روزنامه نگار زندانی به خاطر انتشار نامه مادرش در سایتهای خبری توسط دادستان تهران به دادرسی مستقر در زندان اوین احضار شد و مورد بازجویی قرار گرفت.

۶- در ۵ اردیبهشت ۹۰، به گزارش ایسنا، غلامحسین محسنی اژه‌ای در نشست خبری اش در پاسخ به سؤالی در رابطه با احضار «جوانفکر» به دادرسی تهران گفت: وی احضار شده و یک جلسه هم حضور پیدا کرده و وقت خواست تا مستنداتش را ارائه دهد که جزئیات این پرونده بعداً اطلاع داده می شود.

۷- در ۵ اردیبهشت ۹۰، به گزارش هرا، در آستانه هفته معلم، پرویز بهرامی معلم آموزش و پرورش که به دلیل عدم پرداخت دو ماه پاداش فرهنگیان و تفاوت تطبیق «نظام هماهنگ پرداخت کارکنان دولت» با مراجع و نهادهای مختلفی مکاتبه داشته است که تا کنون پاسخی از سوی ایشان دریافت نکرده و طی روزهای اخیر از تدریس نیز محروم شده است.

۸- در ۵ اردیبهشت ۹۰، به گزارش دانشجو نیوز، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر کرج، در دومین روز از هفته جاری، و در اعتراض به خودکامگی حاکمیت و شرایط بسیار بد زندانیان ادامه یافت. این زندانیان اعلام کرده اند که به اعتراض مسالمت آمیز خود با "ته به دیکتاتور" ادامه خواهند داد. منصور اسانلو، رسول بدایق، مجید توکلی، عیسی سحر خیز، کیوان صمیعی، حشمت الله طبرزدی و مهدی محمودیان از جمله امضا کنندگان این نامه می باشند.

۹- در ۶ اردیبهشت ۹۰، به گزارش هرا، پنج زندانی سیاسی و امنیتی محبوس در سالن ۱۲ بند ۴ زندان رجایی شهر از هفته دوم به جمع ۱۱ اعتصابی رجایی شهر کرج می پیوندند. بهروز جاوید تهرانی، علی عجمی، جعفر اقدامی، رضا شریفی بوکانی و خالد حردانی از جمله افرادی هستند که در هفته دوم اعتصاب جمعی زندانیان شرکت کردند.

۱۰- در ۶ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کلمه، حسن یونسی، پسر علی یونسی وزیر اطلاعات دولت سید محمد خاتمی به بند ۳۵۰ زندان اوین منتقل شد. حسن یونسی روز اول اسفند ماه سال گذشته در جریان تظاهرات اعتراضی به حصر خانگی آقایان موسوی و کروبی در میدان ولی عصر تهران بازداشت شد. حسن یونسی، خود و کیل دادگستری است.

۱۱- در ۷ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کلمه، حکم بیست سال زندان بهنام ابراهیم زاده، فعال کارگری و مدافع حقوق کودکان، که در دیوانعالی کشور نقض شد و برای بررسی مجدد به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه ارسال شد.

۱۲- در ۷ اردیبهشت ۹۰، به گزارش هرا، رضا شریفی بوکانی، زندانی محبوس در زندان رجایی شهر کرج، از سوی دادگاه انقلاب تهران به چهار سال حبس تعزیری محکوم شد.

۱۳- در ۸ اردیبهشت ۹۰، به گزارش جرس، فرزین رحیمی از فعالین فرهنگی شهر تبریز به شانزده ماه حبس تعزیری، یک سال بخاطر تشکیل گروه غیر قانونی و چهار ماه بخاطر توهین به رهبری محکوم شده است. وی دانشجوی رشته کامپیوتر در یکی از دانشگاه های این شهر می باشد.

۱۴- در ۸ اردیبهشت ۹۰، به گزارش هرا، در پی انتشار بیانیه انجمن صنفی معلمان کردستان، پیمان نو دینیان، از اعضای این انجمن به ستاد خبری واواک ستندج احضار شد.

۱۵- در ۸ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کلمه، صدها نفر از دانشجویان دانشگاه سوره تهران، در اعتراض به فضای امنیتی و پادگانی دانشگاه، دست به تحصن و تجمع اعتراضی زدند. این دانشجویان با اعتراض به عملکرد حراست دانشگاه سوره در اعمال فشار بر دانشجویان به

ویژه در زمینه نوع پوشش آنها، خواستار مجوز تشکیل شورای صنفی مستقل دانشجویان برای پیگیری «حضور انسانی و قانونی» خود شدند.

۱۶- در ۹ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی، شهرام پورمنصوری، فرهنگ بورمنصوری و محمد مهدی زالیه سه زندانی سیاسی محبوس در بند ویژه امنیتی زندان رجایی شهر، از هفته گذشته ممنوع الملاقات شده اند.

۱۷- در ۱۰ اردیبهشت ۹۰، به گزارش هرا، حکمت علی مظفری از اجرای حکم اعدام یک مرد در موسی آباد آشتیان در استان مرکزی به اتهام محاربه خبر داد. اتهام این مرد از سوی رئیس کل دادگستری استان، محاربه از طریق سرقت مسلحانه، مقاومت مسلحانه در مقابل نیروهای دولتی و تهیه و حمل اسلحه اعلام شده است.

۱۸- در ۱۰ اردیبهشت ۹۰، به گزارش موکریان، جمعی از کارگران اخراجی کارخانه طلای بويا زرکان آق دره تکاب در مقابل درب ورودی فرمانداری این شهر تجمع کردند. خواسته کارگران که اخیراً شغل خود را به دلیل آنچه تعطیل کارخانه اعلام شده از دست داده اند توقف فعالیت استحصال و فرآوری طلای آق دره تا زمان رسیدگی به وضعیت شغلی خود، است.

۱۹- در ۱۱ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری، محمود صالحی از رهبران سرشناس جنبش کارگری ساعت یک و نیم بعد از ظهر توسط پنج نفر از نیروهای اطلاعاتی در سقر دستگیر شد. محمود صالحی تا به امروز نزدیک به هفت سال از عمر خود را در زندانهای جمهوری اسلامی گذرانده است.

۲۰- در ۱۱ اردیبهشت ۹۰، به گزارش جرس، مصطفی یادکوبه ای شاعری که شعرهای اخیرش در انتقاد از دولت احمدی نژاد و حمایت از کسانی که او در شعرهایش از آنان به عنوان «فتنه گران» یاد کرده است نزدیک به یک ماه گذشته از سوی نهادهای امنیتی بازداشت شده و در اوین به سر می برد.

۲۱- در ۱۱ اردیبهشت ۹۰، به گزارش "ایران کارگر"، ۱۱۰ نفر از کارگران مجتمع گوشت فارس و ۷۰۰ نفر از کارگران مخابرات راه دور و ۲۰۰ نفر از کارگران کارخانه لاستیک سازی دنا و جمعی از کارگران کارخانه آرمایش مرودشت از ساعت ۹ صبح امروز یکشنبه جلوی استانداری فارس تجمع کرده و مطالبات و خواسته های خود را خواستار شدند.

۲۲- در ۱۱ اردیبهشت ۹۰، به گزارش اتحادیه مستقل کارگران شمال خوزستان، ۴۰۰ نفر از کارگران شاغل در بخش های مختلف شهرستان مسجد سلیمان و لالی با تجمع در مقابل فرمانداری مسجد سلیمان به پرداخت نشدن حقوق معوقه خود اعتراض کرده اند.

۲۳- در ۱۱ اردیبهشت ۹۰، به گزارش موکریان، چند تن از فعالان کارگری شهر سقر به نام های حسین مرادی، صدیق محمدی، بختیار مرفوی و علی حسینی به ستاد خبری واواک شهر سقر احضار شدند. گفته می شود این افراد پس از چند ساعت بازجویی و سعی در گرفتن تعهد از آنها مبنی بر عدم شرکت در مراسم روز کارگر، آزاد شده اند.

۲۴- در ۱۲ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، اشکان دهبایان، فعال دانشجویی در دانشگاه نوشیروانی بابل برای گذراندن شش ماه حبس تعزیری، روانه زندان شد.

۲۵- در ۱۲ اردیبهشت ۹۰، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، عسل اسماعیل زاده، فعال اصلاح طلب، در حین بازگشت به منزل توسط نیروهای لباس شخصی بازداشت شد. ماموران امنیتی پس از بازداشت وی با مراجعه به منزل، اقدام به ضبط وسایل شخصی او نمودند. ماموران بازداشت کننده اتهام وی را «حضور در تجمعات غیر قانونی» گفته اند.



عشق و منبع فیاض عشق (۲)

شک نیست که هر انسانی چه مرد و چه زن در ذهن و احساس خود دارد که همسرش باید زیبا باشد. اولاً خود زیبایی یک امر معنوی است و نه مادی. تفاوت امر مادی و معنوی در این است که در مادیات هر چیزی قابل اندازه گیری و شمارش است مثلاً شما شغل و حرفه ای دارید، حقوق بگیر هستید. در ازای کاری که انجام می دهید به شما مزد پرداخت می شود. هم کار شما قابل اندازه گیری است و هم دستمزدی که دریافت می کنید و یا به شما پرداخت می شود. اما وقتی شما منظره زیبا و یا فلان گل و یا فلان زن و یا مرد زیبا را و یا هر چیز زیبایی دیگری را مشاهده می کنید، می توانید آن را با اندازه گیری مشخص کنید و بگوئید که مثلاً ده، بیست و یا ... اینقدر زیبا است؟ خیر!

پس زیبایی خارج از اندازه گیری است. وقتی چیزی و یا امری خارج از اندازه گیری باشد، آن امر، یک امر معنوی است. تمام امر مادی قابل اندازه گیری است و در ابعاد گوناگون محدود می شوند و متعین هستند. اما بعکس امور معنوی غیر قابل اندازه گیری است و لذا نامحدود هستند و در ابعاد مادی نمی گنجد و هیچ بعد مادی نمی تواند آن را محدود کند.

به همین علت است که زیبایی جلوه ویژه ای ندارد که بشود انسان آن را در ذهن خود ترسیم کند و با مقیاس اندازه گیری آن را بسنجد و بگوید مثلاً ده، بیست، سی، ... کیلو، گرم، متر، ریال، دانه، راس، و از این قبیل.

زیبایی جلوه های گوناگونی دارد و هر انسانی با جلوه ای از آن روبرو می شود. یا برای هر انسانی جلوه ای خاص از آن بروز و ظهور می کند.

هیچ کس قادر نیست که ملاحظه مشخصی از زیبایی زن و اصولاً هر زیبایی دیگر بدست دهد، زیرا وحدت و اشتراکی در این رابطه در میان افراد بشر وجود ندارد. زیبایی از راه پژوهش در معنویت و منبع فیاض عشق ادراک و باز شناخته خواهد شد. زیبایی خاصیت وجودی هر موجودی در طبیعت است. در طبیعت بشری چنین می نماید که اشیاء طبیعی درجات کمتر و یا بیشتری از جوهر زیبایی را در خود دارند و این کمتر و بیشتر که در هر کسی متفاوت است به خود انسان بر می گردد و نه آن شیء. آیا شما تصور کرده اید که اگر زیبایی محدودیت پیدا می کرد و محدود به ابعاد مادی مشخصی می شد، چه حادثه اسفناکی در جهان انسانی رخ می داد؟

در این صورت بخش عظیمی از زن ها و یا مرد ها قادر نبودند، همسری برای خود پیدا کنند زیرا جای بحث ندارد که هر شخصی به دنبال زیبایی است و لاچارم به دنبال زیبایی قابل اندازه گیری مشخص و معینی بود که مانند هر چیز دیگر در جامعه وزن و اندازه اش مورد قبول و پذیرش قرار گرفته باشد. و لاچارم کسانی که فاقد آن اندازه مشخص و معین بودند، سرشان بی کلاه می ماند و افزون بر این در طول حیات خود چقدر در رنج و عذاب بسر می بردند و در هر نقطه ای از جهان ما مواجه با معضل کم بود خشکی و زیبایی بودیم در صورتی که ما مشاهده می کنیم در طول تاریخ چنین پدیده ای رخ نداده است و نخواهد داد.

اصولاً عرفای ما کوشش کرده اند که چون لغت عشق در طول زمان و در نظر سطحی نظران به پوهوسی و عمل جنسی گرفتار آمده، آن را به معنای حیاتی خود باز گردانند و و بویژه مولوی آن گونه عشق را به « ننگ »

تعبیر کرده است. و شاید به علت همین مفهوم پوهوسی که کلمه عشق بدان گرفتار آمده است در قرآن و نهج البلاغه کلمه عشق به کار برده نشده است و بجای آن حب و محبت و مشتقات آن آمده است زیرا در حب و محبت هر چه هست دوستی خالص و بدون هوا پرستی نهفته است. افزون بر این لغت شناسان می گویند که در کلمه «حب» و «محبت» و مشتقات آن چون رابطه دو طرفی بین خدا و بنده در آن ملحوظ شده است که در قرآن بکار برده شده است. در جستجوی کجروی و کج فهمی از عشق است که مولانا می گوید:

عشقهایی کز پی رنگی بود
عشق نبود، عاقبت ننگی بود
کاش کان هم ننگ بودی یکسری
تا ترفتی بر وی آن بد داوری
خون دوید از چشم همچون جوی او
دشمن جان وی آن بد داوری

عشق و زیبایی چون از جنس ماده نیست، به انواع مقیاس اندازه گیری در نمی آید و هیچ رنگی را به خود راه نمی دهد. و کسانی هم که کوشش می کنند که عشق و زیبایی را در اندازه و یا رنگهای معین و مشخص و یا جلوه ویژه ای به خورد انسانها بدهند، در پس این تلاش خود هدف و منظور مادی نهفته است که جهت مشروعیت بخشی به هدف مادی، آن را با پوششی از عشق همراه و همدم می سازند تا اندیشه و فکر انسانهای ساده و خوش باور را از اصل و منبع عشق منحرف و به هدف مادی خود جلب کنند.

عشق زنده در روان و در بصر هر دمی باشد ز غنچه تازه تر
عشق آن زنده گرین، کو باقی است
کز شراب جان فزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیاء
یافتند از عشق او کار و کیا
تو مگو: «ما را بدان شه بار نیست»
با کریمان کارها دشوار نیست

گمان نمی کنم کسانی هم که عشق را به زمینی و آسمانی تقسیم می کنند، معتقد نباشند که عشق یک پدیده مادی نیست. اگر چنین است بر آنها است که از خود پرسند که وقتی چیزی اصلاً از جنس ماده نیست چگونه ممکن است زمینی و مادی شود؟

مگر اینکه بگویند که جلوه هایی از آن می تواند مادی و زمینی باشد که آن هم غیر ممکن است. دقیقاً مثل این است که بگوئیم، خدا هم می تواند زمینی باشد و محسوس، بت، جمال و... جلوه های زمینی خداوند است.

بسیاری هم خدا های مادی برای خود و انسانها ساخته و می سازند ولی می شود خدا را به زمین و آسمانی تقسیم کرد؟

بنابر این محبت، عشق، زیبایی به تعریف در نمی آیند چون نامحدود هستند و به تعین در نمی آیند همچنانکه ذات بار تعالی هم نامتعیین است و چون انسان استعداد، محبت، عشق، زیبایی، راستی و... دارد لاجرم اینها راه و دریچه ای به سوی نامتعیین که خداوند است دارند و انسان از طریق محبت، راستی، عشق، زیبایی تا بیکران بسوی خداوند در حرکت است. در ازل و به هنگام خلقت، راستی و عدالت مبنای مشیت خداوند بوده است و این مشیت همچنان نزد او تغییر ناپذیر است: و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لا میدل کلماته (۱/۷۸ قرآن، سوره انفصاف، آیه ۱۱۵).

مظاهر مادی زیبایی

اینکه مشاهده می شود که زن و یا مردی از روی پوهوسی و یا تنوع

طلبی به هم نگاه می کنند، به علت دوئیتی است که در اثر کجراهه به آنها دست داده و از خود بیگانه شده اند.

عشقبازی کاربازی نیست، ای دل، سر بیاز
زانکه کوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

اینها در هویت خویش دچار دوگانگی و تعدد هویت شده اند. درست نظیر شرک به خداوند:

شرک نیز نفی خدا نیست و هیچ مشرکی نمی گوید که خدا وجود ندارد بلکه می گوید: چون من به او دسترسی ندارم، این بت، مجسمه، ویا...

این فرد را که در دسترس است واسطه قرار می دهد که رابط من و خدایم باشد. از اینجا است که شرک سرچشمه می گیرد و به جانی می رسد که فرع را جای اصل می نشاند و خود اصل فراموش می شود و مظاهر مختلف شرک از قبیل: قدرت، پول و سرمایه، پست و مقام، ریاست، خدم و حشم و... که مظاهر مختلف مادی هستند جای خدا را می گیرند. پوهوسی نیز چنان حالتی است که انسانی که هویت یگانه خود را از دست داده است و دچار تعدد هویت شده است، هوس و شهوت را به جای عشق می نشاند در عین حالی که در ابتدا عارف است که پوهوسی را با عشق عوض کرده است اما نظیر شرک به خداوند که راه به جانی می برد که مظاهر مختلف شرک جای خداوند را می گیرند، پوهوسی هم در انسان پوهوسی در اثر مداومت خود را به جای عشق می نشاند و مطلا را با طلا عوضی می گیرد و بسیاری بعد از گذشت زمان به این اشتباه خود واقف می شوند و کسانی هم همچنان در اشتباه خود غوطه ور باقی می مانند.

عشق نیز که ریشه و اساس آن امری عرفانی و معنوی است، در اثر روابط فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و عوامل برونی و درونی به کجراهه می افتد و برای دستیابی به آن زیبایی مطلق نظیر درک دست به دامن واسطه ها می شود و به پوهوسی در می غلطد و در این هنگام اصلاً متوجه عمل نادرست خود نمی شود. اما در ذهن خود به دنبال زیبایی است و این است که دنبال امروز به دنبال این زن و فردا به دنبال آن زن و پس فردا به دنبال دیگری است و چون به کجراهه افتاده است علاوه بر اینکه به انواع نادرستی ها برای جلب نظر طرف مقابل می افتد، فکر می کند که می تواند همه زیبایی ها را در خود جمع کند، غافل از اینکه زیبایی امری مادی و قابل جمع شدن و گردن نیست. بلکه باید به آن عارف شد و از درک آن نشسته لذت برد.

نظر به اینکه انسان در توجیه کار غلط خود بسیار قوی است و ذهن بیمار دائم عیوب و اعمال ناشایست را برای انسان توجیه پذیر می کند «افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا» و برایش محملهای مورد پسند می سازد مثلاً به جای قهاهم و بهیم نزدیک شدن، تمامیت خواه و زیاده طلب می شود و می گوید: این زن اجتماعی نیست، قابل عرضه در مجالس نیست، آداب معاشرت بلد نیست، قدش کوتاه است، چشمش اینطوری است و همچنین آن زن در رابطه با همسر خود چنین چیزهایی می گوید. غافل از این که اصل عشق که معنویت است را گم کرده و از آن غافل شده است و به همین علت است که قرآن می گوید شما وقتی از معنویت غافل شدید، به مرور پرده ای بر چشم و دل شما کشیده می شود «علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة» که گاهی امکان بازگشت را از شما سلب می کند و شما را به علت اعمالی که مرتکب شده اید به آتشی که با دست

خود ساخته اید رهنمون می کند. و الا اصل امر ازدواج بیرون آوردن انسان از تنهایی و فراهم شدن زمینه رشد و تعالی است و با دست زدن به امر ازدواج می خواهد که هم از تنهایی که کشنده است به در آید و هم جفت خویش را جهت هموار کردن راه تکامل خویش بجوید و هم به استمرار حیات مدد رساند.

نقش عبادت

در این جاست که عبادت جا و نقش اساسی خود را پیدا می کند. گمان نمی کنم که مورد قبول کسی نباشد که عرفان و معنویت از هستی مطلق سرچشمه می گیرد و بدون چنگ انداختن به ماورای ماده و قبول خالق هستی چه از عرفان می ماند و چه معنویت می تواند داشته باشد؟ در محدوده ماده ماندن یعنی اسیر جبر ماده شدن و در محدوده ای که ماده متعین، معین می کند ماندن. و در این صورت حیات با مرگ ماده متعین که خودش را با آن انطباق داده است، پایان می پذیرد و خواهد مرد، برای چنین انسانی چه دیدی از حیات جز در جبر ماده باقی می ماند؟

پس لاجرم باید از ماده متعین خارج شد و به فراخانی نامتعیین داخل گردید تا افق دید انسان باز گردد و استعدادش در ابعاد مختلف شکوفا شود. و حیات را به معنای واقعی درک و به آن بینا گردد و عارف به حیات خود و در نتیجه عارف به معشوق گردد که «من عرف نفسه فقد عرف ربه». انسان با عارف شدن به خود که بینا شدن به خدا را در پی دارد و پی می برد که خداوند بشر را به عرصه وجود آورد تا با استعدادی تلاش خود به این رمز و راز هستی پی ببرد «کنت کنزاً مخفياً فاجبیت الی اعراف فخلقت الخلق لکی اعراف» و بدان عارف شود. عارف به این حقیقت مطلق از طریق مکاشفه و عبادت که لازم و ملزوم یکدیگر است حاصل می شود که «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» که در بیان «الا ليعبدون» آمده است، «ای لعرفون ای عرفاناً حقیقتاً بطریق المکاشفة و المشاهدة الذی لا یحصل الا بالعباده» به عبارت دیگر با عشق و عبادت حاصل می شود. در حقیقت عبادت پروردگار نظیر نماز، روزه، راز و نیاز و مناجات و... وجه عملی عشق است که عشق بدون ممارست در عمل حاصل نمی شود و مکاشفه حاصل وجه خلوص عملی ادراک عشق است که به عاشق دست می دهد و به نتیجه عمل و صورت معنوی عبادت خود بینا می شود. اهل عرفان برای مراتب معرفت دو عالم تصویر می کنند: علم محضر و عالم حضور. در عالم محضر یعنی اینکه انسان در معرفت حضرت ربوبی به آنجائی برسد که همیشه و در همه حال خدا را بر خود ناظر می یابد و از این درجه بالاتر عالم حضور است. عالم حضور به عالمی اتلاق می شود که سالک در طریق معرفت خدا را می بیند. سؤال این است که مگر می شود خدا را هم دید؟ البته به تعبیر قرآن و امام علی خدا را نه با چشم مادی که با بصر بینائی می توان دید زیرا چشم مادی طاقت دیدن آن را ندارد که «قال لن ترانی». امام علی عالم حضور آن را در چهار مرتبه بیان می کند: ما رأیت شیاً الا و رأیت الله قبله، و بعده، و معه، و فیه. در این جمله زیبا چهار مرتبه نشان داده شده است.

۱ - هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن خدا را دیدم.

۲ - هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن و بعد از آن خدا را دیدم.

۳ - هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن و بعد از آن و با آن خدا را دیدم.

۴ - هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن و بعد از آن و با آن خدا را دیدم.

۳ - هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن و بعد از آن و با آن خدا را دیدم.

۴ - هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن و بعد از آن و با آن و در آن خدا را دیدم. و اگر ما به بیان امام علی دقیق بشویم، بیان قرآن است که می فرماید:

هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو علی کل شیئی قدیر
و به قول سعدی:

رسد آدمی بجائی که به جز خدا نبیند
بدر ای تا ببینی پیران آدمیت

از طرف دیگر چون، عشق و پرستش از نیازهای فطری است و کشتش و یا جذب ای برای آن در نهاد انسان وجود دارد و منبع فیاض عشق خداوند است. عشق مادر نسبت به فرزند و عشقی که بعضی نسبت به بعضی دیگر از هموعان خود پیدا می کنند، ذره و یا نشسته ای از آن منبع فیاض عشق سرچشمه گرفته است که اگر آن منبع در خود انسان وجود نداشت، چگونه ممکن بود که انسان عشق را بشناسد و یا آن را درک کند؟ اما نظر به اینکه جاذبه عشق به سمت بی نهایت یعنی آفریننده آن منبع فیاض است لاجرم عشق و پرستش حقیقی و متعالی نیز مختص خدای یگانه است و از جمله از این نگاه است که عبادت و راز و نیاز و مناجات با معبود از نیازهای معنوی و فطری و نیازی اساسی برای ادامه حیات است که در غیر اینصورت مثل این است که انسان در کویر راه گم کرده باشد و در جستجوی آب سراب را مشاهده می کند که خواهی ناخواهی به هلاکت خواهد رسید. انسان در طول حیات خود و با دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و مصائبی که گاه کوه را خرد می کند، همه روزه روبرو است و برای اینکه به یأس و ناامیدی که کشنده ترین عامل سقوط انسان است، دچار نگردد، به اتکاء و پشتیبانی حمایت کننده ای نیاز دارد تا از رنج تنهایی و هجوم مشکلات بکاهد و به حیات و رشد خود ادامه بدهد و کدام حامی نیرو دهنده و تکیه گاهی بالاتر از ذات لا یزال خداوند که همه چیز از او نشأت گرفته است، می باشد؟ خداوند بر مخلوقات خود و آنچه در آسمان و زمین است، رحمت را بر خود واجب کرده است «و کتب علی نفسه الرحمة» و به پیامبرش می فرماید که به باورندگان سلام برساند و بگوید که خدا رحمت را بر خود واجب کرده است «قل سلام علیکم و کتب علی نفسه الرحمة» پس بنا بر این، عاشقی فقط نزد عاشق نیست نزد معشوق هم هست. «من احب لقاء الله، احب الله لقاءه» و راه دوستی از عمل بسوی دوست می گذرد و در اینصورت دوست هم پیوند دوستی و حب دارد «ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله». اما عاشق باید راه وصول به معشوق را طی کند که «با ایها الانسان اتک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» تا به منزل «یحییهم و یحبونه» برسد و مطلوب او طالب او گردد و خداوند او را صدا زند که ای انسان والای مطمئن «یا ایها النفس المطمئنه - ارجعی الی ربک راضیه مرصیه - فادخلی فی عبادی - وادخلی جنتی» به جنت ما باز آی که آنچه در جستجوی آن بوده ای اکنون برایت آماده و مهیا است. والسلام

mbarzavand@yahoo.com

اشترک یک ساله: اروپا ۲۵ و خارج از اروپا ۲۸ اورو. اشترک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و لطف کنید و چک نفرستید. وجه اشترک را نقد یا پست سفارشی یا به حساب بانک و این فرم را بفرستید. توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و مجرت نیست و تنها بعنوان بحث آزاد مکتبی و صرفاً با مکر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده. این نشریه در مقابل آنها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد. توجه! نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال کرده اند و یا در نشریه چاپ شده، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری بصورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد. با تشکر

شماره ۷۷۵ از ۱۹ اردیبهشت تا ۱ خرداد ۱۳۹۰

خبرهای کوتاه و گویا

درگیری احمدی نژاد و مصلحتی بر سر علی اکبر محرابیان، خواهرزاده احمدی نژاد و وزیر صنایع آغاز شد: برغم اینکه احمدی نژاد از مصلحتی می خواهد پرونده را به «بیت رهبر» ندهد، او پرونده خورد و بردهای «میلیاردی» محرابیان را به خامنه ای می دهد. گفته می شود خامنه ای قصد نداشته است در عزل مصلحتی توسط احمدی نژاد دخالت کند. اما سائت های متعلق به سپاه (فارس و جهان نیوز) خبر انتشار می دهند که خامنه ای حکم حکومتی داده است. بسیاری گمان می برند انتشار خبر نادرست، خامنه ای را در وضعی قرار داده که ناچار شده است، حکم حکومتی بدهد. اما بنا بر اطلاعی که ما دریافت کرده ایم، فرماندهان سپاه که با احمدی نژاد نیستند، قصد تصرف او را داشته اند و دارند، همزمان با فشار مستقیم به خامنه ای، جو را نیز به ترقیبی آماده کرده اند که او چاره ای جز تسلیم شدن به فشار نبیند و حکم حکومتی را صادر کند. حال که احمدی نژاد به کار بازگشته است، مخالفانش در رژیم فشار می آورند که باید کار او و همکارانش را یکسره کرد. موضوع دیگر که احمدی نژاد را به عزل مصلحتی برانگیخت، گرد آوردن حدود ۵۰۰ تن از نمایندگان فعلی و ادوار گذشته مجلس، به قصد برگردن مجلس آینده از طرفداران احمدی نژاد و به دنبال آن، بردن انتخابات ریاست جمهوری، بوده است. گردآورنده، رحیم مشائی بوده است. مصلحتی ما چرا را به «بیت رهبر» و مخالفان احمدی نژاد احمدی نژاد و رحیم مشائی وارد شد، دست این دو و گروهشان را از انتخابات آینده مجلس و ریاست جمهوری کوتاه کرد. نخست احمدی نژاد خامنه ای را به استعفاء تهدید می کند. خامنه ای جان نمی زند. این بار، احمدی نژاد به رای مجلس به «عدم کفایت» تهدید می شود. چند روزی گمان می برد، تهدید تو خالی است. اما روزی پیش از بازگشت به کار، گروهی از «نمایندگان» نزد او می روند و به او می گویند، تهدید جدی است. او جان می زند و به کار باز می گردد. بسیج سه دسته شده است: طرفدار خامنه ای و طرفدار احمدی نژاد و طرفدار مردم. در سپاه نیز گرایشها با یکدیگر رودررویند.

و با یکدیگر، بازتاب رابطه ما با قدرت هستند. از این واقعیت غافلیم که قدرت فرآورده ویرانگری است و از زور جز قدرت ویرانگر حاصل نمی شود. اگر هدف انقلاب ایران را در خود تحقق می بخشیدیم، یعنی رابطه با خود و با یکدیگر را رابطه با استقلال و آزادی می کردیم، امروز، جامعه ای برخوردار از غنای معنوی و فرهنگی و نیز مادی داشتیم. بدین قرار، تنظیم رابطه با استقلال و آزادی، تنظیم رابطه با زمان به تربیتی است که لحظه ها رشد ما را بر میزان عدالت اجتماعی گزارش کنند. در همان حال، چون جمهور مردم هستند که می باید سرنوشت خویش را تعیین کنند، زمان، زمان رقابت - چه رسد به ستیز - بر سر قدرت نیست. زمان، زمان همسو شدن است. همسو گنده نیز به قدرت که استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی می باید باشند. از این زمان، هیچ لحظه ای را نباید از دست داد زیرا هر لحظه ای را که از دست می دهیم، استبدادبان صرف ماندن خویش بر سر قدرت و افزودن بر ویرانگری می کنند. هیچ ایرانی نباید بیدارند اگر نظاره گر بگردد، رژیم را تضادهای درونی از پای در می آورند و ایرانیان، بدون زحمت، جامعه ای آزاد می جویند. زیرا تا زمانی که مردمی روی به جنبش نیابند، تضادهای درونی رژیم سبب سقوط نمی شوند. سبب افزایش میزان ویرانگری می گردند. رژیم استبدادی این ویرانگری را در وطن ما و در جامعه ما انجام می دهد. این جامعه ملی است که نیروهای محرکه خود را از دست می دهد و ناتوان می شود. و باز، بر ایرانیان است که بدانند زمان در انتظار تصمیم آنها به برخواستن نمی ماند. جامعه هائی که زمان را بکار نمی برند، فاصله خود را با جامعه ما بیشتر می کنند. نمی بینند که ایران را کالاهای چینی پر کرده اند. زمانی که جامعه چینی بکار رشد اقتصادی برده است، بیشتر از زمانی نیست که ایرانیان، نه از تاریخ ملی کردن صنعت نفت - فرصتی که بسوخت - که از زمان انقلاب ایران بدین سو، داشته اند. پیش افتادن جامعه ها و عقب ماندن ایران، میزان صدور ثروتها و نیروهای محرکه جوان و استعدادها را بیشتر و فقر ما را روز افزون تر می کند. هرگاه شما ایرانیانی که این نوشته را می خوانید، پیشنهادها را برحق می یابید، خود بازگو کننده آن به جمهور مردم شوید و در همان حال، منتظر دیگران نمانید، خود در سهای تجربه را بکار برید. می توانیم از هر دقیقه قرنی بسازیم اگر رابطه ها را رابطه با استقلال و آزادی کنیم و دقیقه ها را دقیقه های زندگی در استقلال و آزادی بگردانیم.

دستگاه اداری را نا ممکن ساخته است. آقای احمدی نژاد به کردستان می رود. مردم سندج زیر بار شرکت در استقبال از او و حضور در سخنرانی او، نمی روند. کار به زد و خورد مسلحانه می کشد. و آقای احمدی نژاد، از روز بازگشت به تهران، از حاضر شدن در مقرر ریاست جمهوری، خودداری می کند. حال اگر در این وضعیت، مردم روی به جنبش آورند و بخواهند بدون ایجاد خطر برای کشور و بدون دخالت قدرت خارجی، پیروز شوند، نیاز به بدیلی دارند که اندیشه راهنمایش بیان آزادی باشد و توانایی اداره کشور را در استقلال و آزادی، داشته باشد و به تغییر ساخت دولت و دستگاه اداری، از ساخت استبدادی، به ساخت مردم سالار، توانا باشد. تجربه انقلاب ایران و تجربه های امروز در تونس و مصر، به مردم ایران هشدار می دهند که به تقویت نیروی محرکه سیاسی و بدیل مستقل از رژیم و مستقل از قدرتهای خارجی را، حق و عمل به آن را وظیفه خود شناسند و بدون فوت وقت، به انجام این وظیفه بپردازند. مردم ما و دیگر مردمانی که گرفتار استبداد هستند، همه روز می باید به خود بگویند: زمان نقش تعیین کننده در انتخاب سرنوشت ما با تسلیم شدن به سرنوشتی دارد که قدرتمندارهای می گزینند، لحظه ها نیز بهائی دارند که با طلا نیز سنجیدنی نیست. این عیب بزرگ که کار را تا واپسین لحظه، به تأخیر انداختن است، همواره مهلک است. پس انتظار فعل پذیرانه را می باید با دردم فعال شدن و بر ابعاد فعالیت استمرار بخشیدن و بر ابعاد آن افزودن، جانشین کرد. رشد همین است و ملت رشید ملتی است که لحظه ها بر رشد او شهادت دهند. لحظه ها بگویند که نه صرف ویرانگری شده اند و نه حتی، در بی عملی ملت گذشته اند. یک بار دیگر خاطر نشان می کنم که ما، ایرانیان، می باید از خود بمثابه تاریخ واقعی، عاقل باشیم. وضعیت امروز ما، صادق ترین گزارشگر جریان تاریخ است. اگر وضعیت ما بد است، پس، دولت ولایت مطلقه فقیه بدترین دولت است. اگر وضعیت ما بد است، پس، فرصت انقلاب را برای ساختن جامعه باز و تحول پذیر و دولت مردم سالار مغتنم شمرده ایم و فرصتهای دیگر را نیز، یک به یک، از دست داده ایم. اگر وضعیت ما بد است، پس، زمان را یا در تسلیم شدن به و ماندن در استبداد گذرانده ایم و یا، بنا بر عیبی که داریم و تا واپسین فرصت، از انجام کار ظفره می رویم، زمان عمل به حق خویش را، در اختیار زورپرستان گذاشته ایم و آنها این زمان را در تخریب نیروهای محرکه، بکار برده اند. اگر وضعیت ما بد است، پس، زمان را در ترک اعتیاد به اطاعت از قدرت بکار برده ایم، بلکه در ماندن در این اعتیاد بکار برده ایم. اگر وضعیت ما بد است، پس، رابطه های ما با خود

و این و آن ضرورت و... کاری است که بدون آن، جنبش همگانی ناشدنی می شود. ۱۰ - نیروی محرکه سیاسی نمی باید روشی را در پیش گیرد که جمهور مردم نتوانند بکارش برند. بر او است که بداند روش را هدف معین می کند. هرگاه هدف استقلال و آزادی انسان و جامعه ملی باشد، روش نیز استقلال و آزادی جستن اعضای نیروی محرکه سیاسی می گردد. هر سخن او می باید ترجمان استقلال و آزادی و بیانگر عزم او به ایجاد تغییر باشد. اظهار خشم و نفرت می باید جای به اظهار اراده بسپرد. و از آنجا که مردم هستند که می باید تغییر کنند و تغییر دهند، پس مردم هستند که می باید به استقلال و آزادی و دیگر حقوق خویش عارف گردند و از راه عمل به این حقوق، جنبش همگانی پیروز را ممکن کنند. از آنجا که خشونت نقش را از جمهور مردم می ستاند و به گروهی از مردم می دهد و به احتمال زیاد، پای قدرت خارجی را نیز بمیان می آورد، بعنوان روش، می باید رها شود و خشونت زدائی است که می باید روش بگردد. جنبش همگانی، به اندازه ای که همگانی است، خشونت زدا است. ۱۱ - استقلال نیروی محرکه توانا به تبدیل شدن به بدیل سازگار با هدف (استقلال و آزادی و دموکراسی)، از رژیم و قدرت خارجی، ضرورت، همگانی شدن جنبش و پیروزی آن و نیز باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی و استقرار دولت حقوقمدار است. عدم استقلال نیروی محرکه و بدیل همان کار را می کند که با جنبش ایرانیان بعد از کودتای خرداد ۸۸ کرد. همان کار را می کند که با جنبشهای ناکام کنونی می کند. ۱۲ - رژیمهای استبدادی تضادهای درونی خود را می پوشانند. جامعه و نیز اهل اندیشه رژیمی از این نوع، قوی تصور می کنند و در خود یارای رویارویی با آن را نمی بینند. در نتیجه، پیشاپیش، خود را آماده نمی کنند. و گرنه، چرا باید در تونس و مصر جنبش روی دهد و جنبش کنندگان بدیلی توانا برای اداره دولت را نداشته باشند؟ همین پرسش در باره لیبی و سوریه و یمن و بحرین، در خور است. و امروز، در ایران، بناگهان، پرده کنار رفت و درون متلاشی رژیم بر ایرانیان و جهانیان آشکار شد: آقای احمدی نژاد در محل کار خود حاضر نمی شود و آقای خامنه ای تهدید می کند که تا زنده است نمی گذارد نظام منحرف شود و بر سر واواک، سپاه و مخالفان جنگ انداختن سپاه بر واواک در نزاع هستند. مجلس در درون گرفتار برخورد و با حکومت احمدی نژاد نیز در ستیز است. بار دیگر، از «جریان منحرفی» سخن بمیان است که خواستار اسلام بدون ولایت فقیه و بدون مرجعیت و بدون روحانیت است. بی کفایتی «رهبر» و «رئیس جمهوری» جمع و جور کردن و هدف دادن به دولت

پیشروی رژیم متلاشی؟

شناساندن نیروهای محرکه به جامعه و بکار بردن این نیروها در رشد، کاری است که با وجود استبداد مافیهای نظامی - مالی نیز، ممکن است. به یمن استقلال و آزادی جستن، یعنی بیان آزادی را اندیشه راهنما کردن، جوان خود انگیزه به جنبش بر می خیزد و عامل برانگیزنده همگان به جنبش می شود. خود سانسوری فرآورده ترور اخلاقی است و وقتی همگانی می شود، از مهمترین عوامل بازدارنده می گردد. اما خود سانسوری، هم از آغاز، همگانی نیست. به تدریج، همگانی می شود. در آغاز، اقلیتی که تقیه را باطل و اظهار حقایق را واجب می شمارند، روی به گفتن و نوشتن حقایق می آورند. در دم، ترور می شوند: برخی کشته می شوند، برخی زندانی می شوند و بسیاری هم ترور اخلاقی می شوند. ترور اخلاقی رایج تر است زیرا، تا زمانی که قدرت پرستان دولت را تصرف نکرده اند، بیشتر ترور اخلاقی می کنند. ترور اخلاقی خطرناک ترین ترور ها است. چرا که خود سانسوری را همگانی و استقرار دولت جباران را مسر می کند. چنانکه اگر در امریکا، طرح گروه گانگیری و سپس معامله پنهانی گروه ریگان - بوش با گروه خمینی از پرده بیرون می افتاد، ریگانسیم بر امریکا حاکم نمی شد. در ایران، همین ترور اخلاقی سبب خود سانسوری و نگفتن حقیقت در باره آقای خمینی و کودتای خزنده و سپس، موجب خود سانسوری همگانی گشت. در آلمان، ترور یستهای که کارشان ترور و ترور اخلاقی بود، کار را به خود سانسوری همگانی گشاندند و نازیسم را بر آلمان حاکم کردند. در ایران امروز، خود سانسوری روشی همگانی گشته و از موانع بزرگ فعال شدن اهل اندیشه و ابتکار است. تا این مانع برداشته نشود، جنبش همگانی سرانجام بخش روی نخواهد داد. برداشتن مانع به تحریم سانسور و خود سانسوری و واجب کردن اظهار حقیقت و مبارزه با ترور اخلاقی و ترور یستهای است که شگلسان ترور اخلاقی است. نخست کسانی که حقایق را اظهار می کنند، خود می باید خویش را ترور نکنند. یعنی به اظهار حقایق ادامه دهند. و سپس بر نیروی محرکه سیاسی است که حقایق را در سطح جامعه بازگوید و آنگاه جامعه است که باید خویش را از سانسور رها کند. هر یک نئی که خویش را رونین تن می کند و تیرهای ترور یستها را در خود بی اثر می کند، شکننده بزرگ دیوار سانسور و رهاکننده جامعه از خود سانسوری است. مبارزه با سانسورها، از اظهار حقیقت، به عذر این و آن مصلحت و این و آن ناسزا و بهتان،